

اسطوره‌های مصری

ترجمه عباس مخبر

جرج هارت



اسطوره‌های ملل ۳ -

مجموعه‌ی «اسطوره‌های ملل» که این سومین کتاب آن است ترجمه‌ی کتابهای مجموعه‌ی «گذشته‌ی افسانه‌ای» است که موزه بریتانیا و دانشگاه تکزاس آن را مشترکاً منتشر کرده‌اند و شامل کتابهایی کم‌حجم و پرمطلب است که مهمترین داستانهای اساطیری اقوام و ملل مختلف جهان را بازگو می‌کنند.

اسطوره‌شناسی مصر چشم‌اندازی پرجلوه و پیچیده از تصاویر بصری و نوشتاری است که در نقاشیهای آرامگاهها و معابد و پایروسهای باستان پیش روی ما قرار می‌گیرد. این اسطوره‌ها که برخی بازتاب تلاش فکری مصریان برای توضیح چگونگی آفرینش جهانند و برخی حکایت ماجراهای خدایان یا قصه‌هایی یکسره ساخته و پرداخته‌ی تخیل، اغلب داستانهای هستند شیرین و مفرح و مهیج که ما را با باورهای غریب و بغرنج و تخیل بارور مصریان باستان آشنا می‌سازند.

شابک: ۹۶۲-۳۰۵-۰۹۷-۱

ISBN : 964-305-097-1



۲۷۰ تومان

اسطوره‌های مصری

جرج هارت

ترجمه عباس مخبر

۱۱/۳

۱۲/۱

اسطوره‌های ملل - ۳

اسطوره‌های مصری





اسطوره‌های مصری

جرج هارت، ترجمه عباس مخبر
طرح جلد از محمدعلی بنی‌اسدی
چاپ اول ۱۳۷۴، شماره نشر ۲۶۵

لیتوگرافی مردمک

۳۰۰۰ نسخه، چاپ صهبا

کلیه حقوق محفوظ است

تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۳۴

کد پستی ۴۱۴۶

ISBN:964-305-097-1

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۰۹۷-۱

اسطوره‌های ملل - ۳

اسطوره‌های مصری

جرج هارت

ترجمه عباس مخبر

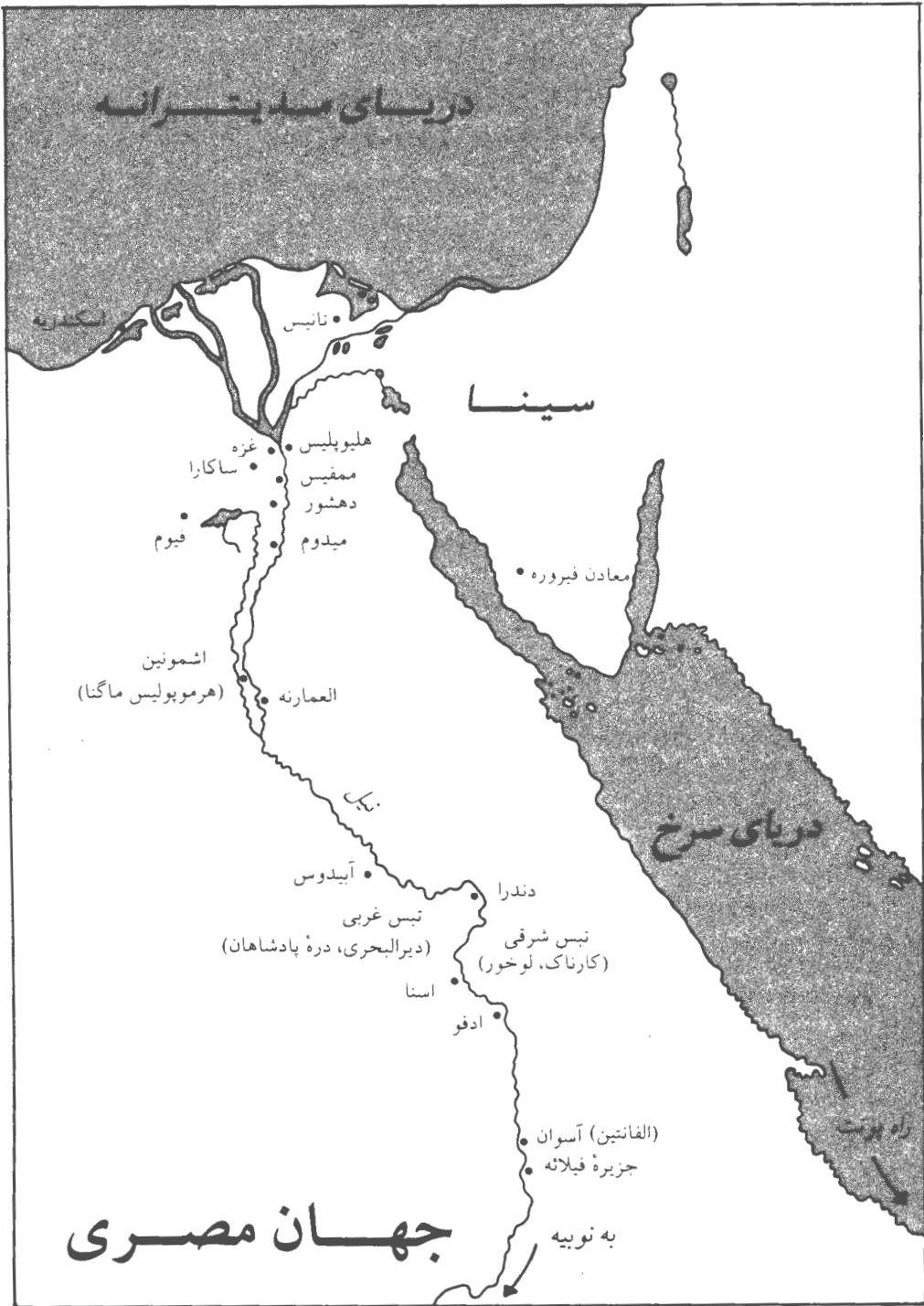
نشر مرکز

معرفی نویسنده

جرج هارت: استاد خدمات آموزشی موزه بریتانیا و مدرس
هیروگلیف‌های مصر باستان در دانشگاه لندن است. وی در زمینه مصر
باستان چندین کتاب تألیف کرده است.

فهرست

۱	مقدمه
۵	افسانه‌های آفرینش
۳۲	اسطوره پادشاهی
۵۰	ایزیس «جادوگر بزرگ»
۵۶	اسطوره فاجعه
۶۲	سفر خدای خورشید به جهان زیرین
۷۸	از تاریخ به افسانه
۸۸	حکایت‌های تخیلی
۱۰۲	پیشنهادهایی برای مطالعه بیشتر
۱۰۵	نمایه





مقدمه

اسطوره‌شناسی مصر چشم‌اندازی پرجلوه و پیچیده از تصاویر بصری و نوشتاری است. من این موضوع را به دو دسته کلی تقسیم کرده‌ام تا بتوانم بعضی جنبه‌های آن را روشن سازم. دسته اول که کاملاً سرراست و راحت است، قصه‌ها و افسانه‌های گریز از واقعیت به سرزمین‌های عجیب و غریب، لذت بردن از دلاوری‌های جادوگران و خدا شدن قهرمانان تاریخی را شامل می‌شود.

دسته دوم را من «اسطوره‌های شعور عالی‌تر» نامیده‌ام. دیدگاه شخصی من آن است که این دسته بخشی فعال و جدایی‌ناپذیر از دولت و جامعه در مصر باستان بوده است؛ عناصر این دسته، خاطراتی عتیق‌شده درباره خدایان مذکر و مؤنث نیست. این بخش‌ها که به منشاء کیهان، مفهوم بر تخت نشستن مشروع، و تصور سفر جان‌بخش خورشید در شب مربوط می‌شوند، طرحی از اندیشه‌ها، امیدها و هراس‌های مصر باستان را درباره شرایط انسان و مشکلاتی که در طول زندگی تجربه می‌کند به نمایش می‌گذارند.

مصریان باستان با مسئله بررسی پدیده‌های طبیعی و رویارویی با پدیده‌های «رازآمیز» عمیقاً درگیر بودند، هر چند همواره نمی‌توانستند تبیینی برای آنها پیدا کنند، و یا گاهی اوقات به نتیجه‌ای غیرقابل درک و متناقض می‌رسیدند. در نتیجه، اسطوره‌های متافیزیکی آفرینش و دستورالعمل‌های جادویی که علیه نیروهای آشوب به کار گرفته می‌شد - و در تهدید اپوفیس، مار جهان‌زیرین متجلی است - نشانه جستجوی مصریان باستان برای رسیدن به معرفت نهایی است. این وضعیت در آنچه معضل جهان جدید نامیده شده نیز بازتاب یافته است:

«ما از جستجو باز نخواهیم ماند

و پایان همه جستجوهای مان

رسیدن به همان جایی است که آغاز کرده‌ایم

و آنجا را برای نخستین بار می‌شناسیم...»

(از تی. اس. الیوت، گیدینگ کوچک)

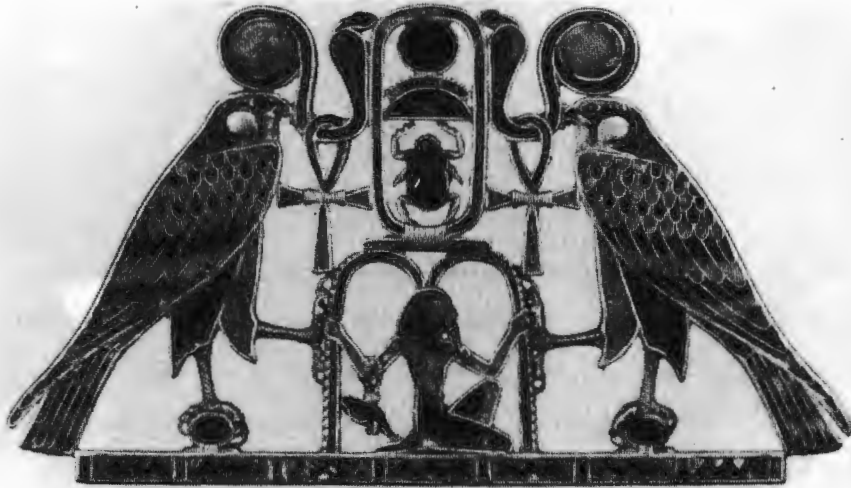
اما تأثیر اسطوره‌های مصری فقط به جهان معاصر محدود نمی‌شود. طی دو هزار و پانصد سال گذشته، سیاحان خارجی که از دره نیل دیدار کرده‌اند، واکنش خود را در قبال مجموعه وسیع خدایان نقش شده بر آرامگاه‌ها، معابد و ورق‌های پاپیروس ثبت کرده‌اند. هرودوت، مورخ و قوم‌نگار یونانی قرن پنجم، گزارش‌هایی از دین مصریان به دست داده است، اما با سکوتی احترام‌آمیز از افشای آئین‌های مقدس پرهیز کرده است:

من با کاهنان هفایستوس [پناه] در ممفیس گفتگو کرده‌ام. من به تبس و هلیوپلیس رفتم تا درباره صحت و سقم اطلاعاتی که در ممفیس گرد آورده بودم تحقیق کنم، زیرا اهالی هلیوپلیس در زمره خردمندترین مصریان به شمار می‌آیند. در مورد تبیین‌هایی که آنها از امور «مقدس» دارند، اشتیاقی به افشای این دانش ندارم، شاید بجز ذکر نام بعضی آئین‌ها که گمان می‌کنم هم‌اکنون در میان مردم «سکه رایج» باشد.

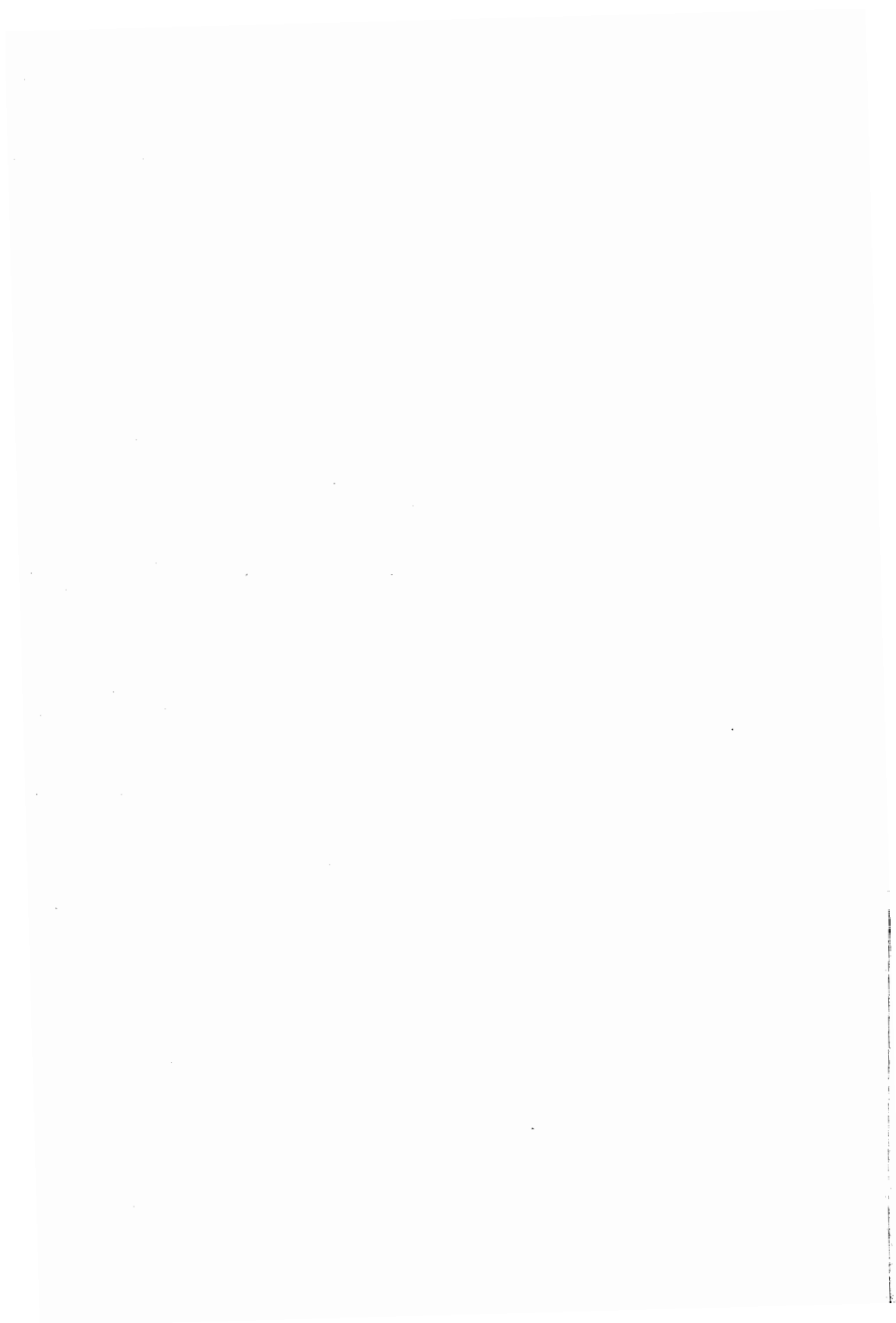
(تاریخ‌ها، II، فصل سوم)

اظهار نظرهای نویسنده رمان‌های سرگرم‌کننده، اپولیوس نیز حال و هوای مشابهی دارد؛ قهرمان اولوسیوس، در حالی که به شکل یک خر در آمده است ماجراهایی تحقیرآمیز را از سرمی‌گذراند، و ایزیس او را به یکی از محارم اسرار خود تبدیل می‌کند. اما در مقابل، طنزپرداز بیگانه‌ترس رومی، جوونال، باورهای مصریان را آشکارا به تمسخر می‌گیرد و پرستش ایزیس را نکوهش می‌کند. حتی سیاحان معمولی دنیای باستان نیز برداشت خود را از اسطوره‌شناسی پیچیده مصریان بر جای گذاشته‌اند (متأسفانه به صورت دیوار نوشته): «من، دیسوکرومون این چیزهای نامفهوم را دیدم و به نظرم عجیب و غریب بود!» (کنده شده بر دیوار مقبره رامسس ششم در دره پادشاهان). اما اسطوره‌های مصر، به رغم آن که عده‌ای آن را عجیب و غریب و ناخوشایند تلقی کرده‌اند، بر جای ماند زیرا جامعه‌ای که خاستگاه این اسطوره‌ها بود، برای به دست دادن دیدگاهی از جهان آنها را با اهمیت تلقی می‌کرد. کاتبان، کاهنان و قصه‌گویان، این اسطوره‌ها را منتقل کردند تا پدیده‌های علت‌شناسی را تبیین کنند، داده‌های لازم برای استمرار وجود پس از مرگ را ارائه دهند، و جلوه‌های گوناگون تخیل خود را به نمایش بگذارند. لذا، خواه به منظور نوعی جستجوی مذهبی یا بررسی مردم‌شناسی، و خواه به

منظور سفری به یک دنیای سوررئال، اسطوره‌ها و افسانه‌های مصر باستان، به دلیل نگره‌پردازی‌ها و صور خیالی که دارد ما را غنی‌تر از پیش برجای خواهد گذاشت.



تصویر سینه شاهزاده خانم سیت - هاتور - یونیت در قابی از طلا و سنگ‌های نیمه‌قیمتی، دو شاهین را نشان می‌دهد که در طرفین قاب سنؤسرت دوم (۱۸۷۸-۱۸۹۷ ق م) قرار گرفته‌اند. نام سلطنتی شاهزاده خانم، خاخپیره شامل تصویری از یک سرگین غلتان و پرتوهایی از خورشید است که صبح‌گاهان از مشرق می‌تابد.





افسانه‌های آفرینش

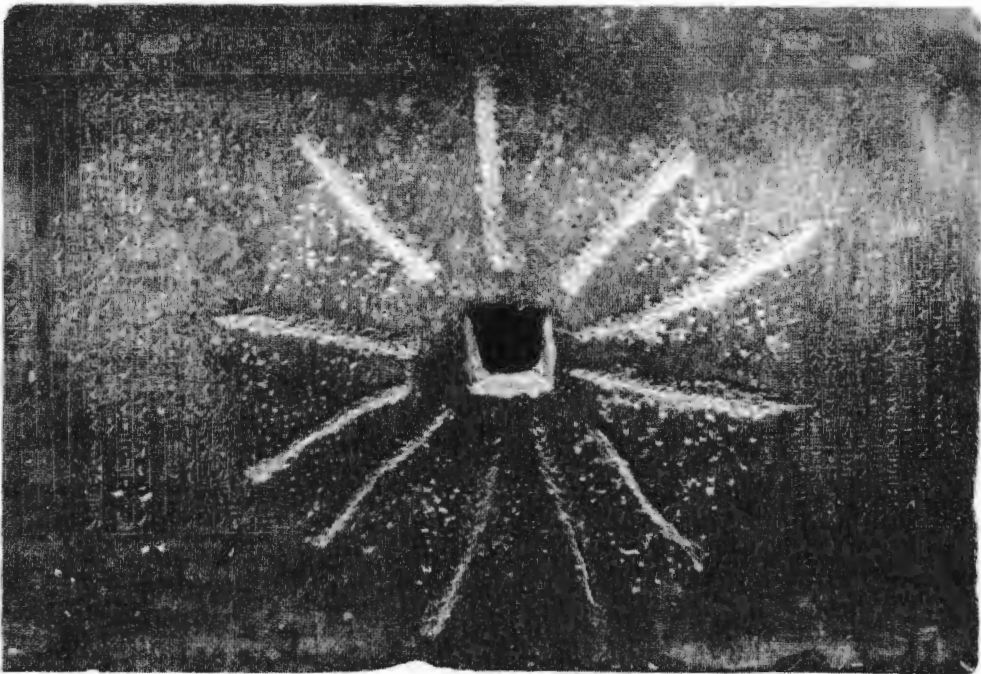
مصریان همواره به این موضوع علاقه‌مند بودند که جهان به وسیله چه کسی و چگونه آفریده شده است. براساس سنت‌های سه شهر باستانی هلیوپولیس، هرموپولیس و ممفیس، سه نوع کیهان‌آفرینی تدوین شده بود.

منابع اصلی

در آغاز این کتاب لازم است، اسنادی را که برای درک ما از دیدگاه مصریان باستان درباره کیهان اهمیت دارند، عمیقاً مورد توجه قرار دهیم. ۴۳۰۰ سال قبل، ستون‌هایی از علائم هیروگلیف بر دیواره دهلیزها و تابوت‌های تالار هرم شاه ونیس (حدود ۲۳۵۰ سال ق م) در ساکارا، گورستان پایتخت سلطنتی ممفیس کنده شد، با این هدف که جایی برای جهان آخرت پادشاه در جوار خدای خورشید تأمین گردد. فرمانروایان بعدی دوران پادشاهی کهن (حدود ۲۱۵۲-۲۶۴۹ ق م) این سنت را ادامه دادند. مجموعه این اوراد و اندیشه‌ها که به متون هرمی^۱ معروف‌اند، این فرصت را در اختیار ما می‌گذارند که صور خیال پیچیده‌ای را که حول وحوش خدایان مصری شکل گرفته است ارزیابی کنیم. بعلاوه، این نوشته‌ها نخستین اثر مذهبی مدون در جهان‌اند.

در دومین دوران مهم تمدن مصر که دوران پادشاهی میانه (۱۷۸۳-۲۰۴۰ ق م) نامیده می‌شود شاهد آن هستیم که امتیازات ویژه سلطنت در تعیین منزلت خود در زندگی پس از مرگ از طریق نوشته‌های جادویی، به وسیله فرمانروایان ایالتی و مقامات درباری غصب می‌شود. تابوت‌های آنها به صندوقچه‌هایی ماوراءطبیعی تبدیل شد که با طرح‌های مربوط به کفن و دفن، خطاب به آنوبیس و اوزیریس تعویذهایی به نام

(۱) pyramid Texts مصرشناسان این نوشته‌ها را با عنوان متون تابوتی (coffin texts) منتشر کرده‌اند.



سنگ شاباکا حاوی خطوط کنده‌کاری شده در حدود ۷۰۰ ق م که منبع اصلی ما در مورد اسطوره آفرینش ماوراءطبیعی طراحی شده به وسیله کاهنان معبد پتاه در ممفیس است. گمان می‌رود که این متن به دستور شاه شاباکا حفظ شده، اما بعداً به عنوان سنگ آسیا مورد استفاده قرار گرفته است.

«چشمان هوروس»، کالاهای زینتی، جیره غذایی، صدها ورد مکتوب، و نقشه‌های جهان زیرین تزئین و همراهی می‌شد، و همه این‌ها به منظور خنثی کردن نیروهای آشوب و تقویت روحیه صاحب آن و امید در آمدن به حلقه همراهان خدای خورشید طراحی شده بود. در میان این متون هرمی و تابوتی می‌توان به نکات مهمی درباره اسطوره خدای آفریننده هلیوپلیس دست یافت، البته مشروط به آن که خشم خود را از بابت بی‌توجهی ویراستاران مصر باستان به استمرار یک تحلیل منطقی کنترل کنید. یکی دیگر از اسناد بسیار متأخر، متعلق به آغاز سده سوم ق م، پاپیروسی است در موزه بریتانیا (که به پاپیروس برنیرر ایند نیز معروف است) که با استفاده از عبارت پردازی تصویری، تکامل زندگی از خدای آفریننده به بعد را دنبال می‌کند. (گرچه تاریخ این پاپیروس مربوط به دوران بطلمیوسی است، اما احتمالاً از نوشته‌ای اصلی اخذ شده است که دست‌کم متعلق به یک هزار سال قبل است.) بر جای ماندن گزارش آفرینش به وسیله پتاه، خدای ممفیس را مدیون شاه شاباکا

(۶۹۸-۷۱۲ ق م) هستیم که از پادشاهان سلسله توسعه طلب نو بیان بود، و پایتخت او در نزدیکی جبل بارکال در سودان قرار داشت. وی تجاوز به ممفیس را که پادشاه پیش از او پای (قبلاً پیانخی خوانده می شد) آغاز کرده بود، با نیروی اشغالگر دائمی تری ادامه داد. شاباکا ضمن بازدید از معبد پناه با مشاهده این مطلب که مقدس ترین طومار پاپیروس معبد که حاوی روایتی نمایشی از دستیابی خدای هوروس به تاج و تخت مصر و اسطوره ممفیزی خدای آفریننده بود، مملو از کرم است هراسان شد. بلافاصله دستور داد که قسمت باقی مانده و آسیب ندیده متن طومار بر قابی از گرانیت سیاه کنده شود. اما هدف عبادی او تا اندازه ای کنار گذاشته شد: «سنگ شاباکا» پیش از آن که به تملک موزه بریتانیا درآید به عنوان سنگ آسیا مورد استفاده قرار می گرفت؛ سوراخ عمیق میان آن و شیارهای اطراف سوراخ، شاهی بر این مدعا است.

نخستین پژوهشگرانی که تاریخ اولیه «خدانشناسی ممفیزی» را بر این سنگ مطالعه می کردند عقیده داشتند که زبان متن به وجود نوعی الگوی نخستین در دوران پادشاهی کهن اشاره دارد. اما در نتیجه بررسی دقیق تر لقب های پناه و ساختار فکری این دوره، تاریخ تألیف این مطالب که گمان می رفت هزاره سوم ق م باشد رد شد و معلوم شد که این اسطوره جالب توجه متعلق به دوره رامسس ها (حدود قرن ۱۳ ق م) است.

مدرک ما دال بر آن که آمون خدای آفریننده هرموپلیس است در وهله اول بر پاپیروس لیدن ۱۳۵۰ استوار است که حاوی ستایشی مفصل از این خدا و تأکید بر نقش انحصاری او در زاد و ولد است. بعلاوه، معابد دیرالبحری و لوخور که متعلق به دوره پادشاهی جدید است نشان می دهد که آمون قلمروهای مرموز خود در آسمان را ترک می کند تا با ملکه حاکم بر مصر همبستر شود، و به این ترتیب پدر پادشاه آینده می شود. و سرانجام در دوران یونانی - رومی، یعنی آخرین قرن های تزئین معبد در مصر، از قبیل معابد اشنا و ادفو، هنگامی که کاتبان کاهن، مجسمه ها را غالباً با اشعار الهیاتی مبهم و رازآمیز نقش می زنند، هیروگلیف های موجود گزارش هایی از آفرینش به دست می دهند که به لحاظ کنایه های ظریف شان تخیلی و غنی هستند، اما به لحاظ رازگشایی کیهانی به نظر می رسد که راه خود را گم کرده باشند.

خورشید- خدای هلیوپلیس

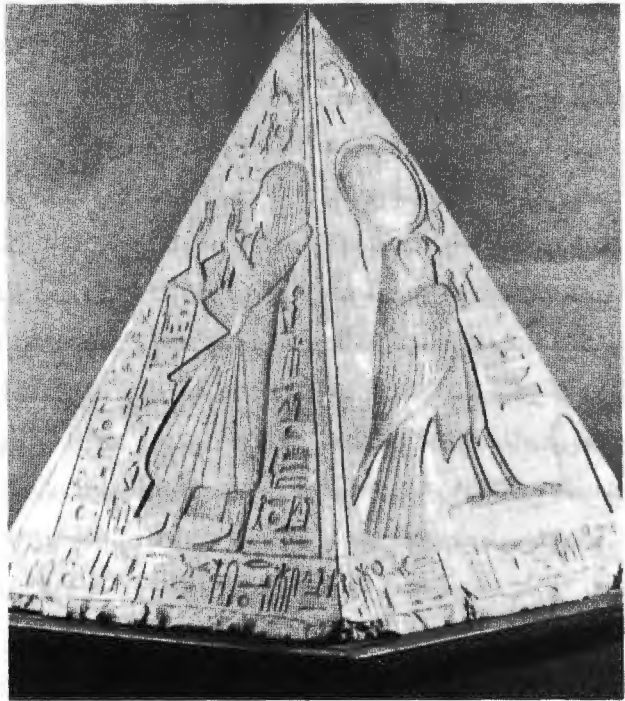
ویرانه های شهر یونو که زمانی مهمترین و قدیمی ترین مکان مقدس در مصر بود، زیر حومه های شمال شرقی شهر کنونی قاهره قرار دارد. هردوت، مورخ یونانی که در قرن

پنجم ق م از این شهر دیدار کرده است از آن با نام هلیوپلیس یاد می‌کند؛ البته این تاریخ دو هزار سال پس از آن است که نخستین قربانی‌ها در معابد آن انجام می‌گرفت. هنگام متحد شدن مصرهای علیا و سفلا (حدود ۳۰۰۰ ق م)، در این شهر بود که اندیشمندان گرد آمدند تا به تدوین نوعی کیهان‌آفرینی بپردازند که عناصر مهم جهان آنها را توضیح دهد، و سرانجام این اقدام در سلسله‌های پنجم و ششم به تدوین متون هرمی منجر شد. پیش از آن که کیهان تحولی نظام‌دار را از سر بگذرانند، در تاریکی، اقیانوس بی‌کرانه‌ای از آب ساکن وجود داشت. بنا به تصویری که موجودات اولیه داشتند، این اقیانوس نو یا نون نامیده می‌شد. هیچ معبدی به افتخار آن ساخته نشده بود، اما ماهیت نو به شکل دریاچه مقدسی که نماد «ناموجودی» پیش از آفرینش است، در بسیاری از پرستشگاه‌ها وجود دارد. در واقع، این گستره پهناور آب فاقد حیات، هرگز از بودن باز نمانده، و تصور بر این بود که پس از آفرینش، اطراف افلاک سماوی را گرفته و از خورشید، ماه، ستارگان و زمین و نیز مرزهای جهان زیرین حفاظت می‌کند. مصریان باستان همواره از این بابت در هراس بودند که مبادا نواز آسمان به زمین سقوط کند. در افسون ۱۱۳۰ متون تابوتی که در چاپ ۱۹۷۳ کتاب فاکنر نقل شده، به چنین ویرانی‌ای اشاره شده است: «پشته‌های خاک به شهرها و شهرها به پشته‌های خاک تبدیل خواهند شد، و عمارت، عمارت را ویران خواهد کرد.» هنگامی که این زوال خدایان رخ دهد، تنها بازماندگان آن خدایان آتوم و اوزیریس، به شکل مار خواهند بود، در حالی که «بر انسان‌ها ناشناخته‌اند و خدایان دیگر نیز آنها را نمی‌بینند.»

آتوم، «خدای هلیوپلیس» و «خدای محدوده‌های آسمان»، خدای آفریننده جهان مادی را خلق می‌کند که در آغاز زمان از نو خروج می‌کند تا عناصر کائنات را بسازد. او به عنوان خدای خورشید، خود تکامل می‌یابد و به یک وجود تبدیل می‌شود و بر پشته بلندی از خاک می‌ایستد که به نشانه سواحل و جزایری است که پس از طغیان نیل در این محل شکل خواهند گرفت. (طبیعی بود که دور طغیان رود نیل که سرچشمه زندگانی و آبادانی در مصر بود، بر مفاهیم خلقت تأثیر بگذارد، درست همان‌طور که شرایط محیطی کاتبان اولیه، علائم خط هیروگلیف را دیکته می‌کرد.) این پشته‌های اولیه تحت عنوان بن‌بن رسمیت یافتند؛ نوعی بلندی هرمی شکل استوار برای حمایت از خدای خورشید. ادعا می‌شد که بقایای سنگی واقعی، که شاید هم نطفه سنگ‌شده آتوم تلقی می‌شد، در هیوت - بن‌بن (عمارت بن‌بن) در هلیوپلیس برجای مانده است.

در نام آتوم نوعی مفهوم کلیت نهفته است، لذا وی در مقام خدای خورشید یکتا

خورشید - خدای رع - هورختی در
مقابل بن‌بن (پشته ابتدایی)
هلیوپلیس. هرم کوچک راموس در
دیرالمدینه، حدود ۱۳۰۰ ق م



است، وجود متعالی و جوهر کلیه نیروها و عناصر طبیعت. بنابراین، نیروی حیات کلیه خدایان دیگری را که بعداً به وجود خواهند آمد در خود دارد. در تفکر مصری، کلیت دارای یک قدرت مثبت و یک جنبه ویرانگر است؛ جنبه مثبت آن مانند فکر جاودانگی بخشیدن به هستی، و جنبه منفی آن مانند به آتش افکندن دشمن است. این ثنویت موجود در یکتایی باعث می‌شود که در آینده، الهه سازنده‌ای مانند اوزیریس، و خدای آشوب و آشفتگی مانند سِت ولادت یابند.

اما چگونه است که یک وجود مذکر در تنهایی شکوهمند خویش، فرزندان خود را متولد می‌کند؟ در تبیین این موضوع، عالمان الهیات هلیوپلیس، خلاقیتی پایان‌ناپذیر داشتند. در این باره که چگونه جوهر زندگی بخش موجود در آتوم از پیکر او به بیرون راه یافت تا یک الهه و یک خدا بسازد تبیین‌هایی شکل گرفت. گفتار ۵۲۷ از متون هرمی به صراحت ذکر می‌کند که آتوم در هلیوپلیس استمنا کرد: «زینگی خود را به دست گرفت و منی خود را دفع کرد تا دوقلوی شو و تفنوت متولد شوند.» این تصور فقط هنگامی مفهوم می‌شود که به یاد داشته باشیم که آتوم نمونه‌ای ازلی تمامی قدرت کیهانی و هستی آسمانی را در درون خود داشت. در غیر این صورت، کلام - تصویر یک ارگاسم به

وسیله یک خورشید-خدا در حالت نعوظ، به جای آن که اعجاب‌انگیز، و عمل پر رمز و راز آفرینش باشد، به مضحکه‌ای مستهجن تبدیل خواهد شد.

به هر روی، کاهنان در گفتار ۶۰۰، تبیین دیگری از ولادت فرزندان آتوم به دست می‌دهند که متکی بر شباهت واکه‌ای، و استخوان‌بندی همخوان‌های مشابه است. در مصر باستان بازی با کلمات و استفاده از جناس یکی از ابزارهای سودمند آموزش بشمار می‌رفت، و این مطلب در یکی از پاپیروس‌های موزه بریتانیا که به تفسیر خواب می‌پردازد نشان داده شده است: دیدن یک «گربه بزرگ» در خواب به معنای «برداشت محصول فراوان» بود، زیرا هر دو عبارت شامل واج‌ها یا هجاهای کاملاً مشابه بودند. لذا گرچه نمی‌توان شوخ‌طبعی فراگیر مصریان را که غالباً نادیده گرفته شده است انکار کرد، اما جناس‌های موجود در اسطوره آفرینش را باید کوشش به منظور انتقال مفاهیم فکری تلقی کنیم، و نه برانگیختن خنده با استفاده از مهارت کلامی - و یا برانگیختن اعتراض در قبال مسخرگی افراطی. آتوم خدایی خطاب می‌شود که «شو را با «عطسه کردن»، و تفنوت را با «تف‌پراندن» خلق کرد.»

شو بلغم آتوم است، زیرا نام او - از ریشه‌ای به معنای «تهی» یا «خالی» تشکیل می‌شود که مفهومی مناسب برای خدای هوا است - به واژه‌ای شبیه است که ارزش همخوانی آن‌ی‌ش‌ش است (در هیروگلیف واکه‌ها نوشته نمی‌شوند) و معنای «عطسه» یا «بلغور کردن» می‌دهد. در مورد تفنوت که تفسیر دقیق نامش میسر نیست و گاهی اوقات حدس می‌زنند که به معنای «شب‌نم» یا «رطوبت هوا» باشد، دو همخوان اول نام او یعنی تف^۱، «تف اندازی» ترجمه شده است. گزیده‌هایی از پاپیروس برمنراوند نکات برجسته عمل تولید مثل این خدای یکتا را ذکر کرده است.

همه تجلیات پس از آن که من کمال یافته‌ام پا به عرصه هستی نهادند... نه آسمانی وجود داشت نه زمینی... من آفریدم با همه هستی خودم... مشت من جفت من شد... من با دستم همبستر شدم... من شو را عطسه کردم... من تفنوت را با تف‌اندازی آفریدم... سپس شو و تفنوت، گب و نوت را در وجود آوردند... گب و نوت، اوزیریس... و سث، ایزیس و نفثیس را به وجود آوردند، و آنها سرانجام مردم این سرزمین را به وجود آوردند. خدایانی که نامشان ذکر شد پسر^۲ت هلیوپلیس را تشکیل می‌دهند، گروهی متشکل از نه خدای مذکر و مؤنث که یونانیان غالباً برای آن اصطلاح *انثاد* را به کار

(۱) بدیهی است که تشابه ت ف در این نام و معنای آن در فارسی که «تف‌اندازی» است کاملاً تصادفی است. م

می‌برند. مسلماً این θ خدای را می‌توان به تبارنامه‌ای که در هلیوپلیس تدوین شده است محدود کرد، اما مفهوم محفل خدایان مذکر و مؤنث قابل انتقال بود؛ معبد آیدوس انشادی متشکل از هفت خدا داشت، حال آنکه انشاد معبد کارناک از پانزده خدا تشکیل می‌شد. احتمالاً چون در هیروگلیف‌های مصری، علائم جمع شده در تصویر درخت، فکر یک جمع نامشخص را منتقل می‌کرد، مفهوم θ خدای مذکر و مؤنث، نشان‌دهنده نوعی جمع‌الجمع است تا مجموعه‌ای از هر تعداد خدا در هر معبدی را بپوشاند.

نخستین خدایانی که آتوم خلق کرد، یعنی شو و تفتوت را می‌شد به صورت شیر نشان داد، مثل تصویری که بر زیرسری توتان‌خامون نقش شده است. در سر لوحه‌هایی از کتاب *اموات*، شو در حالی که پر شتر مرغ بر تن دارد - که در واقع یک علامت هیروگلیف برای نام او است - دست خود را بلند می‌کند تا از پیکر نوت، الهه آسمان حفاظت کند، و روی همسر خود، یعنی گب، الهه زمین، خم شده است. به نظر می‌رسد که نقش شو در جهان آفرینی هلیوپلیسی مکتوم مانده است، بی‌تردید به این دلیل که وی در طبیعت خود یک پرتو خورشیدی نیرومند داشت و این موضوع به او اجازه نمی‌داد که به خدای خورشید کامل نزدیک شود. وی دربردارنده مفهوم هوای تراویده توسط پرتوهای خورشید بود - مفهومی که فرعون آخن آتن، خورشید - خدای عالی مقام در قرن چهاردهم ق م به مدت کمتر از دو دهه از آن استفاده کرد، و واژه آموزگار مآب آتن را در نام خویش وارد ساخت: «زندگی کن رع - هورختی و در افق شادمان باش - به نام او، شو، که در آتن [یعنی قرص خورشید] است.»

تفتوت که سری به شکل شیر ماده دارد، به هیچ‌گونه طبقه‌بندی مشخصی گردن نمی‌گذارد. در متون هرمی پیوند او با رطوبت یا شب‌نم تصدیق شده است؛ همچنین در قطعه دیگری گفته می‌شود که وی جو جهان زیرین است. آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد شاید دسترسی خود به خود او به خدای خورشید است، زیرا به عنوان دختر این خدا، با چشمان خورشیدی نیرومند او یگانه شمرده می‌شود.

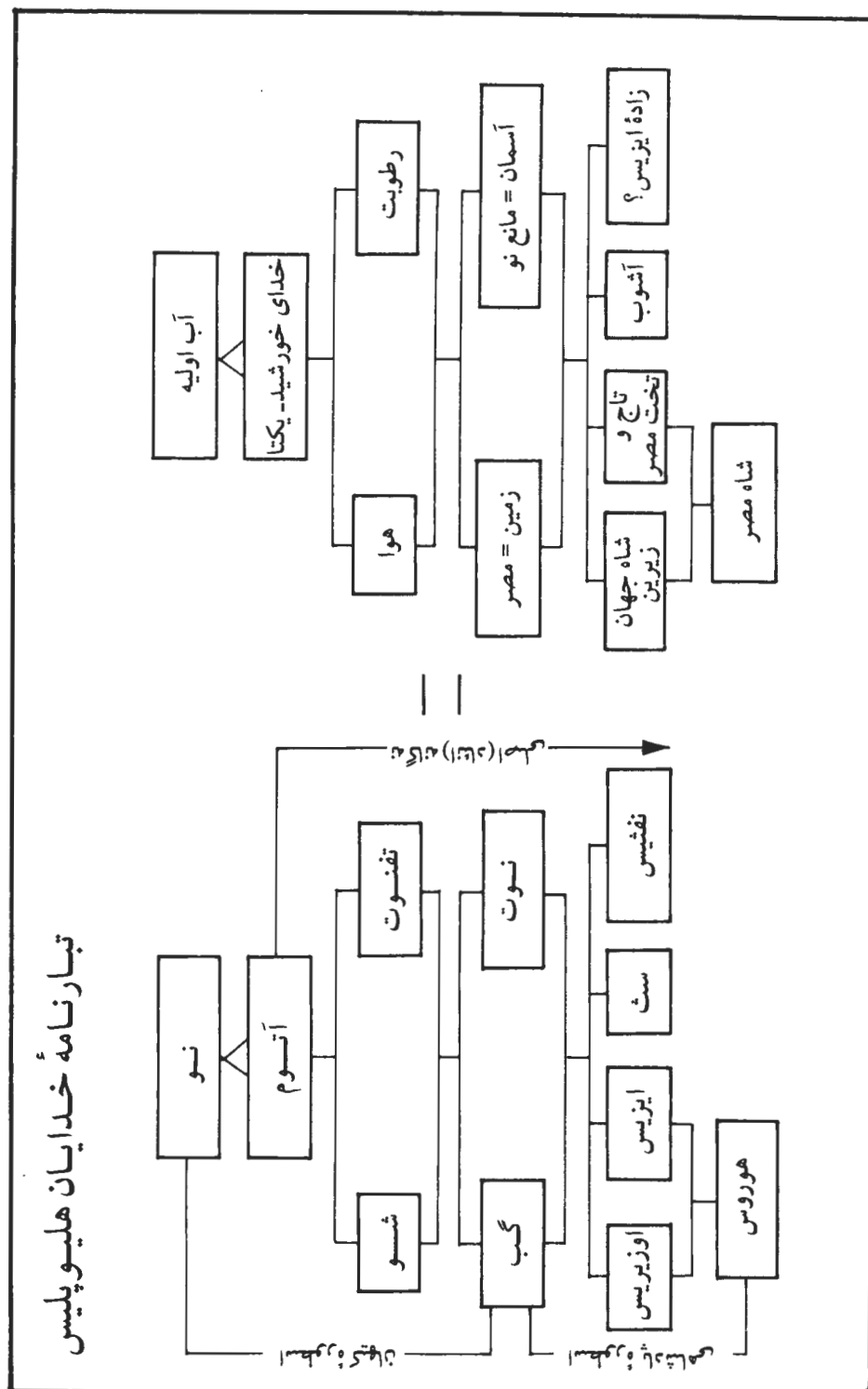
شو و تفتوت در فرایندی طبیعی گب و نوت را به دنیا می‌آورند. در اسطوره‌های مصری به خلاف اسطوره‌های هند و اروپایی، زمین اصل مذکر و آسمان مؤنث است. گب، خدای زمین، مظهر سرزمین مصر بود، و از طریق او بود که پیوند با تاج و تخت فرعون حاکم برقرار می‌شد. نوت، الهه آسمان، از جمله خدایان انشاد کهن است که بیش از همه آنها ظاهر می‌شود. پیکر او روی گب دراز کشیده است، اما پس از آنکه چهار فرزند به دنیا می‌آورد، به وسیله شو و طبق دستور آتوم از او جدا می‌شود. در فراسوی او

دیدگاه هلیوپلیسی از کیهان:
 الهه آسمان، نوت، با پیکر
 خود قوسی بر گرد
 همسرش، گب، خدای
 زمین، ایجاد می‌کند. این دو
 با خدای هوا، شو، از
 یکدیگر جدا شده‌اند، حدود
 ۱۳۰۰ ق م.



نو و ناوجود قرار دارند. نقاشی‌های تزئین شده او در تالار تابوت آرامگاه رامسس ششم (۱۱۴۸-۱۱۵۲ ق م) در دره پادشاهان از اهمیت او حکایت می‌کند - در این جا خدای خورشید افلاک را زیر پیکر قوسدار نوت می‌پیماید؛ پس از پایان دوازده ساعت روز که به او تخصیص یافته است هنگامی که به افق غربی می‌رسد توسط الهه آسمان بلعیده می‌شود؛ وی در طول ساعات شب از بدن نوت عبور می‌کند و صبحگاهان در افق شرقی در صحنه‌ای سرخ که خون زایمان است متولد می‌شود.

در این نقطه از نسب‌شناسی، کاهنان هلیوپلیس دست به یک انتقال هوشمندانه می‌زنند که چرخه اسطوره‌های اوزیریس را وارد مجموعه خورشیدی می‌کند. انتقال فوق مرهون این واقعیت است که نوت برای گب چهار فرزند به دنیا می‌آورد - اوزیریس، ایزیس، ست و نفیس. این موضوع باعث می‌شود که میان خدایان کیهانی قدیم‌تر ایشاد (نه‌گانه)، و دنیای سیاسی ارتباط برقرار شود. همچنین خدای نوپدید اوزیریس را که در سنگ‌نوشته‌ها یا شواهد باستانشناختی قبل از سلسله پنجم (۲۳۲۳-۲۴۶۵ ق م) از او خبری نیست، در مقام نوه بزرگ خدای خورشید قرار می‌دهد، و به این وسیله بر قدمت چشمگیر این یکتا تأکید می‌شود. افسانه اوزیریس را بعداً مورد توجه قرار خواهیم داد، اما جا دارد خاطرنشان کنیم که در تکمیل نه‌گانه (ایشاد) هلیوپلیس، چهار فرزند نوت و گب، چرخه دائمی زندگی و مرگ در جهان را که به دنبال عمل آفرینش آتوم پدید آمده است به نمایش می‌گذارند. چرخه اوزیریس بر ثنویت نظام کیهانی که خدای خورشید مقرر کرده منطبق است، و میان اصل‌های مغایر با هم تمامیت، نوعی توازن برقرار می‌گردد: اوزیریس وجود یک فرمانروایی مشروع در مصر را تکمیل می‌کند؛ ست دارنده



بر حق تاج و تخت گب را از بین می‌برد. مطالب بیشتر را بعداً بحث خواهیم کرد. به نظر می‌رسد که کاهنان هلیوپلیس از تمثیل نیلوفر آبی استفاده می‌کردند تا ولادت خورشید - خدای آتوم را تبیین کنند. از میان نو یک نیلوفر آبی همراه با پشته اولیه سربرآورد، و خورشید خدا که هنوز خود را تکامل می‌بخشید، همچون یک نوزاد از آن بیرون آمد. خود نیلوفر بعداً خدای نفرتوم شناخته شد (در ممفیس پرستش می‌شد)؛ در نتیجه، در کتاب اموات اورادی وجود دارد که مرده را به نفرتوم منتقل می‌کند، زیر او «نیلوفر آبی در دماغ خدای خورشید است.» در موزه قاهره زیباترین تصویر از این مفهوم را می‌توان در یک گل نیلوفر چوبی نقاشی شده یافت که سر خورشید - خدای نوزاد از آن بیرون می‌آید. این اثر در دره پادشاهان پیدا شده و نوعی یگانه کردن توتان‌خامون و خورشید خدای تازه ولادت یافته است.

قبل از به پایان رساندن اسطوره آفرینش هلیوپلیس باید از نقش ققنوس، نماد نیلوفر و یکپارچگی آتوم با سایر تجلیات خدای خورشید صحبت کنیم. ققنوس که نویسنده یونانی، هرودوت، در قرن پنجم ق م درباره آن در مصر چیزهایی شنیده بود، اما جز در پاپیروس‌های اسطوره‌شناختی یا کنده‌کاری بر دیوارها آن را ندیده بود، در اصل شبیه به یک دم‌جنبانک زرد بود که به یک حواصیل با پرهای بلندی بر سر تبدیل شده بود. در هیروگلیف‌ها بنو نامیده می‌شد که به لحاظ ریشه‌شناسی به معنای «برخاستن با درخشش» است. بنو که خود تکامل یافته بود، به نماد ولادت خدای خورشید تبدیل شد. این مطلب در گفتار ۶۰۰ از متون هرمی، ضمن درخواستی از پیشگاه آتوم بیان شده است: «... برخیز، مانند بن‌بن، در عمارت بنو در هلیوپلیس.»

هرودوت به هیچ وجه قانع نشده بود که ققنوس وجود دارد، اما داستانی را که کاهنان به او گفته بودند نقل کرده است. ققنوس به روایت هرودوت، پرنده‌ای مانند عقاب، طلاپوش و دارای پر و بالی سرخ‌رنگ است. پس از مرگ والدینش که هر پانصد سال اتفاق می‌افتد، از شبه‌جزیره عربستان به مصر پرواز می‌کند. وی پیکر والدین خود را پوشیده در یک تخم گیاه مُرّ حمل و آن را در معبد خدای خورشید دفن می‌کند. تفاوت‌های میان ققنوس هرودوت و سایر نویسندگان دوره کلاسیک، و بنوی مندرج در منابع مصر باستان به حدی است که بی‌تردید می‌توان گفت این دو پرنده با هم ارتباطی نداشته‌اند. به هر روی، این احتمال وجود دارد که هرودوت در نتیجه شواهدی که در اختیارش قرار داده‌اند گمراه شده باشد. پرنده‌ای که وی در تصاویر دیده، قطعاً بنو نبوده است، خواه با شکل و شمایلی که او توصیف می‌کند، خواه در هیأت رنگارنگ و زیبای



پرنده بنو یا ققنوس، تجلی خورشید - خدای آفریننده هلیوپولیس. قبر آرنیفر در دیرالمدينه،
تیس غربی، حدود ۱۳۰۰ ق م

آن؛ این پرنده احتمالاً کرکس مصری یا شاهین هوروس بوده است. ذکر بخور، رنگ و بویی اصیل بر آن اضافه می‌کند، زیرا بخور در آئین‌های معابد مصری فوق‌العاده ارزشمند بوده است. کاملاً محتمل است که مرّ خوش‌بوکننده‌ای که هرودوت آن را توصیف می‌کند، از طریق راه‌های تجاری دریای سرخ از عربستان جنوبی وارد می‌شده، و در این دوره از تمدن مصر در هلیوپولیس مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

در پایان نباید فراموش کنیم که هیچ‌کس نمی‌داند موقعیت و مقام خبررسان‌های هرودوت در سلسله مراتب کاهنی در چه حدی بوده است - مقامات ارشد که در الهیات

هلیوپلیسی تبحر داشته‌اند، یا نوآموزانی که هنوز در حال یادگیری بوده‌اند. در واقع بعضی تبیین‌هایی که از بنو به دست داده شده باید مترجمان را ناکام کرده باشد، بخصوص که هیچ گزارشی از زمان هرودوت در اختیار نداریم که اطلاعاتی درباره پیچیدگی‌های این پرنده در اختیار ما بگذارد؛ پیچیدگی‌هایی که ناشی از دو هزار سال فاصله میان برخورد با نخستین اطلاعات مربوط به آن در متون هرمی و زمان هرودوت است. به عنوان مثال، می‌دانیم که بنو در مراسم کفن و دفن شرکت داشته، و در تضمین رستاخیز مردگان در جهان زیرین نقش ایفا می‌کرده است. قوی‌ترین نقطه پیوند میان بنو و ققنوس، رابطه‌ای است که هر دو با معبد خورشید در هلیوپلیس دارند.

و سرانجام، پیچیدگی درونی این مونا^۱، تجلیات دیگری را نیز عرضه می‌دارد. یکپارچگی آتوم با سه جنبه از خورشید که قبلاً در زمان متون هرمی وجود داشت، ثبت شده است. «رع» یک واژه اساسی برای خورشید است که حضور مادی آن را در آسمان و نیز نام خدای خورشید را که «در قرص آن می‌درخشد» نشان می‌دهد؛ خِبری تصویری از خورشید است که در یک سرگین غلتان تجسم می‌یابد، تشابهی که از طبیعت گرفته شده است؛ هرختی شاهینی است که در افق اوج می‌گیرد، و مانند خود خورشید دور از دسترس است. اسامی حالت ترکیبی دارند: به عنوان مثال، رع - آتوم یا رع - هرختی. به هر روی، این تکرر صورت‌ها که هر یک کوششی به منظور ضبط کردن جنبه‌ای از خورشید - خدای آفریننده در یک نام است، جوهر اسطوره هلیوپلیس را مخدوش نمی‌کند.

پناه از ممفیس

پناه به معنی «جنوب دیوار او»، خدای ممفیس، پایتخت سیاسی باستانی مصر بود. در واقع، در دوران پادشاهی جدید (۱۰۷۰-۱۵۵۰ ق م)، معبد او در آنجا که هِت - کا - پناه (عمارت روح پناه) نامیده می‌شد، نام خود را به کل منطقه، و از طریق یونانیان به خود واژه مصر داد. ویرانه‌های امروزی ممفیس - که برای سیاحان عمده ابوالهول کلسیتی آمین هِتپ دوم و مجسمه غول‌آسای رامسس دوم است - نشانه چندان از کلان شهر آباد روزگار گذشته به دست نمی‌دهد. اما صرف‌نظر از شکوه ویران‌شده یادگارهایی که روزگاری این پایتخت را زینت می‌بخشید، ممفیس به عنوان حافظ یک سنت فکری

(۱) Monad: ذره زنده.

کیهان آفرینی جالب توجه است؛ سنتی که به این منظور اندیشیده شد که از نقش پناه به عنوان باستانی‌ترین و برجسته‌ترین خدا دفاع کند. زیرا در این‌جا بود که کاهنان پناه هم نهاد متافیزیکی آفرینشی را مدون کردند که بعداً بر سنگ شاباکا حفظ شد، و این سنگ در آغاز در معبد آنها نصب شد.

پیش از آنکه محتوای نوشته سنگ شاباکا را توضیح دهیم، بد نیست که چند کلمه درباره خدای پناه، به عنوان آفریننده صحبت کنیم. در متون تابوتی و اسناد دوران رامسس‌ها، اشاراتی به پناه شده و او مسئول شکل دادن به خدایان و خورشید، و به بار نشاندن سبزیجات قلمداد شده است. اما حتی پیشتر از آن در دوران پادشاهی قدیم، ماهیت پناه به عنوان صنعت‌گر برتر کاملاً تکامل یافته بود و کاهن بزرگ او در ممفیس «بزرگترین کنترل‌کننده صنعت‌گران» نامیده می‌شد. از دوران فرمانروایی رامسس دوم به بعد (۱۲۲۴-۱۲۹۰ ق م) شاهد آن هستیم که خدای پناه با خدای تا-تنن ادغام می‌شود. نام تا-تنن به معنای «سرزمینی است که متمایز شده است»، و به عبارت دیگر، از آب‌های اولیه متمایز شده است. بنابراین، تا-تنن برآمده از نور می‌توان معادل با تصور پشته اولیه قلمداد کرد که قبلاً توصیف شد. اکنون می‌توانیم به گزارش ممفیزی آفرینش نظر کنیم که از ستون ۵۳ سنگ شاباکا آغاز می‌شود.

پناه با استفاده از قلب و زبان خویش به خدایان دیگر (از جمله آتوم از هلیوپولیس) زندگی بخشید. تصور اندیشه در قلب و سخن در زبان، تعیین‌کننده عمل هر اندام است. حضور پناه در قلب و دهان «کلیه خدایان، مردم، دام‌ها، و خزندگانی که زنده‌اند» جهان شمول است. پناه بر آتوم برتری دارد، زیرا آتوم انثاد خود را «با استفاده از منی و انگشتان خود» هستی بخشید. انثاد پناه، دندان‌ها و لب‌هایش در دهان او است، لذا اقتدار گفته او به حدی بود که هویت هر چیزی را که بر زبان می‌آورد، آن چیز خلقت می‌یافت. هر چه را که چشم ببیند، گوش بشنود، و دماغ بو بکشد مستقیماً به قلب می‌رود، و نتیجه‌ای که قلب می‌گیرد بر زبان جاری می‌شود. بدین‌گونه بود که پناه همه خدایان را در وجود آورد، و به تا-تنن تبدیل شد، «آنکه تمامی زندگی از او سرچشمه می‌گیرد». پناه پس از آنکه خدایان را متولد کرد، برای آنها شهر، مکان مقدس، زیارتگاه و هدایای دائمی نیز مقرر نمود.

از این اسطوره چنین برمی‌آید که پناه یک اصل فکری آفرینش است که با تصور مادی تا-تنن به مثابه پشته اولیه در آمیخته است. این تصور، هم نهاد کاملی از ذهن و دنیای مادی است. در قطعه زیر که از عهد جدید نقل می‌شود و موسوم به «آموزه لوگوس»

است، بازتاب نیرومندی از این رهیافت فلسفی با عظمت نسبت به کیهان وجود دارد که کاهنان ممفیس آن را مدون کرده‌اند:

در آغاز کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود
و کلمه خدا بود.

از همان آغاز نزد خدا بود

همه چیز به دست او آفریده شد؛ و بدون او چیزی در وجود نیامد
زندگی در او بود؛ و زندگی نور انسان بود.

(انجیل سنت جان، فصل اول، آیه‌های ۴-۱)

این شباهت فکری توجه زیادی را به خود جلب کرده است. اما آنچه هیچ‌گاه مورد تأکید قرار نگرفته، گام کوچک اما ذهن‌آشوبی است که در فاصله شناخت او به عنوان یک هوش خلاق ممکن (که کاهنان ممفیس و سنت جان با فصاحت بیان کرده‌اند) و جزم سرنوشت محتوم وجود دارد. این «پل» خائنانه‌ای که این دو وضعیت را به یکدیگر مربوط می‌سازد، متکی بر این استدلال است که چون خدای متعال هم آفریننده نژاد بشر است و هم فرمانروای کائنات، در نتیجه همه رویدادهای آینده در کلام او برنامه‌ریزی شده است. پذیرش فرمانبردارانه فکر یک جریان مقدر برای نژاد بشر را می‌توان در اشعار شاعری که شهرزاد نقل کرده است مشاهده کرد:

سر خویش گیر و آسوده خاطر باش،
ای مؤمن؛

آنکه جهان را به دستان خویش سرشته است،
جهان و ما را همیشه در دستان خود حفظ می‌کند.

آنچه را او نوشته است نمی‌توان تغییر داد،
و آنچه او نوشته است در وجود نخواهد آمد...

آسوده خاطر بخرام، بی آنکه اندیشناک چیزی باشی یا چیزی با خود ببری
همه را به او واگذار؛

از انسان‌ها هراسان مباش، و تن به اندوه مسپار

بیاد داشته باش که نقشه‌ای نکشی، زیرا او برای همه چیز نقشه کشیده است

(هزار و یک شب، ترجمه پوریس ماترنز)

کاهنان ممفیس دست به استدلال و نظرپردازی زده‌اند تا اصول پیشرفته آموزه لوگوس را مدون کنند. پرسش‌های داغ درباره ماهیت پناه احتمالاً باید به کرات مطرح شده باشد. اما

آنچه از این فرایند مثبت حاصل شد، کیهان‌آفرینی ممفیزی بود که بر سنگ شاباکا کنده شد. اگر در مصر فرعون‌ی فضای کسالت‌باری از اعتقادات مذهبی غیرقابل بحث حاکم می‌بود، ابتکارات کاهنان پناه را در گلاویز شدن با آنچه عمرخیم در ترجمه فیتزجرالد «جدال کائنات» نامیده است سرکوب می‌کرد.

گروه هشت‌تایی هرموپلیس

الاشمونین محوطه‌ای در مصر میانه است که زمانی شهری آباد بود و به خاطر احداث معبدی چشمگیر به افتخار جِیه‌یوتی خدا، که نام یونانی آن توت معروف‌تر است، به خود می‌بالید. ویرانه‌های این شهر، وسیع اما پوشیده از گیاه است، و حتی متخصصان برای توضیح آنها به تمرکز کامل نیاز دارند. گرچه چندین کاوش باستانشناختی، از جمله کاوش‌های فشرده موزه بریتانیا در دهه ۱۹۸۰ بر دانش ما درباره ساخت و سازهای مختلف این شهر افزوده است، اما بیشتر دیدارکنندگان امروزی الاشمونین فقط می‌توانند ساختمان‌های عظیم مستطیل‌شکل و دراز مربوط به مسیحیان را ببینند که با استفاده مجدد از ستون‌ها و مصالح رومی ساخته شده‌اند. چون این منطقه مرکز پرستش اصلی توت، خدای خرد و انتقال‌دهنده دانش هیروگلیف‌ها به مصریان باستان بود، یونانیان (که توت را معادل با هرمس خود می‌پنداشتند) آن را هرموپلیس نامیدند. در زبان مصری هرموپلیس، خمنو نامیده می‌شود، و نهایتاً نام عربی جدید الاشمونین به واسطه زبان قبطی از آن اشتقاق یافته است. خمنو به معنی «هشت شهر» است، و خانه هشت خدای آغازین بود که عموماً تحت عنوان آگدواد (یعنی گروه هشت‌تایی) شناخته می‌شدند.

اسطوره آفرینش مبتنی بر گروه خدایان هشت‌تایی نیز به لحاظ توجه به ترکیب مادی ماده اولیه تا اندازه‌ای علمی است. ماده کیهانی اولیه پیچیده‌تر از نو است، هر چند نو نیز در زمره هستی‌های ماوراءطبیعی تشکیل‌دهنده آن است. مسلماً کیهان‌شناسی هرموپلیس فاقد خیالپردازی‌های حول و حوش اسطوره خورشید - خدای هلیوپلیس و دقت خداشناسی ممفیزی است، اما مختصر بودن گزارش‌های آن احتمالاً ناشی از ویرانی شدید یا «کاوش ناکافی» برای یافتن آثار مکتوب فرعون‌ی در محوطه الاشمونین است. در واقع بیشترین شواهد مربوط به خدایان هشت‌تایی از بناهای تاریخی تیس به دست آمده است که مصرشناس آلمانی کورت ست در سال ۱۹۲۹ ضمن پژوهشی استادانه قطعات آنها را کنار هم قرار داد و رساله‌ای تحت عنوان «آمون و هشت خدای هرموپلیس» نوشت.

در اسطوره هر موبلیس، تعداد خدایان مذکر یا مؤنث به هیچ وجه تصادفی نیست. می‌توانیم ببینیم که عدد چهار مفهومی از یک کلیت متوازن را به نمایش می‌گذاشت: مصریان چهار نقطه اصلی را به رسمیت می‌شناختند، در اسطوره هلیوپلیس، الهه نوت دارای چهار فرزند می‌شود، و اندرونه‌ای که در جریان مومیایی کردن جسد بیرون کشیده می‌شد توسط چهار «پسر هوروس» حمایت می‌شود، و آنها نیز به نوبه خود توسط چهار الهه حمایت می‌شوند. در نتیجه، مفهوم هشت حاوی نوعی کلیت تشدید شده است – براساس افسون ۷۶ از متون تابوتی، خدای شو هشت «هستی نامتناهی» خلق کرد تا به نگهداری پیکر الهه آسمان کمک کنند.

هشت خدای هر موبلیس (که به مثابه چهار زوج سازمان‌یافته بودند) هستی‌هایی تشخیص یافته در درون ماده اولیه بودند، با خدایان مردی که همچون قورباغه و خدایان زنی که همچون مار تجسم می‌یافتند. به عبارت موجز هنری فرانکفورت در کتاب تفکر بر انگیزش پادشاهی و خدایان، «... آشوب در هشت موجود عجیب و غریب مفهوم‌بندی شده بود که برای سکونت در گل چسبناک اولیه مناسب بودند.» اسامی این هشت خدا باقی مانده است، اما در بعضی موارد به دشواری می‌توان تصویر ذهنی دقیقی را مجسم کرد که مصریان باستان از آنها داشته‌اند. جدول زیر تصور اساسی از هر زوج را به دست می‌دهد، اما هرگونه تفاوت مفهوم میان اصول مذکر و مؤنث را که احتمالاً وجود داشته است نادیده می‌گیرد:

خدایان مذکر (قورباغه‌ها)	خدایان مؤنث (مارها)	مفهوم
نو (Nu)	ناونت (Naunet)	آب‌های اولیه
هه (Heh)	هاوهت (Hauhet)	نیروی توفان
کک (Kek)	کاوکت (Kauket)	تاریکی
آمون (Amun)	آماونت (Amaunet)	پویایی نهفته

در مورد هه، شواهد فقه‌اللغه‌شناسی به گونه‌ای متقاعدکننده نشان می‌دهد که ترجمه متداول آن به «نامتناهی»، دو واژه متمایز با ستاک‌های همخوانی مشابه را خلط می‌کند. این هستی‌هایی که ماده اولیه را تشکیل می‌دادند در یک مقطع در کنش متقابل انفجاری قرار گرفتند و کلیه تنش‌های متوازی را که در قدرت بنیادی آنها بود رها کردند.

1) *King ship and the Gods*

کسانی که کیهان آفرینی هرموپلیسی را مدون کردند بر این عقیده بودند که این خدایان هشت‌گانه (آگدواد) مقدم بر خدایان نه‌گانه هلیوپلیس بوده‌اند، و خورشید از آنها سرچشمه گرفته است. بر این اساس، در نتیجه انفجار انرژی آزاد شده از درون ماده اولیه در حال غلیان، ناگهان پشته اولیه پدیدار شد. محل آن بعداً به هرموپلیس انتقال یافت، اما محل اولیه پیدایش آن جزیره شعله بوده است، زیرا خدای خورشید در این جزیره متولد شد، و کیهان شاهد شعله آتشگون نخستین طلوع خورشید بود. به نظر می‌رسد که در اسطوره هرموپلیس، آنچه در این رویداد فاجعه‌بار نقش درجه اول دارد اولویت آگدواد (خدایان هشت‌گانه) است. در اصطلاحات مصری، این گروه هشت‌گانه، پدران و مادرانی هستند که در آغاز متولد شدند، و خورشید را به دنیا آوردند و آتوم را آفریدند. سپس در این کائنات نوآفریده رویدادهای دیگر به جریان افتادند، اما سه جفت از این مجموعه هشت‌گانه، دیگر علاقه‌ای از خود نشان ندادند و در گرداب مصون و تغییرناپذیر باقی ماندند. آمون و آماونت با نظم جدید همراه شدند و هرموپلیس را به قصد تیس ترک کردند.

و سرانجام، مقبره‌ای در توناالجبل، واقع در گورستان متروکه‌ای در الاشمونین، بر



خدای توت، رهبر خدایان هشت‌گانه آفریننده هرموپلیس، با سری به شکل حواصیل در نقش کاتب آسمان به هنگام داوری درباره مردگان. در مقابل او خورنده قلب‌های شیطانی و اوزیریس خدای جهان زیرین مشاهده می‌شوند. مقبره پتوسیریس در المزاوکه، واحه دخلا. دوره هلنی.

پسیدگی این اسطوره آفرینش می‌افزاید. این معبد که مدت کوتاهی پس از فتح مصر به دست اسکندر کبیر در سال ۳۳۲ ق م به سبکی مینیاتوری ساخته شده، متعلق به پتوسیریس، کاهن اعظم توت در هرموپلیس بوده است. وی همچنین کاهن خدایان هشت‌گانه بود، اما بیرون رفتن آنها از صحنه هرموپلیس، پس از مرحله کیهان‌آفرینی در جزیره شعله، به این معنا بود که توت نقش «خدای خمنو» را بر عهده گرفته است. پتوسیریس در کتیبه‌هایی که حاوی زندگینامه خودنوشت او است توجه ما را به تعمیراتی که در این مجموعه معبد در هرموپلیس انجام داده است جلب می‌کند؛ این معبد در جریان دومین دوره سیطره ایران بر مصر در سال ۳۴۳ ق م به شدت آسیب دیده بود. وی آئین‌های معبد را احیا کرد، فهرست جدیدی از نقش‌های کاهنان تنظیم کرد، و چشم‌اندازهای ارتقاء آنها را بهبود بخشید. وی مراسم بنیادگذاری معبدی از سنگ آهک را برای خورشید خدای رع هدایت کرد؛ خدایی که به عنوان «کودک جزیره شعله» از او یاد می‌شود. این موضوع با اسطوره هرموپلیس همخوانی دارد، اما نماد جدیدی از آفرینش را مطرح می‌سازد. پتوسیریس توضیح می‌دهد که چگونه در اطراف محوطه معبد که اراذل و اوباش آن را ویران کرده بودند حصار می‌کشد. وی آنجا را «محل تولد همه خدایان» می‌نامد، و اظهار می‌دارد که تخریب آن باعث برانگیخته شدن خشم در سراسر مصر شده است. دلیل این خشم آن بود که بقایای آن تخم کیهانی که خدای خورشید از درون آن بیرون آمده بود در این محل دفن شده بود. بنابراین، تصویر جدیدی از خدای خورشید که از تخم بیرون می‌آید در هرموپلیس رواج پیدا کرده بود. احتمالاً این سناریو نوعی نفوذ به اسطوره اصلی مربوط به توت است که تخم کیهانی را به پشته اولیه در خمنو حمل می‌کند تا خدای خورشید متولد شود.

آمون، آفریننده متعال

در دوران پادشاهی جدید، کاهنان تبس در تنظیم سرودهای مذهبی خطاب به خدای آمون، و در ستایش از او به عنوان آفریننده یکتا، به اوج فصاحت رسیدند. مانند تحلیل ماهیت خورشید-خدای آتن که در مقبره آی در العمارنه کنده شده است، این مداحی‌ها، بخصوص قطعات مندرج در پاپیروس لیدن، با این هدف تنظیم شده بود که نشان دهد کلیه عناصر دنیای مادی، تجلیاتی از یک جهان‌آفرین یکتا است. در شخصیت آمون نوعی درآمیختگی کلیه مفاهیم آفرینش وجود دارد، هم نهادی که تأکید می‌کند چگونه آمون به دلیل هستی خود که «فراتر از آسمان و ژرف‌تر از جهان زیرین است» بالاتر از

همه خدایان دیگر قرار می‌گیرد. کاهن - شاعران مصری بارها سعی کردند غیرقابل توضیح بودن آمون را توصیف کنند. راز او در نامش نهفته است - چون ذات او غیرقابل درک است، در مورد او نمی‌توان از اصطلاحی استفاده کرد که به ماهیت درونی او اشاره داشته باشد، و لذا نام آمون شامل مفهوم بنیادی «نهفته بودن» است، و احتمالاً بهترین ترجمه آن «کسی که خود را پنهان می‌کند» است. هویت او چنان پوشیده است که هیچ خدای دیگری نیز نام حقیقی او را نمی‌داند. با مسامحه - و ارتکاب نوعی خطا - می‌توان آمون را پدرخوانده نهایی بشمار آورد؛ کسی که همکارانش هیچ‌گاه میزان مداخله او در امور را نمی‌دانند، و بهترین سیاستی که می‌توانند در قبال او اتخاذ کنند *اومرتا* (رمز سکوت مافیای سیسیل) است. به نوشته سرود مذهبی لیدن، آمون «بزرگتر از آن است که بتوان در وجودش تفحص کرد، و نیرومندتر از آن است که بتوان او را شناخت». مجازات تلاش به منظور به دست آوردن اطلاعات روشن در مورد ماهیت او، مرگ آنی است. آمون مترادف با رشد تبس به عنوان یک پایتخت عمده مذهبی است. شواهد برتری او در این منطقه از دوران پادشاهی میانه موجود است، بخصوص به عنوان خدایی با قدرت تولید مثل، مانند خدای نمود کرده‌مین که خدای اولیه قبطی‌ها است. لقب او در توصیف این باروری بی‌پایان «گاو مادر خود» است، و ظریفترین شمایل‌نگاری آمون با این خصلت را می‌توان در عبادت‌گاه سین‌وشرت اول (۱۹۲۶-۱۹۷۱ ق م) مشاهده کرد که در موزه فضای باز معبد کارناک بازسازی شده است. به هر روی، طی پنج قرن دوران پادشاهی جدید بود که آمون به رهبر بلامنازع خدایان مصری تبدیل شد (به استثنای بیست سال، و مقارن با زمانی که «قرص خورشید» آخن آتن به مقام خدای برتر ارتقاء یافت). آمون با عناوینی از قبیل «مالک تاج و تخت هر دو قلمرو» و «پادشاه خدایان» فرمانروایی همگانی بود و در تبس چنان معابد باشکوهی برای او ساخته شد که شایعه شکوه تبس را در فراسوی مرزهای مصر پراکنده ساخت، و این ماجرا به گوش مؤلفان شاعر حماسی یونان نیز رسید، و در اظهار نظر آشیل درباره آگاممنون بازتاب یافت:

من از هدایای او بیزارم.

حتی اگر ده برابر و بیست برابر بیش از آنچه اکنون دارد به من بدهد، حتی اگر اموال دیگری نیز گرد آورد... همه چیزهایی که در تبس در مصر وجود دارد، جایی که بزرگترین دارایی‌ها در منازل آن است، تبسی که صد دروازه دارد، جایی که از هر دروازه‌اش دویست مرد جنگی با اسب‌ها و ارابه‌ها به قصد جنگ به پیش می‌آیند... حتی در این صورت نیز آگاممنون قادر نخواهد بود دل مرا به دست آورد، مگر زمانی که تمامی این وقاحت دل‌آزار را از خاطر من برداید.

(از هومر، ایلیاد، کتاب نهم، ترجمه ریچموند لایمور)

پیکرک زرّینی از خدای آمون،
آفرینندهٔ متعال و خدای خورشید که
«آفخ» یعنی نشانهٔ زندگی را در یک
دست و سیمیتار^۱، نماد قدرت و
فتح خارجی را در دست دیگر دارد.



البته در جاهای دیگر مصر نیز زیارتگاه‌هایی برای او احداث شده بود و پس از دوران پادشاهی جدید، پادشاهان سلسله‌های ۲۱ تا ۲۲ م (حدود ۷۱۵-۱۰۷۰ ق م)، یادمان‌های غول‌آسای دوران رامسس دوم را بار دیگر به کار گرفتند تا یک معبد بزرگ برای آمون احداث کنند، بنایی که معادل کارناک در شمال، یعنی در تانیس، واقع در دلتا باشد. اما برای آنکه تصویری واقعی از برتری آمون پیدا کنیم، باید به تالارهای ستون‌دار، تک‌ستون‌های هرمی، مجسمه‌های غول‌آسا، نقش برجسته‌های دیواری، و کتیبه‌های هیروگلیف معابد تبس نگاه کنیم. تبس به طور طبیعی مکان ظاهر شدن پشتهٔ اولیه در

(۱) scimitar: نوعی شمشیر کوچک خمیده که تیغهٔ آن در سمت داخل خمیدگی است و گمان می‌رود که منشاء آن واژهٔ شمشیر فارسی باشد (American Heritage).

آغاز زمان به شمار می‌آمد. تبس «شهر» برتر بود و کلیه شهرهای دیگر در مصر فقط می‌توانستند سعی کنند از آن تقلید نمایند و صرفاً به بازتاب‌های پریده‌رنگی از آن تبدیل شوند.

در اسطوره آفرینش هرموپلیسی، آمون یکی از نیروهای بنیادین آگدواد است. اما در مقام خدای یکتای خداشناسی تبسی، خدایی متعال و فراتر از خلق شدن است، و پیش از کوشش مشترک آگدواد برای پدیدار ساختن پشته اولیه وجود دارد. برای حل این مسئله، روشنفکران تبسی باید راهی طولانی و دشوار را طی کرده باشند. آمون با عنوان «آنکه خود را شکل بخشیده است» قبل از آنکه هر ماده دیگری وجود داشته باشد خود را در وجود آورده است. بدون پرداختن به جزئیات مشخص این رویداد رازآمیز، فقط به ذکر این نکته می‌پردازیم که فضای این واقعه با تصویری از ماهیت «سیال» او برانگیخته می‌شود که با پیکرش جوش می‌خورد تا تخم کیهانی در وجود آید. آمون پس از آنکه در وجود می‌آید، ماده اولیه را شکل می‌دهد - عناصر آگدواد که خود او نیز بخشی از آن است. به این ترتیب وی «آن نخستینی است که نخستین‌ها را متولد می‌کند». اما جهان، تاریک، ساکت، و بی حرکت بود. به نظر می‌رسد آمون آن انفجار خلاق انرژی است که آگدواد را وارد عمل می‌کند. کورت ست در تئنگاری خود نقش آمون را شبیه به «روح خداوند» در سفر پیدایش می‌داند «که بر صورت آب‌ها وزید». به عبارت دیگر، آمون نسیمی برانگیزنده بر ماده اولیه بود که آن را به گردابی تبدیل کرد و پشته اولیه از میان آن بیرون آمد. این تعبیر وسوسه‌انگیز است، و مفهوم باد با نامریی بودن آمون همخوانی دارد. سرودهای لیدن، تصویر نسبتاً مفرح دیگری از ابتکار عمل آمون در فعالیت آفرینش به دست می‌دهد. صحنه، جهانی فرورفته در سکوتی مرگبار است که ناگهان قارقار گوشخراش یک «غاز بزرگ» در آن طنین‌انداز می‌شود، و شگفت نیست که این صدا «چشم‌ها را می‌گشاید» و باعث جار و جنجال در جهان می‌گردد. آمون در هیأت این غاز اولیه با صدای گوشخراش اولیه خود، کل فرایند آفرینش را به حرکت درمی‌آورد.

علمای خداشناسی تبس این دیدگاه را وسیعاً بسط دادند که کلیه خدایان به ظاهر مهم، صرفاً طرح‌هایی از آمون‌اند. لذا، وی پس از آفرینش آگدواد به دست فراموشی سپرده نمی‌شود، بلکه به تا - تن، یا پشته اولیه تبدیل می‌شود. وی به خدای خورشید بدل می‌شود، در آسمان دور مأوا می‌گیرد، و چرخه غروب و طلوع خورشید را مرتباً احیا می‌کند. بنابراین، نام او بر یادمان‌هایی به نام آمون - رع بی شمار است. نه گانه هلیوپلیس یکی از تجلیات آمون است. در واقع هر خدایی تصویر پیش‌بینی شده‌ای از آمون است، و

بخصوص سه خدا، وحدتی را تشکیل می‌دهند که همان «آمون» است: رع چهره، پتاه پیکر، و آمون هویت پوشیده آن است.

در پایان بی‌مناسبت نیست به ذکر آن جنبه از آمون به عنوان خدای اولیه پردازیم که احتمالاً به منطقه تبس محدود می‌شد. اگر خدای آفریننده و جذب‌کننده سایر خدایان که در سرود لیدن توصیف شده است، بیش از حد فلسفی و برای بعضی اذهان غیرقابل درک بوده است، کاهنان تبس می‌توانستند تصویر ملموس‌تری از آمون به عنوان هستی اولیه به دست دهند. در ساحل غربی تبس محوطه‌ای به نام مدینت هب و وجود دارد که به دلیل معبد عظیم مردگان متعلق به دوره رامسس سوم (۱۱۶۳-۱۱۹۴ ق م) مورد بازدید فراوان قرار می‌گیرد. در داخل دیوارهای آن و در سمت شمال دروازه غربی که دارای استحکامات است، معبد دیگری قرار گرفته است. ساختمان آن در شکل کنونی متعلق به سلسله ۱۸ م است که دوران‌های زمامداری هاتشپسوت سوم (که از حدود ۱۴۷۹ ق م آغاز می‌شود) و دوره اشغال یونانی - رومی، تا دوران زمامداری آنتونینوس پیوس (۱۶۱-۱۳۸ ب م) را در برمی‌گیرد. مجسمه آمون که در کارناک بود صرفاً برای خوشامد اجداد او منتظماً به این معبد آورده می‌شد؛ شکل اولیه‌ای از خود او که به صورت یک مار تجسم یافته بود. این مار «کیم - آتف» نامیده می‌شد، و این واژه به معنای «کسی است که لحظه خود را تکمیل کرده است». این نام می‌تواند اشاره‌ای به چابکی جهش مار و همراه با آن نوعی قیاس ذاتی با انفجار انرژی آمون در لحظه آفرینش باشد. همچنین می‌تواند بیانگر پوست‌اندازی مار و نماد قدرت تولیدمثل آمون و چرخه نوشونده زندگی باشد. نویسنده یونانی پلوتارک (حدود ۱۲۰-۴۰ ب م) مار را «نف» توصیف کرده، و خاطرنشان کرده است که ساکنان تبس همه خدایان دیگر را کنار گذاشته و آن را پرستش می‌کرده‌اند. پلوتارک در بیان این نظر قطعاً در اشتباه بوده است، اما القابی که برای مار ذکر می‌کند از سنت‌هایی اخذ شده است که دقیقاً این شکل اجدادی آمون را به مثابه «آفریده نشده و نامیرا منعکس می‌کند».

خنوم و تبارنامه خدایان تبس

خدای خنوم، خدایی با سر قوچ از منطقه آبشار بزرگ نیل، تأکید تازه‌ای بر اسطوره‌های آفرینش است که در آن توجه عمده به آفرینش انسان معطوف می‌شود. گمان بر این است که او با استفاده از یک چرخ کوزه‌گری انسان را قالب‌ریزی کرده است. در اسطوره‌های دیگر، مثلاً در اسطوره‌های هلیوپلیس و هرموپلیس، در مقابل مسائل کیهانی، موضوع

نوع انسان تقریباً فراموش شده است. اما در اسطورهٔ خنوم میان خدایان و مردم جهان، پیوند پیش‌رونده‌ای وجود دارد. قوچ که مخلوق مقدس خنوم است، نماد زاد و ولد در جهان طبیعی است. در آسوان در آبشار بزرگ نیل، خنوم غارهای هبی، خدای سیل را کنترل می‌کرد. قبل از اجرای پروژه‌های آبیاری جدید در آسوان که به احداث سد بلند اسوان انجامید و رژیم طبیعی نیل را از بین برد، این رودخانه همه‌ساله طغیان می‌کرد. آب مزارع را غرقاب می‌کرد و پس از ته‌نشین شدن، لایه‌ای از گل و لای غنی را که از سودان با خود آورده بود برجای می‌گذاشت. کشاورزان مصری در این گل و لای حاصلخیز جو و شعیر ابلیس می‌کاشتند و محصول فراوانی برداشت می‌کردند. لذا طغیان نیل به معنای فراوانی بود، و خنوم که آن را کنترل می‌کرد، ولی نعمت مردم مصر بشمار می‌آمد. یک عبادت‌گاه ویران شده که به خنوم، «خدای آبشار» تعلق دارد، در منتهی‌الیه جنوبی جزیرهٔ الفانیتن دیده می‌شود.

در معبد اسنا در مصر علیا، خنوم به عنوان خالق همهٔ مردم ستوده می‌شد. شهر اسنای امروزی، صرف‌نظر از بعضی آثار زیبای معماری اسلامی، یک مجموعهٔ شهری کثیف و نکبت‌بار است. خیابان اصلی این شهر که رودخانه را به معبد متصل می‌کند، درست در شمال ورودی آئینی قدیم واقع شده که اکنون زیر شهر جدید در اعماق خاک مدفون است. همهٔ آنچه که از معبد خنوم باقی مانده تالار ستون‌دار مسقفی است که عمدتاً متعلق به دورهٔ رومی است. نوشته‌های کنده شده بر ستون‌ها و دیوارها تماماً صورت پیچیده‌ای از خط هیروگلیف مورد پسند کاهن - کاتبان دورهٔ یونانی - رومی



خدای آفرینندهٔ خنوم در
تجلی خود به مثابه یک
قوچ. این اسطوره در
سنگ‌نوشته‌های معبد او در
اسنا توضیح می‌دهد که
چگونه خنوم با استفاده از
چرخ کوزه‌گری انسان را
خلق کرد. دورهٔ اخیر.

است. باوجوداین، از گاه‌شماری آداب دینی و سرودهای مذهبی کنده شده در اسنا است که به روشن‌ترین درک از خنوم به عنوان آفریننده و خدای چرخ کوزه‌گری می‌رسیم. اعمال خنوم در قالب‌ریزی پیکر انسان بر چرخ به روشنی بیان شده و همچون یک گزارش کالبدشکافانه تفصیلی بر جای مانده است. وی جریان خون را روی استخوان‌ها به حرکت درآورد و پوست را بر قالب بدن کشید. یک دستگاه تنفسی در بدن تعبیه کرد، و مهره‌هایی پدید آورد که آن را نگاه دارند، و یک دستگاه هاضمه نیز ایجاد کرد. اندام‌های جنسی را مطابق با مسئولیت‌های تولید مثلی آنها طراحی نمود، به گونه‌ای که حداکثر راحتی را تأمین نماید، بدون آن که در جریان نزدیکی جنسی کارایی آن از بین برود. او بر حاملگی در زهدان نظارت کرد، و برای زایمان مراحل مقرر نمود. سرود مذهبی فوق که در جشنواره چرخ کوزه‌گری خوانده می‌شد، فحوائی شبیه به یک راهنمای پزشکی موزون داشته است. در توصیف‌های دیگر تأکید می‌شود که عمل خنوم در قالب‌ریزی با استفاده از چرخ فرایندی مداوم است، و فقط به مصریان محدود نمی‌شود، بلکه گویشوران زبان‌های خارجی را نیز در برمی‌گیرد. بنابراین، وی آفریننده‌ای جهانی است که خدایان و مردم، حیوانات، پرندگان، ماهی‌ها و خزندگان را شکل بخشیده است.

گفته شده است که فکر قالب‌ریزی انسان توسط خنوم بر چرخ کوزه‌گری که سابقه آن در مصر به نقوش برجسته و سنگ‌نوشته‌های اسنا باز می‌گردد، احتمالاً بر سنت‌هایی که شاعر یونانی هزیود (حدود ۷۰۰ ق م) برای ساختن پاندورا از آن استفاده کرده تأثیر گذاشته است؛ هزیود این مطلب را هم در *تبارنامه خدایان*^۱، و هم در *کارها و روزها*^۲ آورده است. در این اسطوره، زئوس به هفایستوس اندرز می‌دهد که با استفاده از گل زنی به نام پاندورا بسازد تا او مقدار محدودی بدبختی برای بشر به ارمغان آورد. اما کاملاً محتمل است که مفهوم هزیودی پاندورا یک سنت کاملاً مستقل باشد - قطعاً مقاصد مغرضانه زئوس با روح انسان‌دوست خنوم فاصله زیادی دارد. در خاورمیانه نیز بعداً در مورد آفرینش بشر با استفاده از چرخ کوزه‌گری گمان‌زنی‌هایی صورت می‌گیرد. به عنوان مثال عمرخیام در رباعیات ترجمه فیتز جرالذ، صحنه‌ای را در یک کارگاه کوزه‌گری در ایران، احتمالاً نیشابور، در حدود سال ۱۲۰۰ میلادی توصیف می‌کند.

صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش	جامی است که عقل آفرین می‌زندش
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش	این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف

1) *Theogony*

2) *works and days*

اکنون می‌توانیم ستایشی را که عموم مردم در اسنا نثار خنوم و اهمیت او در زندگی انسان می‌کردند پشت سرگذاریم، و به مأموریت جالبی بیردازیم که خدای آمون در تبس به او واگذار کرد. این قطعه تحت عنوان تبارنامه خدایان تبس شناخته می‌شود. ماجرای آن توصیف ازدواج (در واقع یک رابطه جنسی کوتاه) میان خدای آمون و سوگلی دربار است. در معابد تبس دو نمونه از تبارنامه خدایان وجود دارد: یکی که به ولادت ملکه هاتشپسوت در دیرالبحری مربوط می‌شود و دیگری که در این جا دنبال خواهد شد به فرعون آمن هوتپ سوم (۱۳۵۳-۱۳۹۱ ق م) می‌پردازد.

شکل تولیدمثل‌کننده آمون، همراه با انرژی خود - نوشونده‌ای که با لقب «کا - موتف» یا «گاو مادر خود» تداعی می‌شود، در معبد لوخور، واقع در ساحل شرقی تبس غالب است. در نزدیکی این زیارتگاه که در شکل فعلی آن دربردارنده لوحه‌های اسکندر کبیر است، آمن هوتپ سوم دستور ساختن خانه‌ای را داد که در آن نتایج قدرت جنسی استوار آمون در یک سلسله نقوش برجسته آشکار می‌شد، و این موضوع جنبه آسمانی خود پادشاه را نیز ارتقا می‌داد. فراغه از دوران هرمی به بعد (بخصوص از حدود ۲۵۰۰ ق م) «فرزند خدای خورشید» نامیده می‌شدند، و علاوه بر آن تجلی اولیه خدای هوروس نیز بودند. این نقوش برجسته ماسه‌سنگی در لوخور که اکنون به طرز هولناکی گود شده‌اند، این رابطه خویشاوندی با خدای آفریننده را نشان می‌دهند، منزلی که اکنون به آمون تعلق دارد و در یک سند «عروسی سلطنتی» ثبت شده است.

از هیروگلیف‌ها چنین برمی‌آید که آمون، «آنکه خود را پنهان می‌کند»، به هیات فرعون توتموسیس چهارم (۱۳۹۱-۱۴۰۱ ق م) درآمد تا تصویر زمینی خود را مقبول ملکه کند. تصاویر موجود، آمون را در شمایل سنتی خودش به مثابه یک خدای رسمی نشان می‌دهند: انسان ریخت، دارای ریشی آسمانی که انتهای آن فر خورده است، و تاجی مزین به دو پر بلند. صحنه اول، ملکه موت - ام - ویا، سوگلی توتموسیس چهارم را نشان می‌دهد که روی یک تخت دراز - که هیروگلیف آن به معنای آسمان نیز هست - در مقابل آمون نشسته است. لذا می‌توان فرض کرد که این ماجرا به گونه‌ای نمادین در جایگاه آمون در آسمان‌ها اتفاق می‌افتد، و با اتاق خواب قصر فاصله زیادی دارد.

رابطه جنسی آنها به گونه‌ای ناپیوسته نشان داده شده است - موت - ام - ویا و آمون، هر دو، جامه‌های کتانی خود را پوشیده‌اند، اما وضع آنها در حالت رابطه جنسی رسمی است. آمون، «انخ» یا نشانه زندگی را که در دست راست خود دارد به طرف بینی موت - ام - ویا دراز کرده است تا نیروی حیاتی آن را تنفس کند. این لحظه اوج رابطه آمون با

ملکه است. عقرب - الهه سِرکِت و آفریننده - الهه نیث، با سرهای خود تخت - آسمان و خدا و ملکه را نگهداشته‌اند.

در صحنه بعدی خنوم ظاهر می‌شود. آمون در حالی که عصای اقتدار و نشان زندگی را در دست‌های خود دارد، به خنوم قوچ سر که او هم نشان‌های مشابهی را حمل می‌کند نزدیک می‌شود. رهنمودهایی به خنوم داده می‌شود. در این هنگام خنوم به خوبی دست به کار می‌شود. او بر تخت می‌نشیند، در حالی که دستانش بر سر دو هستی - کودک است که هم اکنون قالب‌ریزی شده، و روی یک چرخ کوزه‌گری پرداخت شده و ایستاده‌اند. یکی از این چهره‌ها پادشاه آینده، آمِن هوتپ سوم است، و دیگری «کا» یا نیروی زندگی جاودانی فرعون است. الهه هاتور که از جهتی حافظ سلطنت است، کنار چرخ نشسته و نشان «انخ» را بر بالای سر این دو چهره گرفته است. سپس به روشی رازآمیز، این دو هستی قالب‌ریزی شده توسط خنوم، در زهدان ملکه قرار داده می‌شوند. پس از آن شاهد تولد آمِن هوتپ سوم هستیم. ملکه موت - ام - ویا بر یک صندلی مربع شکل در مرکز یک تخت بسیار بزرگ نشسته است که پایانه‌های آن توسط موجوداتی شیر - سر حفاظت می‌شود. طرز نشستن و صندلی او حالت پرداخت‌شده‌ای از زانوزدن زنان بر «خشت حاملگی» در زندگی واقعی (نشان‌دهنده الهه مشخِنِت) برای به دنیا آوردن فرزند است. دو قابله دستان موت - ام - ویا را در دست گرفته‌اند، اما متأسفانه در این قسمت از ماسه‌سنگ پربدگی بزرگی وجود دارد که جزئیات صحنه اطراف شکم ملکه را تخریب کرده است.

اما نقوش اطراف نشان می‌دهند که آمِن هوتپ سوم و «کا»ی او با موفقیت متولد شده‌اند.

تبارنامه خدایان تبس به هیچ وجه اجازه این تفسیر را نمی‌دهد که گویی آمون از موقعیت ویژه خود به عنوان خدای متعال سوءاستفاده کرده است تا یک شب را در کنار ملکه مصر بگذرانند. رابطه جنسی آنها با شهوترانی بی‌حساب و کتاب خدایان یونانی بسیار متفاوت است. لرد بایرون با در نظر داشتن وضعیت خدایان یونانی است که می‌نویسد:

آنچه مردان آن را آداب‌دانی و زنای محصنه خدایان می‌نامند
در هوای شرجی فراوان‌تر می‌شود.

(دون خوان، کاتوری LXIII: I)

در مصر خدا - فرعون، برای آنکه به عنوان فرزند پادشاه خدایان شناخته شود اسطوره‌ای

تبلیغی ساخت که هدف از آن «تعیین سلسله مراتب» پادشاهان در رده دوم فرمانروایی بر جهان بود. معروفیت پیشینیانش نیز به هیچ وجه خدشه‌دار نشد. ملکه موقتاً به منزلت همسری خدای متعال ارتقا یافت، و نزدیکی رابطه او با خدا حتی فراتر از دسترس خود فرعون بود. خدای آمون در یک رابطه جنسی حساب شده با موت - ام - ویا آشکار شد، با این هدف که نایی در وجود آورد که در آینده به نام او مصر را کنترل کند. چنانچه عباراتی از شعر لیدا و قو^۱ را به عاریت بگیریم - ملکه مصر از طریق عشق‌بازی با پادشاه خدایان بخوبی توانست «معرفت و قدرت او را به خود ببندد». بعلاوه، انگیزه آمون برای تضمین این مطلب که وارث تاج و تخت مصر، با داشتن یک دی ان آی (DNA) غیردنیوی کاملاً تعرض‌ناپذیر می‌شود، حالتی ایجاد می‌کند که با شور پر آشوب خدای یونان، زئوس که سرانجام به فاجعه زیر منجر می‌شود فاصله زیادی دارد:

دیوار شکسته، سقف و برج شعله‌ور
و آگاممنون هلاک شده.

(۱) Leada and the swan: در اساطیر یونان زئوس در هیأت یک قو با لیدا دیدار می‌کند. در نتیجه نزدیکی این دو، هلن و کلی تمنسترا (همسر آگاممنون) متولد می‌شوند. بی‌تس در این شعر دیدار زئوس با لیدا را «ندایی» می‌داند که آغاز تمدن یونان را مشخص می‌کند. (برگرفته از Norton Anthology).



اسطوره پادشاهی

دستیابی مشروع یک فرعون به تاج و تخت مصر، از سویی مسئله‌ای کاملاً عملی بود که احتمالاً دوره‌ای از تثبیت، به عنوان نایب‌السلطنه، در کنار پادشاه پیشین را به همراه داشت، و از طرف دیگر، رویدادی تقدس‌یافته با سابقه‌ای اسطوره‌شناختی بود. جزم اساسی کیش فرمانروا آن بود که فرعون تجلی زمینی هوروس، خدای آسمان است. لذا اسطوره رسیدن پادشاهی از اوزیریس به فرزندش هوروس، در نتیجه مساعی و تمهیدات مادرش ایزیس برای درک منزلت و قدرت فرمانروا در مصر باستان اهمیت حیاتی دارد و باید در اینجا توضیح داده شود.

گزارش‌هایی که بر روی هم اسطوره پادشاهی را تشکیل می‌دهند، ماهیت و تاریخی متفاوت دارند. در مورد اوزیریس به عنوان پادشاه مصر، پیش از آنکه به جهان زیرین عزیمت کند و به پادشاهی آنجا برسد، تأکید من بر متون هرمی، افسون‌های موجود بر تابوت‌های درباریان در دوران پادشاهی میانه، و ستون سنگی آمین‌موس در موزه لوور است. منابع مصر باستان درباره قتل اوزیریس و غصب تاج و تخت مصر به وسیله سث سکوت اختیار کرده‌اند، اما منابع جالب توجهی از قبیل ستون یادبود ایلخرونو فرت در موزه برلین (شماره ۱۲۰۴) و پاپیروس بطلمیوسی (شماره ۳۰۰۸ در موزه برلین) در دست‌اند که به اندوه ایزیس می‌پردازند. من از پاپیروس چسترییتی یک استفاده کرده‌ام، یک پاپیروس بسیار جالب در موزه دویلین که حاوی چشم‌اندازهایی از خشونت، شهوترانی، و شادی و شعف در مبارزه میان سث و هوروس برای تصاحب تاج و تخت است. انتقام‌گیری نهایی هوروس به عنوان فرمانروای بر حق مصر متکی بر نوشته‌های موجود بر سنگ شاباکا، پاپیروس نمایشی دوره رامسسی پادشاهی میانه، و نمایشنامه مربوط به شکست سث است که بر دیوار راهرو معبد ادفو کنده شده، و مربوط به دوران بطلمیوسی است. و سرانجام در پایان اسطوره بدان‌گونه که در منابع فرعون‌ی دیده

می شود، خلاصه گزارشی را افزوده ام که نویسنده یونانی پلوتارک (حدود ۱۲۰-۴۰ ب م) آن را «درباره ایزیس و اوزیریس» نامیده، و در آن عناصر مصری اصیل با مفاهیم یونانی در هم تنیده شده اند.

قتل اوزیریس

از مطالب اسطوره آفرینشی که کاهنان هلیوپلیس تدوین کرده اند می توان شاهد پیوندی هوشمندانه میان خدایان جهانی و خدایان و الهه هایی بود که در داستان انتقال پادشاهی چهره می نمایند. گب، خدای زمین، و نوت، الهه آسمان، چهار فرزند به دنیا آوردند - اوزیریس، ایزیس، ست و نفیس. به موجب این تبارشناسی، دارنده تاج و تخت مصر یکی از اخلاف خورشید - خدای آفریننده است. از میان فرزندان گب و نوت، اوزیریس فرزند ارشد بود. محل ولادت او نزدیک ممفیس در روزتا (رشید) واقع در گورستان متروکه غربی بود. این محل برای ولادت اوزیریس تناسبی ویژه داشت، زیرا نقش مهم او به عنوان خدای جهان زیرین و روزتا، یا «دهانه گذرگاه ها»، مدخلی نمادین به قلمرو زیرین اوزیریس است. یکی از القابی که قبلاً برای یکی از خدایان کفن و دفن در آیدوس به کار می رفت، و غالباً به اوزیریس نیز داده می شود «خنتامتیو» یا «برجسته ترین غربی ها» است، لقبی که به گونه ای مشابه بر منزلت اوزیریس به عنوان فرمانروای کسانی که در قبرستان های صحرای غربی دفن شده بودند، و روحشان از آنجا امید رسیدن به جهان زیرین را داشت تأکید می گذارد.

اوزیریس به عنوان فرزند ارشد گب و نوت حق حکومت بر سرزمین مصر را به ارث برد. در سنت های پادشاهی بر جای مانده در پاپیروس دوران پادشاهی جدید که به آئین نامه سلطنتی تورین معروف است، مصر در دوران های پیش سلسله ای، تحت حاکمیت ردیفی از خدایان قرار داشت - پتاه، رع، شو، گب، اوزیریس، ست و هوروس. (در این جا ناگزیریم تداوم آن را با توت، مائت و دنباله روان هوروس نادیده بگیریم). همسر اوزیریس، خواهرش ایزیس بود، و به این ترتیب نوعی کهن الگوی ازدواج میان برادران و خواهران تنی و ناتنی در خانواده سلطنتی ارائه می شود. در ستون یادبود آمن موس (متعلق به حدود ۱۴۰۰ ق م در دوران سلسله هجدهم) در موزه لوور پاریس، با عباراتی فصیح از رونق مصر در دوران حکومت او یاد شده است. در این متن اوزیریس چنان حاکم بر کلیه منابع و عناصر توصیف شده است که برای سرزمین مصر خوشبختی و فراوانی به ارمغان می آورد. به واسطه قدرت او است که آب های نوبه کنترل در می آیند،

از سمت شمال نسیم‌های دلنواز می‌وزد، گیاهان می‌بالند، و زندگی حیوانی الگوی کاملی از زاد و ولد را دنبال می‌کند. سایر خدایان نیز به اوزیریس احترام فراوان می‌گذارند، و نظام ستارگان آسمان را نیز او اداره می‌کند. از جمله مهمترین مراکز پرستش او در سراسر مصر می‌توان از زیارتگاه جدو (بوسیریس) در دلتای میانه، و معبد او واقع در آبی‌دوس در مصر علیا نام برد. نشانه‌های فرمانروایی او عبارتند از عصا و تعلیمی و تاج پرداز بلندی که «آسمان - شکاف» توصیف شده است. لذا مانند بسیاری از داستان‌های سراسر تاریخ با یک ولی نعمت و پادشاه و ملکه خوب به نام اوزیریس و ایزیس مواجهیم که در دورانی طلایی حکومت می‌کنند.

غصب تاج و تخت توسط سث، برادر متخاصم اوزیریس، این صحنه آرام و صلح‌آمیز را آشفته می‌کند. به روایت سنت‌ها، سث در نَفْده واقع در مصر علیا خود را از زهدان نوت بیرون کشید، و در همان جا بود که بعداً معبد اصلی او در جنوب ساخته شد. قهر و آشوب به صفات سث تبدیل شد، اما به رغم «بازتاب بد» او در اسطوره پادشاهی، نباید این نکته را نادیده بگیریم که در مواقعی حمایت از این خدا بسیار نیرومند بوده است. بر اساس شواهد باستانشناختی کنونی، قطعاً سث خدایی قدیم‌تر از اوزیریس است، زیرا بر سرگرز عقرب‌شاه، یکی از فرمانروایان مصر علیا، و متعلق به دوران پیش‌سلسله‌ای، موجود مرگبی را می‌بینیم که سث را به نمایش می‌گذارد؛ این گرز در موزه آشمولین اکسفورد قرار دارد. (در حال حاضر هیچ دلیل باستانشناختی در دست نیست که دال بر وجود اوزیریس قبل از سلسله پنجم، حدود ۲۴۶۵ ق م) باشد. سث در هیأت حیوانی خود خرطوم هلالی‌شکلی دارد و دو برجستگی از بالای سرش بیرون آمده است و - چنانچه به هیأت چهارپای کامل نشان داده شود، و نه فقط سری بر پیکر یک انسان ریخت - یک دم چنگال مانند برافراشته دارد. در متون هرمی اشارات آزارنده‌ای به اوزیریس می‌شود که بر اثر حملات مرگبار این حیوان در عذاب است. گفته می‌شود که اوزیریس بر ساحل رودخانه‌ای واقع در نِدیت در بخش آبی‌دوس «به پهلوی افتاده است». اندوهی که در گریه ایزیس نمودار می‌شود، مرگ او را تأیید می‌کند. افسون‌های نقاشی شده بر تابوت‌های درباریان دوره پادشاهی میانه، قاتل اوزیریس را به طور قطع سث معرفی می‌کنند، و اعلام می‌کنند که وی در گاه‌بستی به اوزیریس حمله کرد و او را در رودخانه‌ای در نِدیت از پای درآورد. این جزئیات پراکنده بازتاب هراس مصریان از شاه‌کشی و انتقال خشونت بار حکومت است - این مضمون نباید بسط می‌یافت یا زیاد درباره آن صحبت می‌شد. توجه به این نکته جالب است که به لحاظ تاریخی طی دو هزار

سال اول دوران سلسله‌ای در مصر، موارد وقوع کودتای خونین بسیار اندک است. در واقع، در چندین سنگ‌نوشته سعی می‌شود فکر قتل اوزیریس واپس رانده شود - هر چند بدون این قتل رویدادهای بعدی نامفهوم می‌شوند. یکی از این موارد، سرود مذهبی موجود بر ستون یادبود آمون موس است که در آن اوزیریس چهره‌ای شکست‌ناپذیر، از بین‌برنده دشمنان، و درهم‌کوبنده توطئه‌گران توصیف شده است، هر چند در ادامه همین مطالب ایزیس در جستجوی پیکر او است. به همین ترتیب، سنگ‌نوشته ارزشمند موجود بر ستون یادبود ایلخرنوفرت در موزه برلین، تفسیر جدیدی از این واقعه به دست می‌دهد که متضمن نوعی پیروزی برای پیروان اوزیریس است. این ستون حاوی چشم‌انداز آئین‌هایی است که به افتخار اوزیریس در مرکز عمده پرستش او در آیدوس برگزار می‌شده است: ایلخرنوفرت یکی از مقامات شاه سن ووسرت سوم (۱۸۴۱-۱۸۷۸ ق م) بود که فرعون او را مأمور کرده بود جشن سالانه اوزیریس را در آیدوس سازماندهی کند و تصویر مقدس این خدا را با طلا بیاراید. در جریان این مراسم، مجسمه اوزیریس همراه با نشان‌های پادشاهی، و تزئین شده با سنگ لاجورد، فیروزه و طلا بر قایق «نشمت» حمل می‌شد. در این مراسم، وپوات خدای سگ‌سان کهن، نقش قهرمان اوزیریس را ایفا می‌کرد. سپس نوبت به سرکوب قتل اوزیریس می‌رسد: قایق «نشمت» به گونه‌ای نمادین مورد حمله قرار می‌گیرد، اما در جریان نبرد این دشمنان اوزیریس هستند که به وسیله رودخانه در ندیت کشته می‌شوند. صحنه بعدی مراسم که غیرمنطقی می‌نماید، هدایت قایق کفن و دفن اوزیریس به آرامگاه او در صحرای آیدوس در پیکر است. تصادفاً این مقبره در سمت صخره‌ای صحرا و در منطقه‌ای قرار داشت که اعراب آن را «ام‌القعب» یا «مادر کوزه‌ها» می‌نامیدند، زیرا به آثار تاریخی مربوط به نظام سلسله‌ای اولیه که بار دیگر به عنوان مقبره خدا تفسیر می‌شد مقادیر فراوانی کوزه تقدیم شده بود.

پس از مرگ اوزیریس، سث که خواهرش نفیس همسر او است، فرمانروای مصر می‌شود. اما نفیس با خواهرش ایزیس که در مرگ اوزیریس پریشان است همدلی دارد. ایزیس تصمیم می‌گیرد قدرت‌های جادویی عظیم خویش را به کارگیرد تا پیکر اوزیریس را دوباره بسازد و آن را چنان باز بسازد که از او پسری آستن شود تا از هیولای غاصب و قاتل انتقام بگیرد. او و نفیس به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر سراسر مصر را به جستجوی قطعات پیکر اوزیریس زیر پا می‌گذارند تا آنکه سرانجام پیکر او را در آیدوس قرار می‌دهند. سایر مراکز پرستش نیز مدعی هستند که آرامگاه پیکر اوزیریس - یا قسمتی از



(بالا چپ): اوزیریس خدا که در اسطوره پادشاهی تاج و تخت را از گب به ارث می‌برد، به دست سث کشته می‌شود و به فرمانروایی جهان زیرین می‌رسد. تاج متمایز او متشکل از شاخ‌های قوچ و پر شتر مرغ است. اواخر دوره برنز.

(بالا راست) سث، خدای نیروهای آشوب و مخالف اوزیریس و هوروس در اسطوره پادشاهی. خارج از این اسطوره، سث خدایی باستانی و صاحب منزلت به شمار می‌آمد. در این جا بر سر موجودی که منادی او است دو تاج یک فرعون مشاهده می‌شود. اواخر دوره برنز.

آن - هستند، از قبیل آباتون در جزیره بیگا، درست در جنوب نخستین آبشار نیل در آسوان، یا هراکلیوپلیس که مراسم کفن و دفن زیر «درخت نارت» انجام می‌شده، اما کاملترین سند قطعه بعدی اسطوره را می‌توان در آیدوس یافت.

بنابراین، بد نیست که سری به نیایشگاه خدای سوگر در معبد شاه سیتی اول (۱۲۹۰-۱۳۰۶ ق م) در آیدوس بزنیم. این معبد به دلیل نقوش برجسته فوق‌العاده زیبای هنر مصری که در آن برجای مانده معروف است، بخصوص در هفت محراب و مجموعه اتاق‌های داخلی که به اوزیریس، ایزیس و هوروس تقدیم شده است. نیایشگاه سوگر آسیب فراوان دیده است، اما در دو تصویر، حاملگی ایزیس از نطفه اوزیریس به روشنی نشان داده شده است. در سنگ‌نوشته آمین موس الهه ایزیس پیکر اوزیریس را کشف می‌کند، آن را با بال‌های خود می‌پوشاند (ایزیس می‌تواند به هیأت یک زغن درآید) و با بال‌های خود دم حیات می‌آفریند، به طوری که اوزیریس زنده می‌شود و او را آبستن می‌کند. به همین ترتیب، بر دیوارهای معبد آیدوس نیز این عمل تولید مثل با جادوگری ایزیس و تبدیل شدن او به یک دلیجه^۱ به منظور دریافت نطفه اوزیریس تصویر شده است. در یکی از تصاویر ایزیس و هوروس (که بعداً متولد خواهد شد) در دو انتهای تخت مومیایی کردن که سر آن به شکل شیر است مشاهده می‌شوند. اوزیریس که فرایند فساد پیکرش در نتیجه مهارت‌های ایزیس متوقف شده است، یک دست خود را به سمت سرش بلند کرده که ایزیس آن را در دست خود گرفته است، و با دست دیگر می‌خواهد به انزال برسد. تصویر دیگری که به دنبال این صحنه می‌آید ایزیس را به شکل یک دلیجه نشان می‌دهد که خود را بر بدن اوزیریس فشار می‌دهد. به این ترتیب، نقش اوزیریس در اسطوره پادشاهی در مصر به پایان می‌رسد. وی به دوات یا جهان زیرین فرود می‌کند، و در مقام خدای جادوانگی به فرمانروایی می‌پردازد. در اندیشه مذهبی مصریان آنچه اهمیت داشت فرمانروایی زمینی اوزیریس نبود، بلکه معجزه زنده شدن او و ارمغانش مبنی بر امید استمرار وجود برای همه در جهان زیرین بود؛ جایی که یکی از عناوین اوزیریس او را «فرمانروای زندگان» اعلام می‌کند. همان‌طور که می‌توان دید، قهرمان اصلی داستان الهه ایزیس است که هیروگلیف‌های نام او نماد تاج و تخت را دربردارد.

انتقام جویی هوروس

پسری که از ایزیس و اوزیریس به دنیا آمد، خدایی به شکل باز به نام هوروس است. نام او به معنای «شخص بسیار بالا» است که از تصور اوجگیری باز اشتقاق یافته است.

(۱) دلیجه = نوعی شاهین کوچک. (فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی. محمدرضا باطنی).

هوروس خدایی پیچیده و مشتمل بر آمیزه‌ای از مفاهیم است که در اسطوره پادشاهی مستقیماً وجود ندارد - فکر خدا به مثابه کودکی آسیب‌پذیر، و بازی که چشمانش خورشید و ماه است. به هر روی، کلیه عناصر متنوع با مهارت درهم تنیده شده بود، و حاصل جمع کل آنها خدای هوروس بود که حاکمیت مصر را مشخص می‌کرد.

هوروس در شمال شرقی دلتا در خمیس متولد شد. برای آنکه امنیتش در مقابل سث حفظ شود، ایزیس او را در بیشه‌های پایروس پنهان کرد. هوروس در نخستین سال‌های زندگی «هار-پا-خرد» یا «هوروس کوچک» نامیده می‌شود، و یونانیان او را هارپوکراتس می‌نامند. او آسیب‌پذیر است و برای حفاظت از خود به جادوی الهه ایزیس متکی است (نگاه کنید به فصل ایزیس، «جادوگر بزرگ»). هنگامی که به سن بلوغ می‌رسد و هار-ور یا «هوروس بزرگ» (در یونانی هاروثریس) می‌شود برای مبارزه به منظور به دست آوردن ارث پدری بر حق خود، یعنی تاج و تخت مصر آمادگی دارد، اما همان‌طور که خواهیم دید کمک الهه ایزیس برای رسیدن او به مقصود همچنان واجد اهمیت است.

هوروس ادعای خود بر پادشاهی مصر را در مقابل دادگاهی از خدایان عمده، به ریاست رع، خدای خورشید، از هلیوپلیس مطرح می‌کند. وی برای طرح دعوای خود لحظه‌ای مناسب را انتخاب کرده است - هنگامی که توت، خدای خرد، «چشم مقدس»



هوروس باز شکل،
خدای پادشاهی. برنز
دوره بطلمیوسی

هوروس ادعای خود بر پادشاهی مصر را در مقابل دادگاهی از خدایان عمده، به ریاست رع، خدای خورشید، از هلیوپلیس مطرح می‌کند. وی برای طرح دعوی خود لحظه‌ای مناسب را انتخاب کرده است - هنگامی که توت، خدای خرد، «چشم مقدس» را که نماد نظم جهانی، عدالت و پادشاهی است به خدای خورشید تقدیم می‌کند. خدای هوا، شو، خواستار آن می‌شود که ادعای هوروس بلافاصله پذیرفته شود، و توت اضافه می‌کند که چنین تصمیمی «میلیون‌ها بار درست است». ایزیس، هیجان‌زده باد شمال را برمی‌انگیزد تا این اخبار خوب را در جهان زیرین به اوزیریس برساند. اما خدایان دست به اقداماتی ناپخته زده‌اند، زیرا رع مداخله می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که تصمیم آنها هنوز به تصویب او نرسیده است. وی پافشاری آنها را بر این مطلب که هوروس هم اکنون نام - حلقه سلطنتی (قابی که در آن املاهی هیروگلیف دو نام از پنج نام پادشاه نوشته شده بود) و تاج سفید مصر علیا را در اختیار دارد محکوم می‌کند. سث پیشنهاد می‌کند که او و هوروس به خارج از محوطه دادگاه بروند و با نبردی تن به تن قضیه را فیصله دهند. توت سعی می‌کند مفهومی از روش‌های یک دادگاه قانونی را متذکر شود و تأکید می‌کند که مورد مطرح شده به نفع هوروس است، زیرا او فرزند اوزیریس است. اما خدای خورشید تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد و «قدرت عظیم» سث را آشکارا ترجیح می‌دهد.

ماجرا به بن‌بست می‌رسد و مدت هشتاد سال به همین صورت باقی می‌ماند. سرانجام خدایان برای آنکه این بن‌بست را درهم بشکنند موافقت می‌کنند که نامه‌ای به آفریدگار بزرگ، الهه نیث بنویسند. نامه به نام رع ارسال می‌شود و ضمن عبارت‌هایی مؤدبانه خواستار رهنمود او می‌شوند. در مقابل، پاسخی که از نیث می‌رسد تند و خشن است، و بر شواهد روشنی تأکید می‌کند که به موجب آنها هوروس وارث مقام اوزیریس است، و اضافه می‌کند که در غیر این صورت در مقابل این نقض عدالت «آسمان به زمین خواهد آمد». نیث نیز داوری مصلحت‌طلب است، زیرا درک می‌کند که باید به سث یک جایزه دل‌داری داده شود و رع را تشویق می‌کند که دو دختر خود آنت و آسترت را به همسری او درآورد. این الهه‌های خاورمیانه‌ای نیز مانند خدایان سوری بعل و ریشپ، در دوران پادشاهی جدید وارد مجمع خدایان مصری می‌شوند. چون سث با خدایان جنگجوی خارجی قرابت دارد، هدیه کردن این دو الهه به او کاملاً بجاست. بجز رع، دیگر خدایان عضو دادگاه اندرز نیث را می‌پذیرند. وی این تصمیم را به کلی غیرقابل قبول می‌داند، و خطاب به هوروس زبان به ناسزا می‌گشاید. وی هوروس را متهم می‌کند که ضعیف، بچه، و دارای نفسی بدبو است و به هیچ وجه نیروی لازم برای اعمال اقتدار

را ندارد. دادگاه خدایان آشفته می‌شود و در این میان یکی از خدایان جزء به نام بابا این جسارت را پیدا می‌کند که به رع بگوید: «نیایشگاه تو خالی است»، و این گفته معادل با آن است که از این پس دیگر کسی او را جدی نخواهد گرفت. رع نسبت به این گفته حساسیت زیادی از خود نشان می‌دهد، دادگاه را ترک می‌گوید، به مقر خود می‌رود و بُق می‌کند. اما هاتور، «بانوی توت انجیر جنوبی» که یکی دیگر از دختران رع و الهه عشق و لذت است، این بن‌بست را می‌شکند. هاتور به مقر رع می‌رود، در مقابل او می‌ایستد و لباس خود را بیرون می‌آورد تا برهنگی‌اش را نشان دهد. این نمایش به دلایلی رع را به خنده می‌اندازد. او به دادگاه باز می‌گردد و از هوروس و سث می‌خواهد که ادعای نام‌های خود را تسلیم کنند.

سث که در این پاپیروس پرافاده و لافزن تصویر شده است ادعا می‌کند که به دلیل قدرت شکست‌ناپذیری که دارد شایسته تصاحب تاج و تخت مصر است. فقط او است که می‌تواند آپوفیس، دشمن قدیمی خدای خورشید را که در جهان زیرین سفر می‌کند، عقب براند. با این ادعا موافقت می‌شود زیرا آپوفیس برای وجود کیهان تهدیدی واقعی به شمار می‌آید. اما توت و آنهور (یک خدای جنگجو که منشاء او نزدیک آبیروس بود) این مسئله را مطرح می‌کنند که آیا درست است که میراثی به برادر واگذار شود در حالی که پسر قادر است آن را تصاحب کند. ادعای طرف مقابل آن است که سث به عنوان طرف بزرگتر از میان دو مدعی شایستگی کسب این مقام را دارد. (از این جا به بعد، متن پاپیروس هوروس و سث را دو برادر ذکر می‌کند، یک سنت مستقل که با رابطه «عمو - برادرزاده» درمی‌آمیزد).

در این هنگام ایزیس صبر از کف نهاده به نیابت از هوروس مداخله می‌کند، و همدلی دادگاه را برمی‌انگیزد. این موضوع سث را به خشم می‌آورد و او تهدید می‌کند که با عصای ۴۵۰۰ پوندی خود هر روز یک خدا را خواهد کشت. رع محل دادگاه را به یک جزیره منتقل می‌کند و به نمتی قایق‌بان دستور می‌دهد که از آوردن هر زنی که شبیه به ایزیس باشد خودداری کند.

اما در این حرکت نیرنگ و جادوی ایزیس چندان که باید در نظر گرفته نمی‌شود. ایزیس در هیات پیرزنی که ظرفی آرد با خود حمل می‌کند و یک انگشتر خاتم طلا بر دست دارد به نمتی نزدیک می‌شود. او از قایق‌بان درخواست می‌کند که او را به جزیره ببرد تا بتواند آرد را به چوپان جوان گرسنه‌ای برساند که مدت پنج روز به چراندن گله مشغول بوده است. نمتی به او اطلاع می‌دهد که دستور دارد هیچ زنی را به جزیره نبرد،

اما قبول دارد که به نظر نمی‌رسد این پیرزن الهه ایزیس باشد. در صحنه‌ای واقع‌گرایانه که در مصر امروز نیز می‌توان با آن مواجه شد، چانه‌زدن بر سر هزینه سفر آغاز می‌شود. نم‌تی کیکی را که ایزیس تقدیم می‌کند نمی‌پذیرد و تحقیر می‌کند و حاضر می‌شود او را به جزیره ببرد به شرط آنکه انگشتر خاتم او را دریافت کند و معامله سر می‌گیرد.

هنگامی که ایزیس به جزیره می‌رسد مشاهده می‌کند که خدایان تنفس داده‌اند و به خوردن نان مشغول‌اند. او با خواندن یک افسون خود را به یک زن جوان زیبا تبدیل می‌کند، و سث را که با اشتیاق به هیجان آمده است مجذوب خود می‌کند. او تنها به ایزیس نزدیک می‌شود و خود را معرفی می‌کند. ایزیس هوشیارانه سث را به پذیرش ارتکاب گناه وادار می‌کند - او وانمود می‌کند که بیوه چوپانی است که بیگانه‌ای پسرش را به تصاحب گله پدر و اخراج از خانه تهدید کرده است. او با التماس از سث می‌خواهد که به دفاع از پسرش برخیزد. سث از بابت ظلمی که بر او و پسرش رفته است احساس خشمی عمیق می‌کند. این وضعیت دقیقاً همان چیزی است که ایزیس می‌خواهد، زیرا در مقام مقایسه، همان منازعه بر سر تصاحب میراث اوزیریس است. ایزیس به منظور حفظ امنیت خود به یک زغن تبدیل می‌شود و روی یک درخت آکاسیا می‌نشیند، و به سث اطلاع می‌دهد که رأی و نظر او خودش را محکوم می‌کند. سث حیرت‌زده به گریه می‌افتد و نزد رع می‌رود تا از بابت نیرنگ ایزیس به او شکایت کند. رع چاره‌ای ندارد جز اینکه به سث بگوید او به دلیل فقدان هوشیاری کافی خود را محکوم کرده است. در این حال سث رگه‌ای از انتقام‌جویی نشان می‌دهد و خواستار آن می‌شود که نم‌تی قایق‌بان به دادگاه احضار شود. نم‌تی به خاطر اطاعت نکردن از دستور گناه‌کار شناخته می‌شود و به عنوان مجازات انگشتان پاهایش قطع می‌گردد. دادگاه به کوهی در صحرای غربی منتقل می‌شود. دادگاه تاج و تخت مصر را به هوروس می‌دهد، اما با استیفاف موفقیت‌آمیز سث برای انجام مناظره‌ای با هوروس، اجرای این تصمیم به تعویق می‌افتد.

سپس سلسله قطعاتی آغاز می‌شود که هدف از آنها بی‌اعتبار کردن سث است. نخستین قطعه به لحاظ مفهومی مضحک است. سث به هوروس پیشنهاد می‌کند که هر دوی آنها به اسب آبی تبدیل شوند و به مدت سه ماه زیر آب بمانند. هر یک از آنها که قبل از موعد تعیین شده بر سطح آب بیایند، ادعایش بر تاج و تخت باطل شود. هوروس موافقت می‌کند، و آنها هر دو به هیات اسب آبی در آب شناور می‌شوند. ایزیس ناگهان متوجه می‌شود که سث قصد دارد پسرش را زیر آب به قتل برساند، و تصمیم می‌گیرد او را از میان بردارد. یک زوبین مسی درست می‌کند و آن را در همان جایی که آنها زیر آب

رفته‌اند پرتاب می‌کند. نخستین پرتاب او به هدف اصابت نمی‌کند و به هوروس می‌خورد. طبعاً هوروس به ناله می‌افتد و ایزیس زوین را از تن او بیرون می‌کشد. در دومین پرتاب مستقیماً به سث می‌زند، اما هنگامی که سث به التماس می‌افتد و از پیوند خونی خواهر و برادری میان خودشان صحبت می‌کند، ایزیس نرم می‌شود و زوین را از پیکر او بیرون می‌کشد.

صحنه بعدی کاملاً عجیب است. هوروس از آب بیرون می‌آید در حالی که خشمگین است که چرا ایزیس زندگی سث را به او باز بخشیده است. او سر ایزیس را می‌برد و آن را به کوه‌های دوردست حمل می‌کند. پیکر ایزیس به مجسمه‌ای از سنگ چخماق تبدیل می‌شود و بی‌سر بر جای می‌ماند. رع از توث سؤال می‌کند که این مجسمه عجیب بدون سر به چه کسی تعلق دارد. توث ماجرای را که اتفاق افتاده است برای رع بازگو می‌کند، و رع بلافاصله خشمگین می‌شود و اعلام می‌کند که هوروس مجازات خواهد شد، و دستور می‌دهد که در بیابان‌ها به جستجو بپردازند. (در مقطعی که در پایروس ذکر نشده است سر ایزیس بازگردانده می‌شود.) سث هوروس را در حالی می‌یابد که در واحه‌ای در صحرای غربی زیر یک درخت خوابیده است. بلافاصله روی او می‌پرد، چشمانش را بیرون می‌آورد، آنها را در بیابان دفن می‌کند و آنها نیز به گل نیلوفر آبی تبدیل می‌شوند. طبعاً سث بر این گمان است که این پایان کار رقیب او است، و هنگامی که نزد رع بازمی‌گردد، دیدن هوروس را نیز انکار می‌کند. اما هاتور نزد هوروس مجروح می‌آید و چشمان او را با شیر غزال مالش می‌دهد. چشم‌های هوروس به گونه‌ای جادویی کاملاً شفا پیدا می‌کنند. هنگامی که رع از این رویدادها مطلع می‌شود سرانجام شکیبایی خود را از دست می‌دهد و هوروس و سث را احضار می‌کند. به آنها دستور می‌دهد که به منازعه خود پایان دهند، زیرا همه را خشمگین کرده‌اند.

سث، نیرنگ‌باز بزرگ، به ظاهر آشتی را پذیرا می‌شود و هوروس را به ضیافتی در خانه خود دعوت می‌کند. اواخر شب، سث به قصد تجاوز به هوروس نزدیک می‌شود، اما هوروس بدون آن که سث بداند این حمله را دفع می‌کند و اسپرم سث را در دست می‌گیرد. هوروس به ایزیس اطلاع می‌دهد، و ایزیس با دیدن دست او هراسان می‌شود. ایزیس که دست فرزند خود را آلوده قلمداد می‌کند، آن را قطع می‌کند و میان باتلاق می‌اندازد، و با جادوی خود دست جدیدی برای هوروس خلق می‌کند. سپس حقه‌ای سوار می‌کند تا نیرنگ سث را به خودش بازگرداند. ایزیس با مالیدن روغنی خوشبو

هوروس را تحریک می‌کند و اسپرم او را در یک کوزه جمع می‌کند. سپس به باغ می‌رود و آن را بر کاهوکه سبزی مورد علاقه سث است می‌پاشد. بزودی سث فرا می‌رسد و همان کاهوها را می‌خورد. سپس ترتیبی می‌دهد که هوروس را در مقابل خدایان به اسباب مضحکه تبدیل کند و در دادگاه مدعی می‌شود که وی با تجاوز بر هوروس مسلط شده، و سایر خدایان با تف انداختن در مقابل هوروس او را سرزنش می‌کنند. هوروس در مقابل می‌خندد، سث را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، و پیشنهاد می‌کند که اسپرم هر یک از آنها احضار شود تا جای آن معلوم گردد. توث دست خود را بر سر هوروس می‌گذارد و اسپرم سث را احضار می‌کند، و اسپرم می‌آید، البته نه از پیکر هوروس بلکه از آب‌های باتلاق. سپس دست سث را می‌گیرد، و اسپرم هوروس را احضار می‌کند و این اسپرم به صورت یک قرص خورشید زرین از سر سث بیرون می‌آید. در این قطعه مستهجن سث تحقیر و هوروس تأیید می‌شود.

باز هم سث شکست را نمی‌پذیرد و پیشنهاد منازعه‌ای مضحک می‌دهد که چیزی جز نوعی ائتلاف عظیم انرژی نیست: رقیبان باید کشتی‌هایی از سنگ بسازند و با یکدیگر رقابت کنند. هوروس با چابکی یک کشتی از چوب کاج درست می‌کند و آن را با لایه‌ای از سنگ آهک می‌پوشاند تا به آن ظاهری سنگی بدهد. سث پس از مشاهده به آب انداختن این قایق، صخره‌ای از یک کوه جدا می‌کند تا قایقی به طول ۱۳۸ ذراع (۷۰ متر) بسازد. قایق سث در مقابل جمع خدایان غرق می‌شود. سث با خشم به یک اسب آبی تبدیل می‌شود و قایق هوروس را خرد می‌کند. هوروس اسلحه به دست می‌گیرد و به سث حمله‌ور می‌شود، اما خدایان مانع از آن می‌شوند که سث را بکشد. هوروس در ناکامی محض به سمت نیایشگاه الهه نیث در سائیس پارو می‌کشد و برای او توضیح می‌دهد که نمی‌فهمد که چگونه با این همه داوری که به نفع او انجام گرفته هنوز به میراث برحق خود نرسیده است.

در این میان، توث رع را تشویق می‌کند که نامه‌ای خطاب به اوزیریس در جهان زیرین بنویسد. در این نامه از اوزیریس با عنوان کامل سلطنتی یاد می‌شود که نوعی ستایش از قدرت‌های او است. اوزیریس در پاسخ به پرسش مربوط به تصمیم‌گیری میان سث و هوروس بر نقش خویش در نیرومند کردن خدایان با تأمین شعیر ابلیس و جو تأکید می‌کند، و خواستار آن می‌شود که میراث پسرش را از چنگ او در نیاورند. تهدیدهایی نیز از جهان زیرین صادر می‌شود: اوزیریس خاطرنشان می‌سازد که عناصر خون‌آشامی زیر فرمان خود دارد که از هیچ خدا یا الهه‌ای خوف ندارند، و مشتاقانه در پی آن هستند که هر

خطاکاری را پیدا کنند و قلب او را برایش بیاورند. بعلاوه، ستارگان آسمان، خدایان و ابناء بشر جملگی به افق غربی که قلمرو اوزیریس است نزول خواهند کرد. در واکنشی عاقلانه به این واقعیات، دادگاه خدایان در محق شناختن هوروس و نشانیدن او بر جای پدرش متفق‌الرأی می‌شوند. آخرین تحقیری که سث پذیرا می‌شود هنگامی است که به عنوان زندانی ایزیس به پیشگاه خدایان هدایت می‌شود تا دعوی خود بر تاج و تخت مصر را پس بگیرد. با این همه، رع همچنان حرمت ویژه‌ای برای سث قائل است و اعلام می‌کند که سث در آسمان او را همراهی خواهد کرد، و صدای او در آسمان‌ها تندر خواهد بود.

نمایشنامه ادفو

همان‌طور که در گزارش ارائه شده در پاپیروس چستریتی یک تأکید شده است، ادعای هوروس بر تاج و تخت موجه شناخته می‌شود، اما سث تحت حمایت رع، خدای خورشید، قرار دارد. به هر روی، چنانچه به معبد اصلی هوروس در ادفو واقع در مصر علیا سری بزنیم، با همین نتیجه برای هوروس مواجه می‌شویم، اما برخورد سث ویرانگر است. در ادفو سنت شکست سث در قالب نمایشنامه‌ای زنده تصویر شده بود که همه ساله در جشن پیروزی به اجرا درمی‌آمد. برای ثبت خلاصه ویژگی‌های اساسی این نمایشنامه هم از هیروگلیف‌ها و هم از تصاویر استفاده شده است. این معبد در شکل کنونی آن متعلق به دوران بطلمیوسی است، اما روی ساخت و سازهای بسیار کهن‌تر ساخته شده است. به همین ترتیب، گرچه این نمایشنامه در شکلی که بر جای مانده است به دوران بطلمیوس نهم (حدود ۱۱۰ ق م) باز می‌گردد، اما اصل آن متعلق به دوران‌های کهن‌تر است، و احتمالاً متعلق به کهن‌الگویی از دوران پادشاهی جدید است. در این نمایشنامه سث به شکل یک اسب آبی نشان داده می‌شود که در صحنه‌های مختلف بر اثر زخم زوین تکه پاره شده است. پیروزمندان شاه و هوروس هستند و مشوق آنها ایزیس است. زدن زوین بر اسب آبی یک آئین سلطنتی باستانی است که می‌توان آن را روی مهرهای استوانه‌ای سلسله اول (حدود ۲۷۷۰-۳۰۰۰ ق م) نیز مشاهده کرد. در ادفو، صحنه‌ها شامل ده زوین است که هر یک بخشی از پیکر اسب آبی را از هم دریده است. قطعی است که در برگزاری این جشن یک اسب آبی مدل ساخته می‌شده که شخصیت شرور نمایش بوده است. در تصاویر اسب آبی با هیكلی کوچک نشان داده می‌شود، به نحوی که چنانچه ذیروحي جادویی از دیوار بیرون آمد بتوان آن را کنترل کرد و به دام انداخت. هم در تصاویر و هم در هیروگلیف‌ها، زخم‌ها و آسیبی که بر

اثر پرتاب زوین توسط هوروس ایجاد شده منعکس شده‌اند.

زوین	آن بخش از پیکر سث که مجروح شده است
اول	بینی - سوراخ‌های بینی پاره شده‌اند
دوم	پیشانی
سوم	گردن
چهارم	پشت سر
پنجم	دنده‌ها
ششم	ستون فقرات
هفتم	بیضه‌ها
هشتم	کفل‌ها
نهم	پاها
دهم	پشت زانو‌ها

نماد پیروزی خدای هوروس آن است که سوار بر پشت سث - اسب آبی نشان داده می‌شود و بر سر او نیزه می‌زند. هوروس تاج دو لایه مصر علیا و سفلی را بر سر دارد. جالب توجه‌ترین مطلب در نمایشنامه ادفو خصلت تهاجمی ایزیس است.

در این جا چهره ایزیس کاملاً مغایر با آن شخصیتی است که در پایروس مبارزه برای تاج و تخت، برادر خود را می‌بخشد. هنگام قطعه‌قطعه کردن اسب آبی، ایزیس توصیه می‌کند که دست‌ها و پاهای او به خدایان مختلف، و استخوان‌هایش به گربه‌ها و چربی‌اش به کرم‌ها داده شود. در مراسم نهایی، کیک پخته شده از اسب آبی قطعه‌قطعه و خورده می‌شود - و این انهدام نهایی سث است.

نمایشنامه آئینی پادشاهی

برای آنکه بررسی منابع فرعونی درباره اسطوره پادشاهی را تکمیل کرده باشیم باید از دو سند دیگر نیز نام ببریم؛ به نظر می‌رسد این اسناد نمایشنامه‌هایی آئینی باشند که در مراسمی دولتی یا معبد اجرا می‌شده‌اند. فرق این اسناد با نمایشنامه ادفو در آن است که به لحاظ مفهومی جامع‌تراند و کمتر به توصیف‌های تصویری سث تحقیر شده می‌پردازند. نخستین سند بر سنگ شاباکا کنده شده که منبع اطلاعات ما درباره افسانه آفرینش ممفیزی است.

نقش برجسته نمایشنامه‌ای
که پیروزی خدای هوروس بر
خدای ست را که به شکل
یک اسب آبی است نشان
می‌دهد. قسمت بیرونی
راهرو معبد ادفو، دوره
بطلمیوسی



بخشی از مطالب کنده شده بر این سنگ به داوری میان هوروس و ست مربوط می‌شود که به صورت گفتگویی میان خدایان و یادداشت‌های توضیحی یک کاتب است. گب، خدای زمین، ریاست دادگاه خدایان را بر عهده دارد. نخستین تلاش او معطوف به آشتی دادن دعوی دو خواهان است: ست بر مصر علیا حکومت خواهد کرد که زادگاهش سو نیز در آن قرار دارد، و هوروس فرمانروای مصر سفلا خواهد شد، شامل منطقه‌ای که بر اساس روایتی دیگر اوزیریس در آن محل در نیل غرق شده است. «گب به هوروس و ست گفت: من شما را از هم جدا کرده‌ام. اما سپس تصمیم می‌گیرد که هوروس (در این جاتوضیح ویراستاری: «که پس‌پس او و فرزند ارشد است») سهمی بیش از ست داشته باشد. در نتیجه، تمامی مصر را به عنوان میراث به هوروس می‌دهد. سپس هوروس در ممفیس «متحدکننده سرزمین خویش» و برابر با خدای ممفیس «تا-تنان، جنوب دیوار، خدای جاودانگی» قلمداد می‌شود. و سرانجام بر مفهوم هوروس که اکنون

تاج‌های مصر علیا و سفلا رابر سردارد، به عنوان متحدکننده این دو سرزمین تأکید می‌شود. اکنون به پاپیروس نمایشی دوره رامسس‌ها نظر می‌افکنیم که در حال حاضر در موزه بریتانیا قرار دارد. این پاپیروس در سال ۱۸۹۵ کشف شده و تاریخ آن به دوره پادشاهی میانه باز می‌گردد. این اثر سندی پرداخته است که از ۱۳۸ ستون مطلب و متجاوز از سی تصویر در حاشیه‌های پائین صفحه تشکیل می‌شود. واقعه‌ای که باعث تألیف این پاپیروس شده جشن پنجاهمین سال سلطنت سنؤسرت اول (۱۹۲۶-۱۹۷۱ ق م) بوده است، هر چند پاپیروس باقیمانده متعلق به دوران پادشاهی آمین مهت سوم است که چهار دوره بعد حکومت می‌کرده است (۱۷۹۷-۱۸۴۴ ق م). چهل و شش صحنه مجزای این نمایش یک الگوی مشخص را دنبال می‌کند: نخست مطلبی درباره رویدادهای مهم داستان؛ دوم تبیین اسطوره‌شناختی معنای آن؛ سوم گفتگوی میان خدایان و فرعون که نقش هوروس را بازی می‌کند؛ و سرانجام کارگردانی صحنه. اگر عناصر مربوط به انتقال پادشاهی را جدا کنیم، نمایشنامه با تملک چشم مقدس (نیرومندترین نماد طلسم در مصر باستان) توسط هوروس آغاز می‌شود - قطعه‌ای که پس از حمله سث هوروس بینایی خود را از دست می‌دهد. سپس صحنه مجازات کردن گاو است به خاطر آنکه اوزیریس را در نقش خدای غله لگدمال کرده است. ورزاوها خوشه‌های جو را لگد می‌کنند تا دانه‌های آن را جدا سازند و هوروس به آنها دستور می‌دهد که این کار را متوقف کنند - «آن را لگد نکنید، پدر مرا». ورزاوها ناگزیرند این کار را ادامه دهند تا بتوان نان تهیه کرد، اما به عنوان حامیان سث تنبیه می‌شوند. نمایشنامه شامل نبردی ساختگی میان هوروس و سث است، و گب سعی می‌کند به خصومت‌ها پایان دهد.

مروری بر نشان‌های پادشاهی ما را به نکات مهمی هدایت می‌کند که در روایت‌های دیگر این اسطوره مطرح نشده است. پادشاه دارای دو عصای سلطنتی است که به معنی تصاحب قدرت دشمنش سث تفسیر شده است. این مطلب به افسانه مجروح شدن سث از ناحیه بیضه‌ها مربوط می‌شود که به نوعی در مقابل مجروح شدن چشمان هوروس است: توت از هوروس می‌خواهد که با در اختیار گرفتن دو عصایی که نشانه بیضه‌های سث است قدرت دشمن را از او بگیرد. همچنین در این نمایشنامه، پادشاه، کرسی آئینی پوشیده است که قتی نامیده می‌شود. این کرسی تجسم حیات جاودانی اوزیریس است، و پادشاه با بستن آن به سینه و پشت خود، به گونه‌ای نمادین وحدت میان اوزیریس به قتل رسیده و فرزند انتقام‌جویش هوروس را نشان می‌دهد.

روایت پلوتارک

نویسنده یونانی پلوتارک (حدود ۱۲۰ - حدود ۴۰ ب م)، احتمالاً چند سال قبل از مرگش، اثری تحت عنوان دربارهٔ ایزیس و اوزیریس* تألیف کرد. وی این اثر را به کلیتاً تقدیم کرد؛ کاهنه‌ای در دهلی که احتمالاً یکی از پیروان ایزیس بوده است. کار پلوتارک آمیزه‌ای غنی از سنت‌های مصری بازمانده در آثار نویسندگان پیشین مانند مانیتو، کاهن مورخی که در دوران حکومت‌های بطلمیوس اول و دوم می‌زیست، یا حکاتایوس از آبدرا (اوج رونق، ۳۰۰ ق م)، و نظریدازی‌های مندرج در آثار فیثاغورث (دوران رونق حدود ۵۳۰ ق م)، افلاطون (۳۴۷-۴۲۹ ق م)، سقراط (دوران رونق حدود ۳۰۰ ق م) و گنوستیک‌ها (دوران رونق حدود ۲۰۰ ب م) بود. کار پلوتارک عناوینی از قبیل آئین‌های تزکیه کاهنان، کیش ترکیبی خدای یونانی-مصری ساراپیس و کیش‌های حیوانی را شامل می‌شود. پلوتارک با استفاده از اسامی یونانی خدایان، گزارش زیر از اسطوره پادشاهی را به دست داده است. خدای کورونوس (گب) و الهه رئا (نوت) به صورتی غیرمجاز همبستر می‌شوند. هلیوس (خدای خورشید) سعی می‌کند مانع از آن شود که رئا در طول سال فرزندی به دنیا آورد. اما هیرمس (توٹ) با پرتاب پیکان‌هایی به ماه ترتیبی می‌دهد که پنج روز به سال اضافه شود. در این روزها پنج خدا متولد می‌شوند - اوزیریس، آپولون (هوروس بزرگ)، تیفون (سٹ)، ایزیس و نفثیس. بعداً، پادشاهی اوزیریس مصر را از توحش به تمدن رهنمون می‌شود: او به مردم یاد می‌دهد که چگونه دشت‌ها را بکارند و قانون تنظیم کنند؛ او به اطراف و اکناف جهان سفر می‌کند و مردم را به تشکیل اجتماعات متمدن دعوت می‌کند، البته نه با استفاده از زور اسلحه بلکه با بهره‌گیری از فصاحت و آواز خوش. پس از آن که اوزیریس باز می‌گردد، تیفون به اتفاق بیست و دو نفر دیگر توطئه‌ای برای سرنگونی او طرح‌ریزی می‌کنند. آنها جعبه فوق‌العاده زیبایی می‌سازند که دقیقاً به اندازه اوزیریس است. در یک ضیافت تیفون به افراد حاضر پیشنهاد می‌کند که درون جعبه بروند تا معلوم شود جعبه درست به اندازه چه کسی است و این موضوع سوءظن بسیاری از امتحان‌کننده‌ها را برمی‌انگیزد. البته هنگامی که اوزیریس وارد جعبه می‌شود، در جعبه محکم بسته و قفل می‌شود. جعبه به شاخه تانیتیک رود نیل افکنده می‌شود و از آنجا به دریای مدیترانه می‌رود. ایزیس با حالتی پریشان به جستجو در اطراف و اکناف می‌پردازد و سرانجام از سرنوشت جعبه مطلع می‌شود. در جریان سفرهای خود، تصادفاً

* *Isidos kai Osiridos*

آنویس، خدای شغال را به عنوان محافظ خویش می‌پذیرد. ظاهراً بدون آنکه بداند وی فرزند عشق نامشروع خواهرش نفیس و اوزیریس است. او جعبه را تا بابل در لبنان دنبال کند؛ جایی که جعبه به درون یک درخت خلنگ با شکوه راه یافته است و پادشاه آنجا درخت را بریده و آن را به ستونی در کاخ خود تبدیل کرده است. ایزیس کنار چشمه‌ای می‌نشیند و با کنیزان ملکه بابل دوست می‌شود. وی رایحه خوشبویی بر پوست آنها می‌دمد که توجه ملکه را به خود جلب می‌کند، و از ایزیس می‌خواهد که پرستاری از کودک خردسالش را بر عهده بگیرد. هنگامی که شب فرا می‌رسد، ایزیس برای آنکه به کودک جاودانگی ببخشد، او را به آتش می‌کشد و خودش به شکل یک پرستودر اطراف ستونی که جعبه حاوی اوزیریس در آن است به پرواز درمی‌آید. مویه‌های او ملکه را به اتاق می‌کشاند، و از دیدن فرزندش در آتش دیوانه می‌شود. این واکنش قابل درک، افسون جادو را باطل می‌کند. ایزیس سپس ستون را تحویل می‌گیرد، جعبه را از درون آن بیرون می‌آورد، و چوب‌های اطراف آن را که باروغن خوشبو اندوده و در کتان پیچیده شده است، به معبد خودش در بابل تقدیم می‌کند. او جعبه را با خود به مصر می‌آورد، اما هنگامی که به دیدار پسر خود آپولون (در این روایت پیش از این متولد شده است) می‌رود که در بوتو بزرگ می‌شود، از جعبه غافل می‌ماند. تیفون که آن شب بر حسب تصادف به شکار رفته است جعبه را پیدا می‌کند. او بدن اوزیریس را به چهارده قطعه تقسیم می‌کند و آن را در اطراف و اکناف سرزمین مصر می‌افکند. ایزیس سوار بر قایق کوچکی از جنس پاپیروس به جستجوی قطعات بدن اوزیریس می‌رود و هر جا که قطعه‌ای را پیدا می‌کند، مراسم کفن و دفنی برگزار می‌نماید. پرستشگاه‌های مختلف مصر در توضیح قبرهای متعدد اوزیریس به این روایت استناد می‌کنند. ایزیس موفق نمی‌شود نرینگ او را پیدا کند، زیرا تیفون آن را به نیل افکنده است و خوراک انواع ماهیان و خرچنگ‌ها شده است.

اوزیریس خودش به آپولون تعلیمات نظامی داده است، و هنگامی که از جهان زیرین می‌آید، از مشاهده اینکه آپولون مصمم است انتقام او را بگیرد تسلای خاطر پیدا می‌کند. نبرد میان تیفون و آپولون چند روز طول می‌کشد، و سرانجام آپولون پیروز می‌شود. آپولون خشم خود را متوجه ایزیس می‌کند که تیفون را نخست به کند و زنجیر راهنمایی کرده و سپس او را آزاد کرده است. او تاج ایزیس را از سرش برمی‌دارد، اما هرمس کلاهی از شاخ گاو بر سر ایزیس می‌گذارد - نشانی که ایزیس و هاتور در آن شریک‌اند. تیفون سعی می‌کند آپولون را به فقدان مشروعیت متهم کند، اما خدایان نمی‌پذیرند، و تیفون در دو جنگ دیگر نیز شکست می‌خورد. و به این ترتیب گزارش پلوتارک از اسطوره پادشاهی به پایان می‌رسد.



ایزیس «جاودگر بزرگ»

الهه ایزیس به دلیل نیرنگ‌بازی، سماجت و هوشمندی استثنایی خود معروفیت زیادی کسب کرده است. چندین اسطوره که بازتابی از این خصوصیات بازمانده در کیش‌های جادوگری است، بر طومارهای پاپیروس یا به صورتی پرداخته‌تر بر ستون‌های سنگی کنده شده است. داستان‌های ایزیس عناصری از قبیل وردهای شفابخش رایج در زندگی روزمره مصریان معمولی، بیماری‌های متداول، و ترس‌ها و تهدیدهای حاکم بر آنها را شامل می‌شود: مسائل مربوط به زایمان، تب‌ها، سردردها و ناراحتی‌های معده؛ و سوسمارها، مارها، عقرب‌ها و کرم‌های موذی از این جمله‌اند.

بعضی از این افسون‌ها جزء لاینفکی از کتاب‌های راهنمای طبیبان بود و بالای سر بیمار خوانده می‌شد. یکی از شیوه‌های از میان بردن درد، دادن هویت یک چهره اسطوره‌ای به بیمار، و معالجه نهایی او با مداخله یک خدای نیرومند بود. به عنوان مثال، در افسونی که به منظور رفع دل‌درد تنظیم شده بود، بیمار هوروس نامیده می‌شد، آن هم با حالتی که هوروس هنوز بچه است. مادر در نقش ایزیس ظاهر می‌شد و نتیجه می‌گرفت که درد، ناشی از کرم‌های بیگانه‌ای است که باید بیرون رانده شوند. بر این اساس، نوزده علامت جادویی روی نواحی دردناک شکم کشیده می‌شد تا کرم‌ها ناگزیر شوند از بدن خارج گردند. به همین ترتیب، در یک پاپیروس پزشکی موزه بریتانیا (شماره ۱۰۵۹)، نبوغ ایزیس، تب یا سوختگی را به شیوه زیر درمان می‌کند. بیمار به هوروس جوان تبدیل می‌شود که در بیابان در حال سوختن است. ایزیس وارد می‌شود، درباره وجود آب سوال می‌کند، و پاسخ منفی می‌شنود. او اظهار می‌دارد، «مهم نیست، آب در دهان من است و یک طغیان نیل میان ران‌هایم». این افسون روی معجونی از شیر انسان، سقز و موی گربه خوانده می‌شود، و سپس به بیمار خورانده می‌شود. به این ترتیب، تب یا سوختگی بیمار سرد می‌شود.

ایزیس و هفت عقرب

از اوراد مبسوط و طلسم‌های حاشیه‌ای کنده شده بر ستون مترنخ (موزه متروپولیتن، نیویورک) می‌توانیم به ماجرای اسطوره ایزیس و هفت اژدها پی ببریم. هدف از گنجاندن این داستان بر ستون، حفاظت از صاحب آن در مقابل خطر عقرب‌گزیدگی بوده است. صحنه به این ترتیب آغاز می‌شود که ایزیس یک کفن مومیایی شده را برای شوهرش اوزیریس تکان می‌دهد؛ اوزیریس توسط سث و به منظور تصاحب تاج و تخت او کشته شده است. توت، خدای خرد به ایزیس اندرز می‌دهد که همراه با فرزند خردسالش هوروس مخفی شوند. ایزیس باید در مقابل نیرنگ‌های سث از هوروس حمایت و او را بزرگ کند تا او انتقام قتل اوزیریس را بگیرد.

این اسطوره پادشاهی سپس قدرت جادویی ایزیس را در درمان گزیدگی‌های زهرآلود روایت می‌کند. ایزیس به همراهی هفت اژدها، شامگاهان منزل خود را ترک می‌کند. (تصادفاً در جادوهای مصری عدد هفت قدرت عظیمی دارد - به عنوان مثال، در روش‌های درمان سردرد یا مشکلات سینه پس از زایمان، زدن هفت گره لازم است). سه عقرب به نام‌های پِت، تِجِت و مِت پشاپیش ایزیس حرکت می‌کنند تا امنیت راه او را تضمین نمایند. دو عقرب دیگر به نام‌های مِسهِت و مِسه تهِف زیر تخت روان او هستند، و دو عقرب باقی مانده به نام‌های تِفن و بِن از پشت سر او را حفاظت می‌کنند. ایزیس به عقرب‌ها هشدار می‌دهد که کاملاً مراقب باشند که سث از مکان آنها مطلع نشود. حتی به آنها اندرز می‌دهد که با هر کس در راه برخورد کردند صحبت نکنند. با تصور عجیب و غریب یک عقرب وراج که با یک روستایی حیرت‌زده مصری سلام و تعارف رد و بدل می‌کند، به سختی می‌توان از خنده خودداری کرد. سرانجام ایزیس به مقصد خود می‌رسد که شهر دو خواهران در دلتای نیل است. به منظور کسب آمادگی، شش تا از عقرب‌ها زهر خود را در نیش عقرب هفتم، تفن، تخلیه می‌کنند.

در این میان یک دختر کشاورز فقیر، اقامت در منزل ساده خود را به ایزیس پیشنهاد می‌کند. برخورد این دختر نقطه مقابل برخورد خصمانه یک زن ثروتمند است، و به این ترتیب در ساخت داستان امکان یک اظهار نظر اجتماعی آرام فراهم می‌آید. سپس شاهد آن هستیم که تفن زیر در خانه زن ثروتمند خزیده و پسر او را نیش زده است. زن، آشفته و پریشان در شهر به این سو و آن سو می‌رود تا کسی را به کمک بطلبد و فرزندش را که در آستانه مرگ است نجات دهد. او اکنون تاوان برخورد نامهربان خود با ایزیس را می‌پردازد، زیرا هیچ‌کس به درخواست‌های او برای کمک پاسخ نمی‌دهد. اما ایزیس که



بالا چپ: الهه ایزیس فرزند خود هوروس را شیر می‌دهد، نمادی از قدرت‌های جادویی حمایت‌کننده او اواخر دوران برنز.

بالا راست: قسمت فوقانی ستون یادبود مترنخ که هوروس را به صورت یک کودک نشان می‌دهد. بر این ستون مطالبی جادویی کنده شده است که برای شفا دادن به بیماران و حفاظت از افراد در مقابل آسیب حیوانات بر آنها خوانده می‌شد. یکی از این متون، گزارش درمان هوروس از گزیدگی‌های زهرآلود خدای توٹ است.

از دیدگاه مصریان نمونه‌ای از اعلای یک مادر فداکار است نمی‌تواند مرگ یک کودک معصوم را تاب آورد، و لذا او را درمان می‌کند. او بچه را در آغوش می‌گیرد و کلماتی با قدرت جادویی زیاد بر او می‌خواند. او با ذکر نام هر یک از عقرب‌ها، بر آنها سیطره پیدا می‌کند، و باعث می‌شود که زهر مشترک آنها بر کودک بی‌اثر شود. با استفاده از قاعده‌ی تمهیم، واژگان افسون را او می‌توان برای درمان هر کودکی که دچار عقرب گزیدگی شده باشد به کار گرفت، البته در صورتی که همراه با یک «نسخه‌ی طبی» به کار گرفته شود که شامل خوردن نان جو، سیر و نمک است. زن که سر پناه خود را از ایزیس دریغ کرده بود،

ایزیس «جادوگر بزرگ»

معبد ایزیس در جزیره فیلانه
از دید دیوید رایبرس، هنرمند
قرن نوزدهم. این معبد که
اکنون به جزیره همجوار
اگیلیکا انتقال یافته است،
آخرین کانون مقاومت علیه
پیشروی مسیحیت بود. دوره
بطلیمیوسی و رومی.



هنگامی که فرزند خود را سلامت می‌بیند آرامش خود را باز می‌یابد و از کرده خود
پشیمان می‌شود: او از ثروت‌های مادی خود هدیه‌ای به ایزیس و هدیه‌ای نیز به دختر
کشاورز مصری می‌دهد که در مقابل یک غریبه مهمان‌نوازی مصری را رعایت کرده است.

ایزیس و ماهیت سری خدای خورشید

جنبه بنیادی این اسطوره تأکید بر توانایی جادویی ایزیس و قدرت ناشی از معرفت بر
جوهر اصلی شخصیت یک نام است. این مطلب به دلیل استفاده‌ای که به عنوان یک افسون «در
از میان بردن اثر زهر» دارد حفظ شده است. منبع آن پایروس ۱۹۹۳ در موزه تورین است و
تاریخ آن به سلسله نوزدهم باز می‌گردد (حدود ۱۲۰۰ ق م)، هر چند روایت تکه پاره‌تری از
آن بر پایروس چستریتی یازدهم در موزه بریتانیا نیز باقی مانده است (شماره ۱۰۶۹۱).
در آغاز این اسطوره شخصیت ایزیس به گونه‌ای موجز تصویر شده است: «ایزیس
زنی هوشمند بود... با هوش‌تر از خدایان بی‌شمار... او بر هر چیزی در زمین و آسمان
آگاه بود.» او تصمیم داشت نام سری خدای خورشید را که خدای برتر بود کشف کند، و
اگر موفق به این کار می‌شد، خودش و پسرش هوروس، پس از خدای خورشید در رأس
مجمع خدایان قرار می‌گرفتند.

نقشه او زخم‌زدن به خدای خورشید با استفاده از قدرت خود او بود. خدای خورشید
همه‌روزه سوار بر «قایق میلیون‌ها»ی خود (یعنی میلیون‌ها سال) در امتداد گنبد افلاک از
افق شرقی به افق غربی می‌رفت. در این اسطوره، نشان داده می‌شود که در گذر سال‌ها و

به گونه‌ای یک‌نواخت هر از گاهی دهان خدای خورشید باز می‌ماند (احتمالاً هنگامی که می‌خواهد به خواب رود) و قطره‌ای از بزاق دهان او بر زمین می‌ریزد. این فرصتی بود که ایزیس انتظارش را می‌کشید. او بزاق دهان خدا را با زمین ترکیب کرد و جادوی خود را به کار گرفت تا آن را به یک مار زهرآلود زنده تبدیل کند. ایزیس با علم به عادات خدای خورشید، مار را در گذرگاهی رها کرد که خدای خورشید هنگامی که از قصر خود برای قدم زدن بیرون می‌آمد از آن عبور می‌کرد؛ کاری که به هنگام دیدار از مصر انجام می‌داد. مار طبق نقشه، خدای خورشید را نیش زد، و او بلافاصله احساس کرد که کوره‌ای در درونش مشتعل شده است. او در آسمان نعره کشید و خدایان ته‌گانه‌اش برای کشف مسئله گرد آمدند. خدای خورشید که به زهر خود آلوده شده بود، با پیشرفت سم در بدنش سراپا می‌لرزید: «ای خدایانی که از من منشاء گرفته‌اید... چیز دردناکی بر من هجوم آورده است که من ماهیت آن را نمی‌شناسم. آن را با چشمان خود ندیدم. آن را به دست خود نیافریدم... هیچ دردی تا به این حد شدید نیست.» خدایان دیگر، به رغم امیدهای خدای متعال مبنی بر اینکه جادو و خرد آنها او را درمان کند، فقط توانستند بر قدرت از دست رفته او که منشاء کل حیات بود مویه کنند. ورود نمایشی ایزیس با ابراز همدردی به ظاهر شدید، خدای خورشید را امیدوار می‌کند و بدبختی خود را برای ایزیس روایت می‌کند. خدای خورشید در وضعیت بدی قرار دارد - در آن واحد یخ می‌زند و می‌گدازد، عرق می‌ریزد، می‌لرزد و گاه و بی‌گاه بینایی خود را از دست می‌دهد. ایزیس در این شرایط معامله خود را پیشنهاد می‌کند - جادوی ایزیس در مقابل نام سری او. برای خدای خورشید افشای نام انحصاریش به معنای از دست دادن منزلت، و امکان فاش شدن ماهیت و جوهر هویت او نزد دیگران است. لذا طفره می‌رود و بسیاری از اسامی دیگر خود را ذکر می‌کند:

آفریننده آسمان و زمین

سریشنده کوه‌ها

آفریننده آب برای «توفان بزرگ» [الهه گاو اولیه]

خالق گاو نر برای ماده گاو تا لذت جنسی در وجود آید

کنترل‌کننده طغیان

صبح، خپری

ظهر، رع

غروب، آتوم.

ایزیس تذکر می‌دهد که نام سری او در میان این اسامی نبوده است و زهر کشنده را تشدید می‌کند. سرانجام، خدای خورشید دیگر نمی‌تواند درد را تحمل کند و تسلیم می‌شود. موافقت می‌کند نام سری خود را به ایزیس بگوید، مشروط به آنکه ایزیس نیز فرزند خود هوروس را سوگند دهد که آن را برای هیچ تنابنده دیگری افشا نکند. باید به این نکته توجه داشت که چون فرعون مصر تجلی خدای هوروس بود، او نیز در این معرفت نیرومند سهیم می‌شد. خشم‌انگیز است که طومار پایروس نامی را که خدای خورشید به ایزیس می‌گوید فاش نمی‌کند، و در ادامه به ذکر کلمات افسونی می‌پردازد که الهه برای درمان به کار می‌گیرد - فرمولی که چنانچه با شربتی از «گیاه عقرب» آغشته به آبجو یا شراب مورد استفاده قرار گیرد، هر کسی را که بر اثر گزیدگی مسموم شده باشد درمان خواهد کرد.



اسطوره فاجعه

اسطوره فاجعه نمونه بارزی از به هم ریختگی موقت رابطه میان خدایان و انسان است. عواملی که زیربنای این اسطوره را تشکیل می دهند، سوءظن عمیق خدای خورشید نسبت به انسان ها و اعتماد به نفس بیش از حد نژاد بشر است - که نتیجه آن طغیان و مرگ و میری فاجعه بار است.

رابطه میان نوع بشر و خدایان به هزاران جهان کوچک گوناگون بستگی داشت که در سراسر دره نیل پراکنده بود. این جهان ها معابدی بودند که هر یک به وسیله سلسله مراتبی از کاهنان اداره می شدند. مسئولیت کاهنان، از جمله برگزاری آئین های روزمره ذکر اوراد مذهبی و تأمین اغذیه و اشربه در نیایشگاه، توسط فرعون به آنها واگذار می شد. چنانچه این خدمات به درستی انجام می گرفت و کم و کسری در کار نمی بود، خدایان مرد و زن در هر معبد احساس رضایت می کردند و نسبت به مصر با مهربانی رفتار می کردند.

آداب دینی مفصلی که یک کاهن اعظم برگزار می کرد، پاسخی به نظم کائنات بود که خدای آفریننده در آغاز زمان مقرر کرده بود. این ساختار کیهانی در قالب مَت، الهه حقیقت، و رفتار درست و بسامان، تجسم می یافت. فراغنه غالباً در حالی که تمثال او را در دست دارند نشان داده می شوند تا تبعیت خود را از خدای آفریننده نشان دهند؛ این تمثال به شکل زنی است که زانو زده و یک پر شتر مرغ بر سر دارد. کلیه صحنه های پیشکش دادن به خدایان یا حضور یافتن در پیشگاه پیکره آسمانی، در پایپروس های معبد ثبت می شد. بر دیوارهای معابد، تمثال خود فرعون نقش شده است که به گونه ای نمادین آئین های بایسته قسمت درونی نیایشگاه را انجام می دهد، به شیوه ای که نشان دهنده مسئولیت شخصی او در قبال اعمال نمایندگان منصوب او در مراتب بالای سلسله مراتب کاهنی است.

این نظام حالتی از خوشبینی در مردم ایجاد می‌کرد، زیرا عقیده داشتند که خدایان مصر در کنار نوع بشر قرار دارند. البته افرادی بودند که پا از گلیم خود درازتر می‌کردند و در نتیجه سوء رفتارشان به وسیله یک خدا یا الهه مجازات می‌شدند.

مثال‌های جالبی از این قبیل بی‌احترامی نسبت به خدایان که به دوره سلسله نوزدهم (حدود ۱۱۹۶-۱۳۰۷ ق م) باز می‌گردد، بر ستون‌های یادبودی از روستای کارگران در مقابر سلطنتی که امروزه به دیرالمدینه معروف است دیده شده است. این ستون‌ها که در اصل به معابد محلی تقدیم شده‌اند، مواردی از اظهار ندامت در قبال خطاهای ارتكابی توسط انسان‌ها و درخواست عاجزانه از خدای بی‌حرمت‌شده برای رهایی از مجازات است. نقاشی به نام نفرابو در دو مورد جداگانه یک خدا و یک الهه را خشمگین کرد، و ستون‌های یادبودی به آنها تقدیم کرد که در آنها بر پشیمانی خود تأکید کرده بود. بر یکی از این ستون‌ها که در موزه تورین نگهداری می‌شود، نفرابو آشکارا به میرتسگر، «کسی که سکوت را دوست دارد» - یک الهه مار که بر بلندی نشسته و از گورستان سلطنتی مراقبت می‌کند - تعرض می‌کند. به دلیل خطایی که مرتکب شده، و نوع آن مشخص نیست، میرتسگر او را دچار درد کرده است - درد او شبیه به آخرین مراحل آبستنی است. سرانجام این الهه نرم می‌شود و با وزاندن «نسیم دل‌انگیز» او را درمان می‌کند. در یک ستون یادبود دیگر که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، نفرابو می‌پذیرد که به نام پناه، خدای مت، سوگند بخورد، اما به دروغ سوگند می‌خورد. در نتیجه، این خدا کاری می‌کند که نفرابو «در روز تاریکی ببیند» - او را کور می‌کند. نفرابو به عادلانه بودن مجازات پناه اعتراف، و از او طلب بخشش می‌کند.

این امکان نیز وجود داشت که یک پادشاه به گونه‌ای عمل کند که خشم خدایان را برانگیزد. دوران فرمانروایی فرعون آخن‌آتن (۱۳۳۵-۱۳۵۳ ق م) مقارن با برتری قرص خورشید بود که آتن نامیده می‌شد؛ در این دوره معابد بسته شدند، و خدایان سنتی از جمله آمون - رع تحت الشعاع قرص خورشید قرار گرفتند. هنگامی که پسر آتن توتان خامون به پادشاهی مصر رسید، سیاست‌هایی مغایر با سیاست‌های آخن‌آتن در پیش گرفت، و معابد پیشین کار خود را از سر گرفتند. بر ستون یادبودی که در معبد کارناک نصب شد (و اینک در موزه قاهره نگهداری می‌شود) فرعون جدید واکنش خدایان سنتی را در قبال زیاده‌روی‌های آخن‌آتن چنین توضیح می‌دهد:

... معابد خدایان و الهه‌ها... ویران شده بود. مقابر آنها به بیابان و بیشه تبدیل شده بود. نیایشگاه‌های آنها دیگر وجود نداشت، دربارهای آنها به جاده تبدیل شده

بود... خدایان به این سرزمین پشت کرده بودند... اگر کسی به درگاه خدایی نیایش می‌کرد تا رهنمودی بگیرد، هیچ پاسخی نمی‌شنید - و این مطلب در مورد الهه‌ها نیز مصداق داشت. قلب آنها در درون سینه می‌تپید و بر چپ و راست و میانه آسیب وارد می‌کردند.

اصلاحاتی که توتان خامون انجام داد، بخصوص در قبال آمون - رع و پتاه، باعث از میان رفتن اندوه در سراسر مصر شد و خدایان و الهه‌ها بار دیگر با مصر مهربان شدند.

اسطوره فاحعه به مثابه بخشی از یک مجموعه افسون جادویی به نام کتاب گاو آسمان^۱ باقی مانده و هدف از تألیف آن حفظ جسم فرمانروا بوده است. نخستین نسخه بخش‌هایی از این کتاب در داخل یکی از چهار ضریح مطالایی پیدا شد که روی تابوت سنگی توتان خامون (حکومت ۱۳۲۳-۱۳۳۳ ق م) احداث شده بود، و در اصل در مقبره او واقع در دره پادشاهان بود، اما در حال حاضر در موزه قاهره است. روایت طولانی‌تری از این متن، در اتفاقی جنب ضریح مقبره سیتی اول در دره سلطنتی وجود دارد. سایر مقابر سلطنتی متعلق به دوران سلسله‌های نوزدهم و بیستم نیز بخش‌هایی از این اثر را در خود جای داده‌اند، به نحوی که می‌توانیم گزارش کاملی از این اسطوره را بازسازی کنیم. نقش گاو آسمان به عنوان پیامد اسطوره فاحعه باید روشن شود.

صحنه دورانی را نشان می‌دهد که مصر زیر حاکمیت مستقیم رع، خدای خورشید قرار دارد. البته این دوره را نمی‌توان از نظر تاریخی مشخص کرد و به یک گذشته دور اسطوره‌شناختی تعلق دارد - هر چند جالب است توجه کنیم که یک پاپيروس مهم تاریخی (آئین‌نامه سلطنتی تورین) و بررسی ماتو درباره سلسله‌ها، از زمانی آغاز می‌شود که مصر تحت حاکمیت سلسله‌ای از خدایان است، و پیش از وحدت مصر در زمان نخستین فرعون (۳۰۰۰ ق م) است. کتاب گاو آسمان با لحنی خشمگین اما نامشخص، نوع بشر را در حال «طرح نقشه‌های شیطانی» علیه رع توصیف می‌کند - احتمالاً با این احساس که او برای حکومت کردن بیش از حد پیر شده است. یقیناً، در دوران‌های تاریخی بعدی، فراعنه کاملاً مراقب بودند که سن آنها این تصور را ایجاد نکند که فرمانروایانی غیرکارآمد هستند: جوهر جشن‌های پنجاهمین سالگرد در مراسمی نهفته است که هدف از آنها جوان کردن دوباره قابلیت فرمانروا بود، و حضور خدای خورشید با تصور بت - مجسمه یک معبد تداعی می‌شد که استخوان‌هایش از نقره،

1) Book of Divine Cow

گوشتش از طلا، و مویش از لاجورد بود. رع با اطلاع از توطئه انسان‌ها علیه خودش، شورایی سری از خدایان در کاخ بزرگ خویش تشکیل می‌دهد، و آشکارا مایل نیست به نوع بشر هشداری بدهد.

رع نخست نو را مخاطب قرار می‌دهد؛ نو آن ماده اولیه‌ای است که خود رع نیز در زمان آفرینش از درون آن بیرون آمده است. رع خاطر نشان می‌کند که چگونه انسان‌ها از اشک چشمان او پدید آمده‌اند - نوعی بازی با کلمه به لحاظ تشابه آوایی واژه‌های «انسان» و «اشک» در زبان مصری (یعنی یک واج) - و اکنون علیه من توطئه می‌کنند. او می‌خواهد پیش از آنکه نوع بشر را نابود کند نظر نو را جویا شود. پاسخ نو آن است که چشم رع، چشم خورشیدی، ابزاری برای وحشت زده کردن و کشتن نوع بشر خواهد بود. در این هنگام رع اطلاع پیدا می‌کند که انسان‌ها می‌دانند که او به دلیل توطئه آنها خشمگین است، و درمی‌یابد که آنها به بیابان‌های مصر گریخته‌اند. خدایان به اتفاق رع را تشویق می‌کنند که از توطئه گران انتقام بگیرد.

نماد چشم رع پیچیده است، اما یکی از وجوه اساسیش آن است که می‌تواند هویتی مستقل از خود خدای خورشید داشته باشد - حتی در حد سفر کردن به مناطق دوردست و بازگشتن. در این جا چشم رع، به دختر او، الهه هاتور تبدیل می‌شود. غالباً مشاهده می‌کنیم که هاتور نقش مادر - چهره آسمانی فرعون را ایفا می‌کند، از پستان خود به او شیر می‌دهد، و نگهبان گورستان تبس، و الهه عشق و شادکامی است که یونانیان او را معادل با آفرودیت می‌دانند. اما در اسطوره فاجعه، به خدای نیروهای ویرانگر شکست‌ناپذیر تبدیل می‌شود، و انسان‌ها را در بیابان دنبال می‌کند و آنها را به قتل می‌رساند. هنگامی که نزد رع باز می‌گردد، از اشتیاق آشامیدن خون به وجد آمده، و از قتل عامی که کرده است به خود می‌بالد. برای پیچیده کردن ماهیت چشم رع، در اسطوره توضیح داده می‌شود که چگونه هاتور به الهه ساخمت تبدیل شد - خدایی شیرمانند و بی‌امان که نامش به معنای «نیرومند» است. لذا در این اسطوره با تصویر زنده‌ای از یک ماده شیر خشمگین مواجهیم که در خون گام می‌زند و سرمست از کشتار، انسان را مورد حمله قرار می‌دهد.

چشم رع اکنون آرام گرفته است تا برای کشتار بیشتر در روز بعد تجدید قوا کند. اما خود خدای خورشید تغییر حالت داده و از انتقام جویی به همدردی با انسان‌ها گرایده است. هیچ سرنخی به دست داده نمی‌شود که این تغییر حالت را توجیه کند. احتمالاً باید ناشی از درک این واقعیت باشد که معابد مصر از کاهنان خالی خواهد شد و در

ماده شیر الهه ساخمت، ابزاری که خدای خورشید
برای انتقام جویی از بشر از آن استفاده کرد.
پیکره‌ای از گرانیت سیاه، به دست آمده از محوطه
معبد الهه موت در کارناک، حدود ۱۳۵۰ ق م



محراب‌های آنها نیز چیزی به پیشگاه خدایان تقدیم نخواهد شد. به این ترتیب، آن
الگویی از کائنات که خدای آفریننده مقرر کرده است ناقص خواهد شد. شاید هم این
تغییر حالت کامل، ناشی از اکراه رع در فراموش کردن موجوداتی باشد که از ماده خود او
(یعنی اشک‌هایش) آفریده شده‌اند. این احتمال آخر، منطبق با این باور مصریان است که
هیچ جزیی از بدن را نمی‌توان به تملک دیگری درآورد یا از بین برد - به همین دلیل
است که اندام‌های جدا شده از بدن در جریان مومیایی کردن در چهار کوزه مربوط به کفن
و دفن قرار می‌گیرد.

به هر دلیل، خدای رع تصمیم می‌گیرد نوع بشر را از چنگ الهه بی‌رحمی که اشتیاق او
به خون غیرقابل کنترل است نجات دهد. خدایان فقط یک شب، قبل از آنکه الهه از
خواب برخیزد، فرصت دارند تا بشر را نجات دهند. بنابراین رع قاصدان شخصی خود را
با آخرین سرعت - به گفته مصریان «کسانی که مانند سایه می‌دوند» - روانه آسمان
می‌کند تا مقدار زیادی گل اخرا بیاورند. سپس به یکی از شخصیت‌های مهم هلیوپولیس
که کاهن اعظم خدای خورشید است دستور می‌دهد گل اخرا را ورز دهد تا به ماده‌ای
تبدیل شود که کنیزان آن را با آبجو ترکیب می‌کنند. بزودی هفت هزار کوزه از این نوشابه

مطلوب با آبجویی که شبیه به خون انسان است پر می شود. نزدیکی های پایان شب، رع و ملتزمان رکابش کوزه ها را به محلی حمل می کنند که الهه برای ادامه کشتار خود به آنجا خواهد آمد، و آن منطقه را به ارتفاع «سه کف دست»، حدود ۲۲/۵ سانتی متر، در خون - آبجو غوطه ور می سازند. هنگام صبح، الهه خون آشام به محض آنکه چشمش به خون می افتد، شادمان از این فرصت غیرمنتظره، شروع به آشامیدن می کند و مسموم می شود. در نتیجه نمی تواند بقیه کسانی را که از قتل عام پیشین بازمانده اند پیدا کند.

ادامه مطالب این اثر، به دنبال مجازات و نزدیک به ریشه کن شدن نوع بشر، در وهله اول به ولادت دوباره و عروج خدای خورشید، و لذا فرمانروا، به آسمان، به دنبال «گاو آسمان» می پردازد. هم زیارتگاه توتان خامون و هم مقبره ستی اول تصاویری از گاو «میت وِر» یا «توفان بزرگ» را نشان می دهند که گنبد افلاک را شکل می دهد، و گنبد افلاک با نوت، الهه آسمان مشخص می شود. اما رع کاملاً سلب مسئولیت نمی کند و توت، خدای خرد را به نیابت از خود مأمور کنترل نوع بشر می کند. بنا به دستور رع، اما از طریق توت است که مردم بر «نام های مقدس» (یعنی هیروگلیف ها) معرفت پیدا می کنند؛ و هیروگلیف ها تمامی خرد علمی، پزشکی و ریاضیات را شامل می شود.



سفر خدای خورشید به جهان زیرین

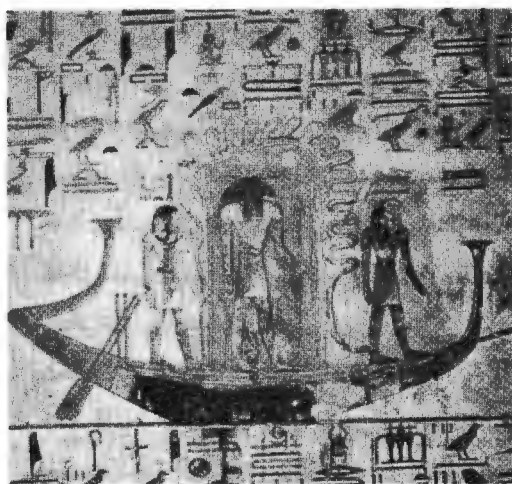
از سال ۱۴۹۲ تا ۱۰۷۰ ق م تقریباً کلیه فراعنه در گورستان سلطنتی ساحل غربی تبس دفن شدند که امروزه به درستی دره پادشاهان نامیده می شود. آرامگاه های عظیم ساخته شده از صخره سنگ ها، حاوی تجهیزات کفن و دفن ارزشمند بوده اند، و تابوت های سنگی مقامات سلطنتی نیز با جواهراتی بی نظیر تزئین می شده است. به رغم خطر نیش زهر آگین، مرتسگر، الهه مار ساکن در قلعه مشرف به دره، و مراقبت شدید نگهبانان گورستان، سارقان مقابر توانستند گنجینه فراعنه را تاراج کنند - از جمله چند قلم جنس از مقبره توتان خامون که پس از مهر و موم کردن مجدد، تا زمان کاوش کارتر در سال ۱۹۲۲، به گونه ای معجزه آسا از غارت در امان ماند. خوشبختانه در دوران باستان بازار هنری غیرقانونی وجود نداشت که متقاضی قطعاتی از طرح های پیچیده و گیج کننده نقاشی شده بر دیوارهای مقابر سلطنتی باشد. اما این نقاشی ها نیز از اثرات تخریبی نمک موجود در سنگ های آهکی تبس، سیلاب های گاه و بی گاه ناشی از باران، و در مواردی خطوطی که سیاحان یونانی و قبطی نزدیک به دو هزار سال قبل کشیده اند در امان نماند. بر روی این دیوارها است که به رغم آسیب های طبیعی یا سایر آسیب ها، چشم اندازی غنی از جهان زیرین مصریان بر جای مانده است.

تخیل بارور نظریه پردازان مذهبی مصر باستان، تصویرهای ذهنی و نمادهای متعددی پدید آورد که حاصل جمع آن بر امنیت خدای خورشید در سفر به جهان زیرین تأکید می کند؛ خدایی که همه شب به مناطق تاریک جهان زیرین می رود، و هر صبحگاه به صورت خدایی سرشار از انرژی و حیات بیرون می آید. منوکوهی غربی بود که رع سفر خود را از آنجا آغاز کرد؛ دوات، جهان زیرین بود که در آن سفر کرد؛ و بخوکوهی شرقی

(راست) صحنه جهان زیرین که نوت، الهه آسمان و نماد ولادت را نشان می‌دهد. مقبره رامسس ششم، دره پادشاهان، حدود ۱۱۵۰ ق م.



(زیر) «جسم رع». خدای خورشید با سر قوچ که سوار بر قایق خود در جهان زیرین سفر می‌کند، و یک مار غول‌آسا از او نگهداری می‌کند. دره پادشاهان، حدود ۱۳۰۰ ق م



«چشم‌های مقدس» و یک مار بالدار و دارای پا در مقابل چهره‌ای دو سر که تاج قرمز و سفید مصر متحد را بر سر دارد. تصویری از کتاب ام - دوات در قبر توٹ موسیس سوم (۱۴۲۵-۱۴۷۹ ق م)، دره پادشاهان.

بود که صبحگاهان از آن بیرون آمد.

سه کتاب عمدهٔ برجای مانده خطراتی را نشان می‌دهد که رع در جهان زیرین با موفقیت پشت سر گذاشته، و تردید دربارهٔ عروج دوبارهٔ خود به آسمان را برطرف کرده است. این آثار پیچیده در طول قرون شکل گرفته‌اند و چیزهایی بر آنها افزوده شده است که بیش از آنکه روشنگر صحنه‌ها یا متون معمایی باشند آنها را پیچیده می‌کنند. گاهی اوقات کاتبان باستان قادر نبودند اسنادی را که طی نسل‌ها جمع‌آوری شده بود مفهوم سازند، و نتیجه آن است که بعضی کتیبه‌ها شبیه به شر و وری عجیب و غریب است. در مواردی دیگر شاید ورقه‌های پاپیروس بیش از حد کهنه و پاره بوده‌اند که بتوان آنها را خواند و بر دیوار ثبت کرد. در این قبیل موارد کاتبان در کتاب خود عبارت هیروگلیف گیم‌وش را می‌نوشتند که به معنای «منبع اصلی معیوب بود» است. کتاب آم - دوات یا «کتاب آنچه در جهان زیرین می‌گذرد»، از جمله نخستین آثار در این زمینه است. کسانی که از مقابر توت موسیس سوم (۱۴۲۵ ق م) و آمن هوتپ (۱۴۰۱ ق م) دیدار می‌کنند می‌توانند روایت‌های کاملی از این کتاب را به صورت طرح‌هایی بر دیوارهای اتاق‌های محل دفن مشاهده کنند. از میان دوازده بخش ماجرا، یازده بخش را می‌توان در مقابر ستی اول (۱۲۹۰ ق م) و رامسس چهارم (۱۱۴۳ ق م) مشاهده کرد؛ این قسمت‌ها دوازده ساعت شب را نمادین می‌کنند. دومین اثر کتاب دروازه‌ها* نام دارد و می‌توان بخشی از آن را که برای نخستین بار ثبت شده است در قبر هورمهب (۱۳۰۷ ق م) مشاهده کرد، اما کامل‌ترین روایت‌های آن در قبر رامسس ششم، وکنده‌کاری بی‌عیب و نقص تابوت ستی اول مشاهده می‌شود؛ این کتیبه‌ها که امنای موزه بریتانیا با خست از خرید آن امتناع کردند، توسط سر جان سوان خریداری شد و در موزه او در لینکلن این فیلدز در لندن نگهداری می‌شود. در مقبره رامسس ششم نسخهٔ کاملی از جدیدترین و نادرترین این آثار (هر سه اثر) وجود دارد که کتاب مغاره‌ها** نامیده می‌شود.

کتاب ام - دوات

خدای خورشید سفر خود در جهان زیرین را در دوازده منزل انجام می‌دهد تا بار دیگر به عنوان خپری یا سرگین غلتان متولد شود. وی در آغاز سفر خود در افق غربی است و به رود ورنس نزدیک می‌شود تا حرکت خود را آغاز نماید. در یک مقدمه چکیدهٔ این اثر با

* Book of Gates

** Book of Caverns

تأکید بر قدرت جادویی آن فرموله شده است: «شناخت قدرت کسانی که در جهان زیرین هستند. شناخت اعمال آنها - شناخت آئین‌های مقدس برای رع، شناخت پوش نهفته، شناخت ساعت‌ها و خدایان، شناخت دروازه‌ها و راه‌هایی که خدایان بزرگ از آنها می‌گذرند، و شناخت آنها که نیرومنداند و آنها که از میان رفته‌اند.»

رع سفر خود را از منزل (یا ساعت) اول دوات آغاز می‌کند؛ وی به صورت خدایی قوچ سر در یک معبد نشان داده می‌شود و «جسم» نامیده می‌شود. این توصیف، صورت رع را در جهان زیرین برجسته می‌کند که سرانجام به خپری تبدیل خواهد شد. او در قایق خورشیدی خود سفر می‌کند، و خدمه او عبارتند از: دو خدای مذکر در پوزه کشتی به نام‌های «راه بازکن» و «ذهن»، یک خدای مؤنث به نام «بانوی قایق» که ملبس به شاخ گاو و قرص خورشید است، «هوروس دلباخته» با سری به شکل باز، و چهار خدا به نام‌های «گاو حقیقت»، «مراقب»، «اراده»، و «راهنمای قایق»، همراه با پاروهای هدایت‌کننده. در هر دو سمت رع گروه‌هایی از خدایان در مربع‌های جداگانه نشان داده شده‌اند - به عنوان مثال دو مجموعهٔ ثنایی بوزینه مشاهده می‌شوند که درها را برای رع می‌گشایند و هنگامی که وارد جهان زیرین می‌شود برای او آواز می‌خوانند، و نیز دوازده الههٔ مار که تاریکی را روشن می‌کنند.

رع به دومین ساعت شب می‌رسد، جایی که حقوق ارضی خدایان غلات منطقه ورنس را مقرر می‌دارد. در ساعت سوم رع در حالتی نشان داده می‌شود که با دادن «اراده» و «ذهن» - نیروی لازم برای تصمیم‌گیری و عمل - به اوزیریس او را دوباره زنده می‌کند. در قسمت سوم نقشمایه‌ای متمایز ظاهر می‌شود که به صورت گذرگاهی شیب‌دار با دو دروازهٔ باز است. مارهای نگهبانی وجود دارند که بعضی از آنها به قلمرو موجودات اسطوره‌ای تعلق دارند و دارای کلهٔ انسان و چهار پای کوتاه هستند، و یا آنکه دو بال و سه سر ماری دارند. اینکه این مارها به رع یا ملتزمان رکاب او آسیب نخواهند زد، در القاب جادویی آنها که حاکی از خودکفایی غذایی است تأیید می‌شود: «زنده با نفس دهان خودش» یا «زنده با صدای خدایانی که از راه حفاظت می‌کنند.» این گذرگاه از طریق ورودی سنتی «رو - ستانو» یا «دروازهٔ گذرگاه‌ها» به جهان زیرین می‌رود. از طریق این راه است که می‌توان به پیکر سوگر، یکی از خدایان گورستان ممفیس، و نیز قبر اوزیریس دست یافت.

در ساعت پنجم رع به مرحلهٔ مهمی از سفر خود رسیده است که سرشار از خیالات رستاخیز است. قایق خورشیدی به سمت پشته‌ای هدایت می‌شود که سری به نام «جسم

ایزیس که بر فراز شن سرزمین سوکر قرار دارد» از آن بیرون آمده است. رع از سمت پائین به درون این پشته کشیده می‌شود. چهار سر که از آنها شعله بیرون می‌آید از دروازه آن حفاظت می‌کنند. یک گلوله شنی بر پشت آکر، خدای دو سر و شیرمانند زمین است. از میان این گلوله شنی سوکر، با سری به شکل باز، ایستاده بر پشت یک افعی، با یک سر انسانی در یک طرف و سه سر مار در طرف دیگر بیرون آمده است. در این جا سوکر، تجلی پیکر رع در جهان زیرین و به شکل ابتدایی آن است و با عبور خورشید از فراز آن جان گرفته است. طناب یدک‌کش را یک سرگین غلتان نگه‌میدارد که روی پشته سوکر ایستاده و در نقاشی‌های ردیف بالا در حال بیرون آمدن از یک پشته بیابانی است. ایزیس و نفثیس به شکل دو پرندۀ شکاری در دو طرف پشته که نمادی از قبر اوزیریس است ایستاده‌اند. باز هم خدای خورشید با بیرون آمدن از این پشته — که «شب» نامیده می‌شود — در هیأت یک سرگین غلتان، بر مرگ غلبه می‌کند — نمایش بصری این باور عالمان الهیات مصری که زندگی و مرگ یک دور پیوسته‌اند، بدون آنکه یکی دیگری را واپس برانند. در این تصویر از پشته، خدای خورشید محصور در اوزیریس است، اما مقید به مرگ «دائم» نیست.

در ساعت ششم رع در قایق خود، در مقابل نماد نشسته خدای توت به صورت بوزینه‌ای که یک حواصل مقدس را در دست دارد توقف می‌کند. هدف توت پیدا کردن شهری برای خدایان در آن نواحی و برای پادشاهان مصر علیا و سفلی است. در این جا نیز یک افعی پنج‌سر دور بدن خپری پیچیده است — خدای خورشید تجلی او را به مثابه جسدی در جهان زیرین دیدار می‌کند. این موضوع احتمالاً عجیب و غریب به نظر می‌آید، و ذکر چند جمله از هم‌نهادی که پژوهشگر هلندی کریستن سن انجام داده است، شاید فرایندهای فکری مصریان درباره مرگ و زندگی را روشن سازد:

... همه چیزهایی که زندگی می‌کنند و می‌بالند نتیجه همکاری اجتناب‌ناپذیر و کاملاً رازآمیز عوامل ناهمگون‌اند... به نظر می‌رسد که زندگی و مرگ قطب‌هایی آشتی‌ناپذیرند: اما این دو به اتفاق یکدیگر زندگی جاودانه را تشکیل می‌دهند. هیچ یک از آنها بر دیگری غلبه ندارد؛ آنها جای خود را به یکدیگر می‌دهند، یا به صحیح‌ترین بیان، یکدیگر را تولید می‌کنند. زندگانی محض کلیتی از مرگ و زندگی است؛ در آن نیروهای متخاصم با یکدیگر آشتی کرده‌اند و استقلال فردی خود را کنار گذاشته‌اند... خورشید، هنگامی که غروب می‌کند نمی‌میرد، بلکه به سرچشمۀ پنهان زندگی خود می‌رسد. شدن یا وارد شدن، ماهیت خپری است...

اما هر خیزشی در درون مرگ و از آن آغاز می‌شود، و لذا مرگ نوعی زندگی بالقوه به نظر می‌رسد. تاریکی قلب روشنایی است؛ در آن است که خورشید قدرت برخاستن پیدا می‌کند... زندگی مطلق در قلمرو مرگ خانه دارد.^۱

در ساعت هفتم همچنان که رع بادیان می‌کشد، صحنه‌های خشنی اتفاق می‌افتد. خدایی به نام «جسم اوزیریس» در چنبره یک مار حفاظت می‌شود که در مقابلش خدایی کارد به دست با گوش‌هایی گربه‌سان دشمنان را گردن زده است، و خدایی دیگر به نام «تنبیه‌کننده» شورش‌گران را به بند کشیده است. مخالفان اوزیریس دستگیر و نابود شده‌اند. در مقابل رع، در قایق خورشیدی، صحنه سرنگونی دشمن قدیمی او آپوفیس دیده می‌شود. آپوفیس مار غول‌آسایی است که نماد نیروی نا-موجود است که سعی می‌کند خدای خورشید را ببلعد و لذا برای او تهدیدی دائمی بشمار می‌آید. به رغم آنکه آپوفیس نابود ناشدنی است، بر تصاویر موجود در دیوارهای مقابر سلطنتی سعی شده است با استفاده از جادو شکست‌خورده نشان داده شود به طوری که هرگاه در جوار خدای خورشید قرار می‌گیرد در حال شکست خوردن یا تسلیم شدن است. در این تصاویر طول این مار در حالت دراز کشیده ۲۴۰ متر است. سِرکِت، الهه عقرب، و خدایی به نام «هدایت‌کننده چاقوها» سر و دم آپوفیس را در دست دارند، و بدن او با استفاده از تیغه‌های چاقو قطعه‌قطعه شده است.

در ساعت هشتم رع یدک کشیده می‌شود، در حالی که نه نماد قدرتش به شکل عصاهایی با سر انسان پیشاپیش او هستند و بسته‌ای به عصاها وصل است که از آن چاقویی بیرون می‌آید. این نمادها دشمنان او را از بین می‌برند. در اطراف، مغاره‌های در داری است که خدایان گوناگون در لباس کتانی دیده می‌شوند. بعضی از این چهره‌ها به صورت مومیایی هستند؛ بعضی‌ها با سرهای انسانی نشسته‌اند؛ عده‌ای دیگر با سر یک گاو، بز، موش، موش مصری، تمساح یا اسب آبی؛ و بالاخره عده‌ای دیگر به شکل کبری هستند. آنها به صدای رع که از مقابل مغاره‌های آنها می‌گذرد، با صداهای مختلف از جمله صدای گربه‌نر، ساحل رودخانه‌ای که در طغیان نیل غرق می‌شود، یا آشیانه یک پرنده پاسخ می‌دهند. در ساعت نهم رع با دوازده کبرای آتشبار مواجه می‌شود که از

(۱) نقل شده به وسیله N. Rambova از اثر زیر:

A. Piankoff, 'Mythological papyrus: texts', in *Bollingen series XL*. 3 [pantheon Books 1975] pp. 29-30.

گره خدای خورشید که
به گونه‌ای نمادین، آپوفیس،
مار آشوب جهان زیرین را از
بین می‌برد. قبر تخت - آمون
(حدود ۱۲۹۰ ق م)،
دیرالمدینه، تیس غربی.



اوزیریس حفاظت می‌کنند و «در خون کسانی که کشته‌اند زندگی می‌کنند». وی همچنین از مقابل خدایان گذشته می‌گذرد که عصاهایی از شاخه نخل در دست دارند و مسئولیت نگهداری پیکرهایی از درختان و گیاهان را بر عهده دارند.

در ساعت دهم نمادهایی از رستاخیز، جاودانی رع در صبح‌گاهان ظاهر می‌شود. سرگین غلتان تخمی را حمل می‌کند که در افق شرقی، خودش از آن بیرون می‌آید، و دو قرص خورشید آماده‌اند تا به درون آسمان کشیده شوند. در مقابل قایق خورشیدی گروه مسلحی متشکل از دوازده خدا، امنیت رسیدن به افق شرقی را تضمین می‌کنند. رع خطاب به آنها می‌گوید: «با پیکان‌های خود آماده باشید، با نیزه‌های خود هدف بگیرید و تیرهای خود را رها کنید. دشمنان مرا که در تاریکی نزدیک دروازه کمین کرده‌اند مجازات کنید.» در ساعت یازدهم تصاویر از میان رفتن این دشمنان جهان زیرینی نشان داده می‌شود؛ در این قسمت مشاهده می‌کنیم که چگونه این دشمنان در چاه‌های آتش می‌سوزند، و روی هر یک از آنها الهه‌ای آتش می‌بارد. این دشمنان به صورت اسیران در بند، ارواح نابود شده، سایه‌ها و سرهای از تن جدا نشان داده شده‌اند. در ششمین چاه که از چاه‌های دیگر بزرگتر است، شورش‌گران وارونه آویزان شده‌اند. هوروس درباره این قتل‌عام بزرگ سخنرانی می‌کند: «شما، در چاه‌های آتش افتاده‌اید و راه نجاتی ندارید... چاقوی او (مؤنث) که هدایت‌کننده تیغه‌های چاقو است بر پیکر شما فرود

می‌آید؛ او شما را قطعه‌قطعه و قصابی می‌کند. شما هیچ‌گاه کسانی را که روی زمین زندگی می‌کنند نخواهید دید.»

اکنون خدای خورشید به ساعت دوازدهم و اوج سفر خود به جهان زیرین رسیده است. قایق خورشیدی به درون دم یک افعی غول‌آسا کشیده می‌شود، و در آنجا رع تجلی جهان زیرینی خود را کنار می‌گذارد، و به صورت خبری، یا سرگین‌غلطان از دهان مار بیرون می‌آید. رع در این هیات خود، بالای سر خدای هوا، شوکه بازوهایش جهان زیرین را می‌بندد آرام می‌گیرد. سپس سوار بر قایق روز از شرق بادبان می‌کشد تا «از میان ران‌های نوت بدرخشد.»

جدول پیشروی خدای خورشید در ام - دوات

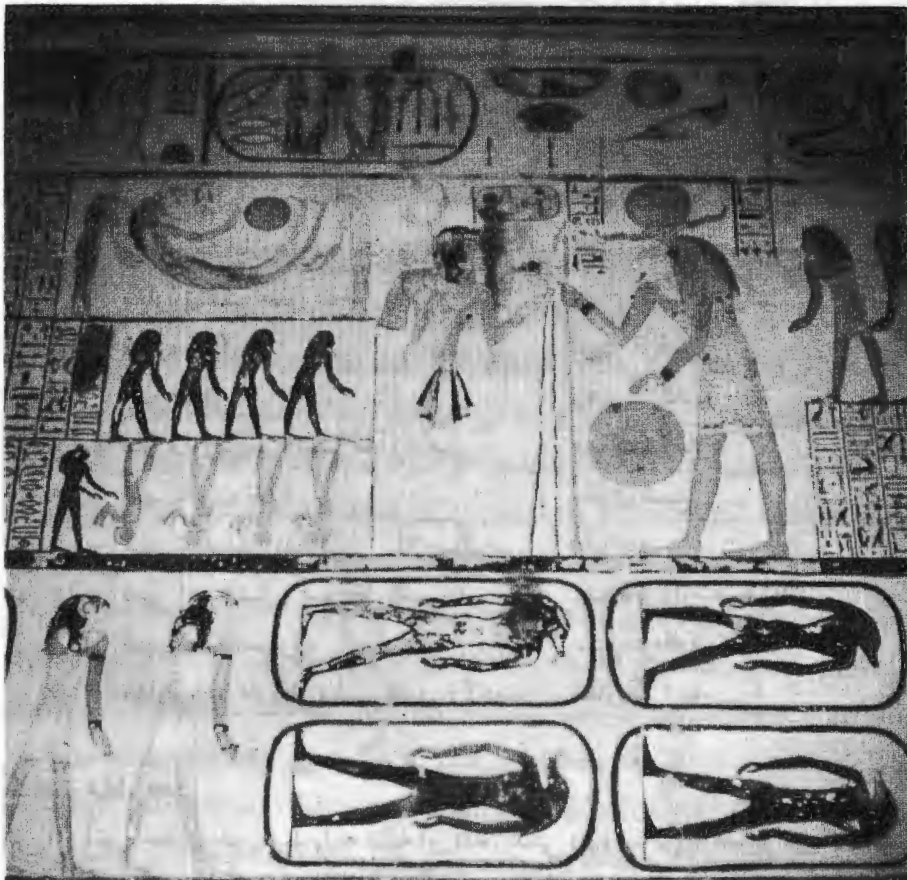
نام شهر/ منطقه جهان زیرین	نام الهه ساعت
۱ شهر بزرگ	زننده‌گردن دشمنان رع
۲ منطقه ورنس	خرد، نگهبان خدا
۳ منطقه خدایان غله، و آب اوزیریس	قطعه‌قطعه‌کننده ارواح
۴ مغاره زندگی صورت‌ها	دارای قدرت بزرگ
۵ مغاره سوکر	او در قایقش
۶ آب عمیق	رهبر کارکشته
۷ مغاره اوزیریس، شهر غار رازآمیز	دفع‌کننده مار
۸ شهر تابوت خدا	بانوی شب
۹ شهر تجلیات زندگانی	دلباخته
۱۰ شهر آب عمیق و سواحل شیب‌دار	زننده‌گردن شورشیان
۱۱ شهر جسدشماری	ستاره، دفع‌کننده شورشیان
۱۲ مغاره پایان تاریکی، شهر ظهور ولادت	نظاره‌گر زیبایی رع

کتاب مغاره‌ها

این اثر آخر، خدای خورشید را به مثابه آورنده زندگی و روشنایی به قلمرو تاریک جهان زیرین که به صورت یک سلسله مغاره توصیف شده است، ستایش می‌کند. این نقاشی‌ها رع را تصویر می‌کنند که در دوات پیش می‌رود، و مغاره‌های خدایان را روشن می‌کند؛ همچنین با جزئیاتی هولناک نشان می‌دهد که چگونه دشمنان و شورشیان مجازات

می‌شوند. این کنش متقابل، موفقیت و مجازات، کتاب مغاره‌ها را به یک تابلو روانشناختی تبدیل می‌کند. این کتاب به لحاظ تمرکزی که بر پاداش و مجازات دارد، از سایر آثار مربوط به جهان زیرین متمایز می‌گردد. روی هم رفته تأثیری که بر جای می‌گذارد به یاد داشتن مجازات. شدید دشمنان است، در جایی که شاید لازم باشد مزایای سفر رع برجسته شود.

در آغاز نشان داده می‌شود که رع عازم سفر به جهان زیرین است. او با یک سلسله بیضی مواجه می‌شود که حاوی چهره‌های خدایان مذکر و مؤنث‌اند. هر بیضی تابوتی است حاوی پیکری که رع می‌تواند در سفر خود به آن جان ببخشد. در نخستین مغاره،



تصویر رامسسی ششم در جهان زیرین در مقابل خدای خورشید قوچ - سر. خدایان در مقابرشان، و دشمنان شکست‌خورده که وارون آویزان شده‌اند دیده می‌شوند. دره پادشاهان، حدود ۱۱۵۰ ق م

رع دانش خود درباره نام‌های سرّی را نشان می‌دهد تا از طریق یکسان کردن آنها با خدایان محافظ، خطر و حمله را دفع کند. به عنوان مثال، بعضی اصطلاحاتی که خطاب به سه عقرب عظیم به کار می‌گیرد به این شرح است:

«ای بزدل، گزنده در مغاره‌ات باد - تسلیم شو و راه بگشای! من وارد غرب می‌شوم تا مایحتاج اوزیریس را تأمین کنم و مخالفان او را مجازات نمایم.

چهره ترسان در مغاره‌ات باد، ارواح مکان ویرانی را به آنها که در جهان زیرین هستند تسلیم کن.

محاصرکننده روستو برای فرمانروای دوات...»

نامیدن مار و بیان قدرت خودش به رع امکان می‌دهد که در مغاره پیشروی کند، و به خدایان در تابوت‌هایشان درود بفرستد. همچنان که مسیر او را دنبال می‌کنیم چشمان به نقاشی‌های ردیف پائین می‌افتد که زندانیان اسیر و دشمنان گردن‌زده عبور می‌کنند.

در مغاره دوم نیز مجازات ادامه پیدا می‌کند، و قلب بعضی دشمنان که وارون آویزان شده‌اند بیرون آورده شده و تکه‌پاره جلو پای آنها قرار گرفته است. در این جا خدای خورشید بعضی خدایان را در تابوت‌هایشان ملاقات می‌کند که سرهایشان به شکل نوعی موش و گربه‌ماهی است. این‌ها نمادهای اولیه‌ای هستند که هوروس از لتوئلیس و اوزیریس را تداعی می‌کنند. رع در مغاره سوم راه خود را به سوی آکر، خدای دو سر شیر مانند زمین می‌گشاید. زیر آن اوزیریس در حالی که نرینگی او به حالت نعوظ است نشان داده شده، و این خود نشانه‌ای از جان گرفتن دوباره او در پرتو نور رع است. در مغاره چهارم بامدیحه‌ای در وصف زیبایی و نیکوکاری خدای خورشید از استقبال می‌شود.

در مغاره پنجم رع شاهد انهدام کامل دشمنان خویش است. تعدادی دیگ پر از جسد‌های بی‌گردن وارون، سر، قلب، روح و سایه است. رع خطاب به دو الهه‌ای که کنار یکی از دیگ‌ها ایستاده‌اند برای آنکه اطمینان دهد که دشمنان بالقوه و گذشته نیز به همین ترتیب مجازات خواهند شد می‌گوید: «ای الهه‌های شعله نیرومند، استخوان‌ها را در آتش بگذارید و زیر دیگ‌ها شعله برافروزید، و ارواح، جسد‌ها، گوشت و سایه دشمنان مرا بسوزانید - نگاه کنید من از کنار شما می‌گذرم و دشمنانم را از بین می‌برم. شما در غارهای خود باقی خواهید ماند، آتش شما دیگ‌های مرا داغ خواهد کرد، ارواح شما نه این جا را ترک خواهند کرد و نه به ملتزمین رکاب من خواهند پیوست.» مغاره پنجم زیر سیطره دو چهره بلند و ایستاده است که ارتفاع آنها به اندازه سه ردیف نقاشی است. لذا خدای خورشید با «آن چهره‌ای که مخفی است»، تجسم نوت، الهه آسمان، که

قرص‌های خورشیدی و تصویری از رستاخیز او را احاطه کرده‌اند ملاقات خواهد کرد. همچنین با اوزیریس که نربنگی خود را به حالت نعوذ درآورده نیز برخورد خواهد کرد. اما اکنون رع وارد مغاره ششم شده است، جایی که دشمنانش در آن گردن زده می‌شوند. اکنون وقت آن است که این کشتار را پشت سر بگذارد، و تصویر سرگین غلتانی که قرص خورشید را می‌غلطاند در ردیف بالا که صحنه نهایی است آشکار می‌شود. این تغییر شکل به گونه‌ای صورت می‌گیرد که خدای خورشید در هیأت سرگین غلتان به سمت شرق حرکت می‌کند - اما مرش با تصویر رع در جهان زیرین آمیخته است، به طوری که ما شاهد ترکیبی از یک موجود خورشیدی هستیم که بدن یک سرگین غلتان و سر یک قوچ را دارد. اینک زمان ولادت دوباره فرا رسیده است و بنابراین می‌توان نماد خورشید را مشاهده کرد که مانند کودکی انگشت خود را می‌مکد و پای خود را بر روی قرص خورشید نهاده است که در حال بیرون آمدن از پشت کوه شرقی است.

کتاب دروازه‌ها

این اثر یکی از نمایشی‌ترین آثار ارائه شده در مقابر سلطنتی است، بخصوص نقش مایه تکرار شونده مار غول‌آسایی که ضمن نگهبانی از یکی از دروازه‌های دوات آتشیاری می‌کند. در یک مقدمه مشخص می‌شود که مکان آغاز سفر خدای خورشید به جهان زیرین در کوه‌های صحرای غربی است، و از آنجا رع از طریق دروازه‌ای که یک مار از آن حفاظت می‌کند وارد جهان زیرین می‌شود. رع تا شانه‌هایش موجودی انسان‌ریخت است، اما از آن به بالا سر یک قوچ و قرص خورشید مشاهده می‌شود. وی عصای اقتدار را در دست دارد. عنوان او «جسم رع» است که تجلی جسمانی او در جهان زیرین است. وی در قایق خورشیدی خود در یک مرقده ایستاده است که در محاصره یک مار با تعداد زیادی چنبر به نام «مهن» یا «محاصره‌کننده» است. همچنین در قایق او دو خصوصیت تجسم یافته از خدای خورشید، به هیأت چهره‌های انسانی مذکر نشان داده شده‌اند - در دماغه کشتی سیا یا «ذهن» / «فهم» قرار دارد، در حالی که هیکا یا «جادو» در کنار پاروهای هدایت‌کننده ایستاده است. قایق‌پایروسی شکل به وسیله چهار نفر از ساکنان جهان زیرین یدک کشیده می‌شود. این مضمون تداوم است که در سراسر کتاب دروازه‌ها وجود دارد، زیرا تصویر مرکزی سفر امن خدای خورشید در امتداد رودخانه دوات را نشان می‌دهد. نقاشی‌های ردیف بالا و پائین این امکان را فراهم می‌سازند که نگاهی به اعمالی بیفکنیم که در دو طرف ساحل انجام می‌گیرد. در منزل اول «جسم رع» در هیأت آتوم به دنبال او

روان است. آتوم خدای آفریننده هلیوپلیس است که بر نابود کردن دشمنانی که دمر روی زمین قرار گرفته‌اند یا در صفی از اسیران به بند کشیده حرکت می‌کنند نظارت می‌کند. گناه آنها اهانت به رع، شهادت دروغ و قتل است. آتوم خطاب به این گناهکاران چنین می‌گوید: «... من فرزندی هستم که از پدرم و پدری هستم که از فرزندم به دنیا آمده‌ام [یعنی آتوم و رع در حلقه پیوسته‌ای از نوشوندگی قرار دارند]. شما با طناب‌های محکم بسته شده‌اید... پیکرهای شما تکه‌تکه خواهد شد، روح شما ناموجود خواهد شد. شما رع را در سفرش به منطقه سری در تجلیات گوناگونش نخواهید دید. خود دروازه‌ها، مانند این یکی که رع از آن عبور می‌کند تا وارد منزل دوم شود کاملاً هنرمندانه ساخته شده‌اند، اما کاملاً محکم و دارای دو برج نفوذناپذیرند، و با چیزهایی موسوم به «خیخرو» تزئین شده‌اند که ظاهر آنها را به مجموعه هرم پله‌دار، متعلق به شاه جوئسر در ساکارا (حدود ۲۶۰۰ ق م) شبیه می‌کند. تله خدای مومیایی شده کنار دیوار خارجی این دروازه صف کشیده‌اند، و یک نگهبان مخصوص نیز در مقابل راه ورود و خروج میان برج‌ها ایستاده است. یک کبرای آتشبار بر فراز هر یک از برج‌های دروازه سر برافراشته است، و ماری که روی دم خود ایستاده است از زمین در امتداد ارتفاع دیوار و به همان اندازه بالا آمده و از در حفاظت می‌کند. نام هر یک از این موجودات آسمانی ذکر می‌شود، و لذا کافی است که خدای خورشید با استفاده از دانش سری خود فقط هویت آنها ذکر کند تا به سلامت به منطقه پشت دروازه برسد. در منزل دوم «جسم رع» به دوازده خدای جو که از یک دریاچه آتش بیرون آمده‌اند سلام می‌کند؛ این دریاچه آتش پرندگان را می‌ترساند، اما با استفاده از جادو به غلات لطمه‌ای نمی‌زند. قایق خدای خورشید در حال عبور از دیرکی تصور می‌شود که پایانه‌های آن کله گاو است و قایق زمین را به نمایش می‌گذارد، و این خود نشانه قدرت رع در مقابله با کلیه موانع از طریق تغییر دادن شکل خویش است. آتوم هنگامی که به ساحل می‌رسد، از پای درآوردن آپوفیس را که نومیدانه به دام افتاده است به همراهان خود واگذار می‌کند؛ آپوفیس، مار جهان زیرین و دشمن رع است که در اینجا سرنگون می‌شود.

خدای خورشید از دروازه سوم به درون کشیده می‌شود و وارد منطقه‌ای می‌شود که خدایان شغال و کبرا از دریاچه‌ها حفاظت می‌کنند. خدایان شغال، دریاچه حیات را از گزند ساکنان جهان زیرین حفظ می‌کنند، زیرا این دریاچه مقدس است و منحصرأ به خدای خورشید تعلق دارد. دریاچه کبراها از شعله‌ای حفاظت می‌کنند که با استفاده از آن دشمنان رع نابود می‌شوند. همچنین در این منطقه «جسم رع» از یک مار عظیم و

درهم پیچیده به نام هرهرت عبور می‌کند. این مار روی یک حفره قرار گرفته است و دو الهه در دو طرف آن هستند که «هوروس جهان زیرین» توصیف شده‌اند. وظیفه آنها بلعیدن هر چیزی است که هرهرت از خود بیرون می‌دهد یا به دنیا می‌آورد، و لذا این مار را بی‌آزار می‌کنند.

در منزل چهارم می‌توان مجموعه‌ای از دوازده خدا را بر ساحل مشاهده کرد که طناب بلندی را می‌کشند که مقدار زیادی از آن هنوز حلقه نشده است. وظیفه آنها اندازه‌گیری غلات و تقسیم مزارع در میان ساکنان جهان زیرین است. در این کتیبه‌ها عبارات کلی تحسین آمیزی وجود دارد که نشان می‌دهد این عمل به گونه‌ای رضایت‌بخش انجام گرفته است. در ساحل مقابل، خدای هوروس در حمایت همراهانش پشت سر شانزده چهره مذکر است که در این کتیبه‌ها بر اساس دریافت مصریان به چهار نژاد سنتی نوع بشر تقسیم شده‌اند: چهار انسان - اینها «گوسفندان رع» در دوات در مصر و در بیابان‌ها هستند، یعنی آن عنصر انحصاری نوع بشر که می‌توان او را مصری نامید؛ چهار خاورمیانه‌ای - اینها اهالی فلسطین و سوریه‌اند که گفته می‌شود الهه شیر شمالی ساخمت آنها را آفریده است؛ چهار نویانی - اینها اهالی یکجانشین و قبایل کوچنده مناطق جنوب مصر هستند که مرز طبیعی نخستین آبشار مصر در آسوان است؛ و چهار لیبیایی - قبایل صحرای غربی و کناره‌های مدیترانه در امتداد ساحل لیبی را نیز الهه ساخمت آفریده است.

«جسم رع» اکنون به دروازه پنجم کشیده می‌شود و بلافاصله وارد تالار اوزیریس می‌شود. خدای اوزیریس، فرمانروای دوات، بر تختی نشسته است و عصای سلطنتی و انخ را که نشانه زندگی است در دست دارد. در مقابل او بر شانه‌های یک خدای مومیایی شده یک جفت کفه ترازو است که از آن برای سنجیدن دل‌های کسانی استفاده می‌شود که خواهان زندگی در دوات هستند تا مشخص شود که زندگی زمینی آنها برای واگذاری این امتیاز به اندازه کافی پاک بوده است. در یک قایق پایروس شکل یک خوک به وسیله یک میمون از پای در آمده است که نماد تحقیر سث، دشمن اوزیریس است. خدای خورشید پس از پشت سر گذاشتن این تالار منزل پنجم، شاهد دور کردن آپوفیس است که به وسیله دوازده خدا حمل می‌شود. تعدادی سر انسان از پیکر آپوفیس بیرون آمده است که نشان‌دهنده قربانیان پیشین او است که رع آنها را زنده کرده است. آپوفیس موجودی «بدون چشم، بدون بینی، و بدون گوش توصیف شده است که با خروش نفس می‌کشد و با فریاد زندگی می‌کند» و این همه نشانه ناتوانی او در ویران کردن است. کمی

جلوتر، دوازده خدا طناب پیچ در پیچی را از دهان یک خدا به نام آخن بیرون می‌کشند، و هر یک از پیچ‌های این طناب نشان‌دهنده یکی از ساعت (زمان)‌های جهان زیرین است. «جسم رع» اکنون در منزل ششم است و به سمت دیرک‌هایی کشیده می‌شود که نوک آنها به سر شغال ختم می‌شود و دشمنان آماده گردن زده شدن به آنها بسته شده‌اند. در یک سمت ساحل، خدایان از خوشه‌های جو مراقبت می‌کنند و آنها را با داس درو می‌کنند تا برای خدای خورشید و اوزیریس غذا و آبجو تهیه کنند. پس از دروازه هفتم، خدایان طنابی را می‌کشند که از حلقه‌های آن چیزهایی شبیه به شلاق، کله انسان و بازو ستاره بیرون می‌آید. در این صحنه رمزهایی به افتخار رع آفریده می‌شود، اما کتیبه‌ها در مورد جزئیات آن چیزی نمی‌گویند.

در مقابل منزل نسبتاً آرام هفتم، منطقه‌ای که پس از دروازه هشتم قرار دارد، «جسم رع» را به شدیدترین فعالیت وادار می‌کند. وی در ساحل دوازده خدا را می‌بیند که شورایی تشکیل داده‌اند تا برای تله روح که پیکری به شکل پرنده و سر و دستی به شکل انسان دارند، در جزیره آتش غذا تهیه کنند. وی به شکل آتوم با پشت‌گرمی همراهان خود به تأمل درباره حوضی می‌پردازد که عده‌ای به صورت دمر در آن قرار گرفته‌اند. اینها خدایان آب هستند که با توفان اولیه پیوند دارند. رع به آنها قدرت حرکت، نفس کشیدن و شنا کردن می‌دهد، و لذا دیگر روی عنصری که قرار است تأثیری مساعد بر آن بگذارند بی‌حرکت برجای نمی‌مانند. در ساحل سمت مقابل، هوروس دشمنان اوزیریس را به سمت یک مار آتشبار هدایت می‌کند که از چنبرهای آن خدایان مومیایی بیرون می‌آیند. این دشمنان آداب و رسوم معبد خدا را آلوده کرده‌اند، و لذا هوروس از مار درخواست می‌کند «آرواره‌های خود را بگشاید، آتش به بیرون بفرستد... جسدهای آنها را بسوزاند، و روحشان را با شعله‌ها به آتش بکشد».

در منزل نهم «جسم رع» خدایانی را دنبال می‌کند که تورهایی را تاب می‌دهند و نیزه‌هایی آماده کرده‌اند تا آپوفیس را که سر راه خدای خورشید دراز کشیده است از میان بردارند. در ساحل، خدای خورشید تاج‌های مصر علیا و سفلا را می‌بیند، و بر پشت یک موجود خبررسان که به شکل شیر است، خدایی به نام «دو چهره او» را می‌بیند که سرهای هوروس و ست روی گردن او سوار شده است، و نماد وحدت صلح آمیز مصر شمالی و جنوبی، و اشاره به فقدان هرگونه خصومتی میان این دو دشمن سنتی است. پس از دروازه دهم «جسم رع» به مراسم دیگری می‌پیوندد که در آن قایق دیگری سفر می‌کند و چهره یک خدای مذکر را حمل می‌کند. این چهره، موسوم به «چهره

قرص» یکی از اجزاء خود خدای خورشید در سفر به ولادت دوباره است. در ساحل، مار آپوفیس به گونه‌ای تماشایی به زنجیر کشیده شده است. سِرکت، الههٔ عقرب، که بدن خود را در امتداد زنجیر دراز کرده است سر او را در دست دارد. شاتزده خدایی که بر پشت این مار ایستاده‌اند و زنجیر را در دست دارند، با مشت گرانی که از زمین بیرون آمده است حمایت می‌شوند - نباید به این موجود شرور هیچ فرصتی داده شود. اوزیریس در انتهای دم آپوفیس ایستاده است، و در مقابل او بدنی پیچ و تاب خورده چهار بچه مار زنجیر شده را نشان می‌دهد. پنج چهرهٔ دیگر نیز در انتهای چنبر مار از خدای خورشید حفاظت می‌کنند که عبارتند از خدای گب و فرزندان هوروس.

در منزل یازدهم - علاوه بر سرنگونی و به بند کشیده شدن نمادین آپوفیس - چهار بوزینه، رسیدن رع به افق شرقی را اعلام می‌کنند. منزل نهایی و دوازدهم، چرخهٔ همیشگی ولادت خدای خورشید را خلاصه می‌کند. خدای نو از آب اولیه خود قایقی بیرون می‌آورد که خدای خورشید در هیأت خپری (سرگین غلتان) و قرص خورشید در آن سفر می‌کند. الههٔ آسمان در حالی که بدن خود را بر فراز نو خم کرده و پاها را بر سر اوزیریس گذاشته است، دوات را نشان می‌دهد. به منظور تأکید بر پایان موفقیت‌آمیز سفر خدای خورشید، یک قرص خورشید، درست در نقطه‌ای که قرار است رع صبحگاهان طلوع کند از میان صحرا بیرون می‌آید.

سه اثر مذهبی تودرتویی که هم‌اینک بررسی شدند غالباً در وهلهٔ اول برای بینندگان امروزی بغرنج‌اند. می‌توان آنها را معجونی از کتیبه‌های آشفته و فهرست پایان‌ناپذیری از اسامی بشمار آورد. اما یقیناً می‌توان گفت که سفر بدون مانع و رادع خدای خورشید در دوات یکی از سنگ بناهای باور مصریان بوده است. در فراسوی مجازات دشمنان، از میان بردن آپوفیس، خدایان مومیایی شده و خدایان دیگری که در تابوت‌ها خفته‌اند، قلمرو زندگی قرار دارد. دوات منطقهٔ ناامیدی نیست، و باور مصریان باستان در این مورد محتوای سطور شعری زیر را منعکس نمی‌کند:

این سرزمینِ مردگان است

این سرزمینِ کاکتوس است

در این جا تندیس‌های سنگی بر پا می‌شوند

و در سوسوی ستاره‌ای که رنگ می‌بازد

لابه‌های دستان انسان مرده‌ای را می‌شنوند

(از تی. اس. الیوت، انسان توخالی)

[در مصر باستان] این احساسات تیره مردود شمرده می‌شود، زیرا در دوات دو خدای بزرگ درهم می‌آمیزند - رع به اوزیریس تبدیل می‌شود و اوزیریس به رع. خدای جهان زیرین شکل گذشته خدای خورشید است که خورشید بار دیگر از آن متولد می‌شود. در افسون هفدهم از کتاب مردگان، عبارت و یادداشت توضیحی زیر به چشم می‌خورد:

«من دیروزم، من فردا هستم

این به چه معنا است؟

اوزیریس دیروز است و رع فردا است.»

عبور «جسم رع» از دوات، فرایندی از نیرو بخشیدن خدای خورشید به خپری برای ولادتی تازه است. زندگی و مرگ یک پیوستارند که هر یک جاودانه دیگری را تولید می‌کنند.

جدول سفر خدای خورشید براساس کتاب دروازه‌ها

نام دروازه	مار محافظ	منازل
اوکه نامش نهفته است (اوزیریس)	نگهبان صحرا	۱
عصاره آتش	پوشاننده	۲
بانوی تغذیه	گزنده	۳
اهل عمل	آتش چهره	۴
بانوی استمرار	چشم آتش	۵
تخت الهه	پراننده چشم	۶
براق	پنهان از چشم	۷
سرخ - داغ	آتش چهره	۸
سر مست از احترام	زمین - عاج	۹
مقدس	بافه بند	۱۰
پوشیده از دسترس	شاخه فرعی	۱۱
نثار قدرت	طلوع‌کننده و پوشاننده	۱۲



از تاریخ به افسانه

شخصیت‌هایی که در این فصل از آنها بحث می‌شود، پس از مرگ به موضوع یک آئین یا یک قصه تبدیل شدند، و به این ترتیب از عرصه تاریخ به قلمرو افسانه راه یافتند. با استفاده از باستانشناسی می‌توان ثابت کرد که هر یک از آنها در عالم واقع وجود داشته‌اند.

ایمهوتپ

ایمهوتپ معمار مجتمع هرم شاه جوسر (۲۶۱۱-۲۶۳۰ ق م) در ساکارا بود. بنایی که به لحاظ عظمت طرح بی نظیر است و نخستین بنای سنگی غول‌آسایی است که ساخته شده است. این هرم دارای پلکان عظیمی است که برای صعود پادشاه به آسمان در نظر گرفته شده است، در حالی که ساختمان‌های اطراف در اصل معبدی برای پرستش دربار و کلاه‌فرنگی‌ها و زیارتگاه‌هایی برای گرامیداشت ابدی جشن‌های پنجاهمین سالگرد سلطنت جوسر بوده است. نیمتنه‌ای از سنگ آهک که متعلق به یک مجسمه از دست رفته شاه جوسر است (در یادمان‌هایش نت جری- خِت نامیده می‌شد) نام و عناوین ایمهوتپ را حفظ کرده است:

مهردار شاه مصر علیا، کسی که در جوار سر پادشاه جای دارد [یعنی، وزیر]،
گرداننده عمارت بزرگ، نماینده دربار، کاهن اعظم هلیوپلیس، ایمهوتپ، نجار و
پیکرتراش...

از ظروف سنگی کشف شده در دهلیزهایی واقع در ۳۰ متری زیر هرم می‌توانیم عنوان «کاهن اعظم قاری» را نیز بر عناوین فوق اضافه کنیم. بنابراین، عالی‌ترین مناصب مذهبی و دنیوی دستگاه دیوانی مصر به ایمهوتپ تعلق داشت.

علاوه بر مجتمع هرم، ایمهوتپ معمار پرستشگاه خدای خورشید در هلیوپلیس نیز



(بالا) هرم پله‌دار در ساکارا، ساخته شده به دست
ایمهوتپ «تاریخی» برای فرعون جوسر، حدود
۲۶۰۰ ق م.



(راست) پیکره نشسته ایمهوتپ، به عنوان تجسم
خرد کتابت. اواخر دوره برنز

بود. این پرستشگاه را جوسر تقدیم کرده بود، و امروز فقط قطعاتی از نقوش برجسته آن باقی مانده است که کیفیتی عالی دارد. نام او بر دیوار حصار هرم ناتمام شاه سخیمخت (۲۶۰۳-۲۶۱۱ ق م)، جانشین جوسر نیز بر جای مانده است. این دیوار نوشته، آخرین گواه تاریخی وجود ایمهوتپ است، و لذا می‌توانیم چنین فرض کنیم که وی در حدود ۴۶۰۰ سال قبل درگذشته است.

اشتهار او به عنوان یک معمار مجرب باعث شد که کاتبان مصری او را در مقام برجسته‌ترین شخصیت حرفه خویش بپذیرند. وی به عنوان متبع الهام فکری مورد احترام قرار گرفت، و شماری ضرب‌المثل اخلاقی نیز به نام او به پاپیروس انتقال یافت. یکی از این منابع قطعه‌ای معروف به آواز هارپر است که در پاپیروس هاریس ۵۰۰ در موزه بریتانیا بر جای مانده است، این قطعه که قدری بدبینانه و قدری لذت‌جویانه است به شرح زیر است:

من کلمات ایمهوتپ و هورددف [یکی از فرزندان شاه خوفو] را شنیده‌ام که ضرب‌المثل‌های او غالباً نقل می‌شود - و اکنون وضع یادمان‌های آنها چگونه است؟ دیوارهای آنها فرو ریخته و خانه‌هایشان از بین رفته است - چنانکه گویی هرگز وجود نداشته‌اند.

اگر آن‌طور که در مقدمه این آواز آمده است، در دوره پادشاهی به نام ایتیف تصنیف شده باشد، پس مقبره ایمهوتپ می‌بایست در سال ۲۰۰۰ ق م ویران یا گم شده باشد. اما به شهادت سندی دیگر که باز هم در موزه بریتانیا است، نام او در نوشته‌هایش بر جای ماند. هدف این سند ستایش از کتاب حرفه‌ای است، و این کار را با اشاراتی معقول انجام می‌دهد تا نامیرایی ادبیات را نشان دهد:

یک کتاب از خانه یک استاد معمار یا مقبره‌ای در صحرای غربی ارزشمندتر است... آیا امروز کسی مانند هورددف وجود دارد؟ آیا کسی دیگر مانند ایمهوتپ وجود دارد؟... آن انسان‌های خردمندی که آینده را پیشگویی کردند... شاید آنها بروند و نامشان از خاطرها زدوده شود - اما نوشته‌هایشان آنها را زنده نگه‌میدارد.

در یک مقطع، در جریان چرخشی که در دیدگاه روانشناختی مصریان در مورد منزلت ایمهوتپ پدید آمد، با انتساب ولادت او به مداخله مستقیم یکی از خدایان بزرگ، نقش او به عنوان یک شخصیت فرزانه ارتقا داده شد. ایمهوتپ به «پسر پناه»، خدای آفریننده ممفیس تبدیل شد؛ ماهیت خدای ممفیس به عنوان یک خدای افزارمند، بخصوص برای

پذیرفتن نقش پدر کسی که به مهارت در پیکرتراشی معروف بود تناسب داشت. از دوره سایت (سلسله بیست و چهارم) به بعد، شواهد فراوان حکایت از یک کیش نیرومند می‌کند که حول ایمهوتپ، فرزند پتاه، در ممفیس و ساکارا شکل گرفته است. صدها پیکره برنزی، او را در شمایل‌های نشان می‌دهند که هوشمندانه بر خرد او و والدین آسمانی‌اش تأکید دارند. او در حالی که طوماری از پایروس را روی زانوهایش قرار داده، عرق‌چینی بر سر دارد، و دامن بلندی پوشیده است نشان داده می‌شود. می‌توانیم پایروس را نشانه سرچشمه‌های معرفت تعبیر کنیم که به وسیله کاتبان در «خانه زندگانی» نگهداری شده است. عرق‌چین ایمهوتپ او را با پتاه یگانه می‌کند، و جامه‌کنانی روحانی او، نمادی از خلوص مذهبی او است.

معبد اصلی او در ساکارای شمالی بود، و یک نیایشگاه فرعی نیز در ممفیس، واقع در جنوب غربی معبد اصلی پتاه داشت. اما در دوران بطلمیوسی، پرستش او در سمت جنوب و در تبس گسترش یافت، و به منظور پرستش او در معبد پتاه در کارناک، اقداماتی انجام گرفت. در دوران حکومت امپراتور روم تیرئوس، مدیحه‌استادانه‌ای برای ایمهوتپ، بر چهارمین دروازه مقابل معبد او کنده شد. وی در کنار آمن‌هوتپ فرزند هاپو، شخصیت خداگونه‌ای که «گرداننده کلیه کارهای سلطنت» بود، و در دوران فرعون آمن‌هوتپ سوم (۱۳۶۵-۱۴۰۳ ق م) زندگی می‌کرد، در تبس گرامی داشته می‌شد. در معبد دیرالمدینه، واقع در تبس غربی، ایمهوتپ، با مادر اسطوره‌ای خود خیره‌دوانخ، در هیأت الهه هاتور، تصویر شده است. به منظور تکمیل تثلیث مقدسی که بسیار مورد علاقه مصریان بود، همسری نیز به او داده شده است که «خواهر خدا» یا رُپِت - نَفَرِت نامیده می‌شود.

به موازات گسترش پرستش او، نقش او به عنوان یک طیب عالی‌مقام به راحتی با اسکله‌پاس یونانی هم هویت می‌شود. این جنبه از شخصیت او بخصوص در نیایشگاه بطلمیوسی او در تبس غربی، واقع در سکوی فوقانی معبد ملکه هاتشپ‌سوت در دیرالبحری برجسته است؛ همین‌طور در معبد هاتور در دندرا، جایی که یک مدیحه مهم خطاب به ایمهوتپ، او را تلویحاً با آسایشگاه بیماران مرتبط می‌کند. در جاهای دیگر نیز شاهدکوشش‌هایی برای ارتقاء او به مقام خدایی هستیم، از جمله در شهری واقع در دلتا که با بسطی شبیه به ارتقاء منزلت مریم باکره توسط الهیون پیشین، خیره‌دوانخ، مادر ایمهوتپ، فرزند یک خدا شمرده می‌شود، خدای مزبور با نیجِدِت قوچ - خدای مِندِس است. کیش ایمهوتپ مورد توجه خاص زوج‌هایی قرار گرفت که مشتاق داشتن پسر بودند.

یک نمونه خوب در مورد قوای تولید مثل او بر لوح یادبودی کنده شده است که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و شاید اندوهناک‌ترین لوح موجود باشد. این لوحه زندگینامه خودنوشت زنی به نام تایم هوتپ است که در سال ۷۳ ق م در دوران حکومت بطلمیوس هفتم، ثوس دیونیسوس، به دنیا آمده است. وی در سن چهارده سالگی با پشرن پتاه، کاهن اعظم پتاه در ممفیس ازدواج کرده است. سه بار آستن شده و دختر به دنیا آورده است. تایم هوتپ و پشرن پتاه، به اتفاق یکدیگر در پیشگاه ایمهوتپ فرزند پتاه به نیایش پرداختند تا پسری به آنها عطا کند. ایمهوتپ در یک رؤیا یا مکاشفه بر پشرن پتاه ظاهر شد و به او پیشنهاد داد: تزئین کامل عبادت‌گاه او در انخ-تاوی (گورستان ممفیس، جایی که ایمهوتپ دفن شده بود) در مقابل یک فرزند پسر. به دنبال این واقعه، پشرن پتاه، سفارش داد پیکره‌ای از طلا بسازند و آن را به عبادت‌گاه ایمهوتپ تقدیم کرد. در نتیجه تایم هوتپ آستن شد و این بار فرزندی که در شکم داشت پسر بود. در جشن ایمهوتپ در سال ۴۶ ق م، تایم هوتپ، پسری به نام پدی‌باست به دنیا آورد. اما دوران مادری او کوتاه بود، زیرا در سال ۴۲ ق م هنگامی که سی‌ساله بود درگذشت. بقیه مطالب این لوحه، سوگواری پرشوری درباره اجتناب‌ناپذیری مرگ است. به رغم این واقعیت، مداخله مثبت ایمهوتپ، زندگی این زوج را دگرگون کرده بود. همین مداخله ایمهوتپ فرزند پتاه، به عنوان حلال مشکلات انسان‌ها، و غالباً مشکلات درمانی آنها بود که محبوبیت کیش او را در دوره حکومت رومی تضمین کرد.

فرمانده جبهه یوتی

در نتیجه جنگ‌های توت موسیس سوم (۱۴۳۹-۱۴۹۰ ق م) اقتدار مصر بر قلمرو پهناوری که از سودان تا سوریه گسترش می‌یافت سایه افکند، و این اقتدار هم از طریق اشغال نظامی و هم با استفاده از تاکتیک‌های تجاری مناسب به دست آمد. بخصوص نبرد او علیه یک کنفدراسیون خاورمیانه‌ای در مقابل شهر کنعانی میجدو، و محاصره هفت‌ماهه این شهر به گردن زدن ۳۳۰ شاهزاده دشمن منجر گردید. اما فرعون همچنان ناگزیر بود قدرت نظامی خود را در مدیترانه به نمایش بگذارد، و مرتباً نظامیان سوری را تنبیه کند. گاهی اوقات درباره نظامیان تحت فرمان او نیز اطلاعاتی درج شده است، مانند آمین‌هاب که در شکارگاهی در نزدیکی فرات فیلی را که جان پادشاه را تهدید می‌کرد از پای درآورد.

به همین ترتیب، می‌توان گمان زد که فرمانده پادگان، جبهه یوتی، یکی از جنگجویان

معروف ستاد ارتش فرعون بوده است. کتیبه‌های به دست آمده از مقبره او در تبس، تصویری از منزلت تاریخی او را به دست می‌دهد:

ملازم پادشاه در سرزمین‌های بیگانه... نظارت‌کننده بر کشورهای شمالی...
پرکننده انبارها از سنگ لاجورد، نقره و طلا.

بر این اساس، دوران فرمانروایی او در خاورمیانه، مقارن با ایامی بود که مصر در اوج حاکمیت و کنترل بر ثروت‌های بیگانه بسر می‌برد - سنگ لاجورد از طریق مسیرهای تجاری از افغانستان وارد می‌شد، و نقره از معادن آناتولی. معروفیت او پس از مرگ باعث شد که وی به قهرمان یک سلسله ماجرا در دوران فتوحات توت موسیس سوم تبدیل شود، اما این ماجراها به احتمال زیاد افسانه‌ای است.

منبع این قصه یک پاپیروس بازمانده از دوران رامسس است که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، و دست‌کم متعلق به ۱۵۰ سال پس از مرگ جهه‌یوتی است.

صحنه مورد بحث به محاصره بندر ژویه، واقع در ساحل فلسطین، توسط مصری‌ها مربوط می‌شود. جهه‌یوتی با شاهزاده ژویه جلسه‌ای ترتیب داده و وانمود می‌کند که قصد خیانت دارد، و می‌خواهد همراه با همسر و فرزندانش به اردوی دشمن بپیوندد. شاهزاده ژویه از جهه‌یوتی می‌خواهد که برای اثبات صداقت خود، میله نماد اقتدار توت موسیس سوم را که در خیمه فرماندهی عالی مصر نگهداری می‌شد به او نشان دهد. جهه‌یوتی این میله را می‌آورد، اما با آن ضربه‌ای بیهوش‌کننده بر فرق شاهزاده ژویه می‌زند، و سپس او را به زنجیر می‌کشد. حيله‌ای که جهه‌یوتی به کار می‌گیرد شباهت زیادی با قصه علی بابا و چهل دزد بغداد دارد. جهه‌یوتی ترتیبی می‌دهد که ۲۰۰ سرباز در غل و زنجیر، در سبدهای در بسته به وسیله ۵۰۰ سرباز دیگر حمل شوند. وظیفه آنها این است که وارد ژویه شوند، و ساکنان آن را به زنجیر بکشند. جهه‌یوتی ترتیبی می‌دهد که اطلاعات غلطی به قاصد شاهزاده ژویه داده شود، مبنی بر آنکه نیروهای شاهزاده، جهه‌یوتی و خانواده او را دستگیر کرده‌اند، و این دوست سبد بخشی از باج و خراج متصرفی است که باید به شهر انتقال داده شود. این پیام به شاهزاده خانم ژویه می‌رسد و او دستور می‌دهد که دروازه‌های شهر را بکشایند، و این دوست سبد را وارد کنند. به این ترتیب، نیروهای مصری ژویه را تصرف می‌کنند، و اهالی این شهر را به زنجیر می‌کشند. در پایان این پاپیروس، از نامه‌ای سخن می‌رود که جهه‌یوتی به توت موسیس سوم می‌نویسد، و ضمن اعلام خبر پیروزی به او اطلاع می‌دهد که معبد آمون - رع پر از برده خواهد شد.

رامسس دوم و شاهزاده خانم حیتی

از دلتای نیل تا نویا، معابد، پیکره‌ها، و لوحه‌هایی است که به شما اجازه نمی‌دهد فراموش کنید که مصر زمانی تحت فرمان رامسس دوم (۱۲۲۴-۱۲۹۰ ق م) بوده است. اقامتگاه او در دلتا چنان تزئین شده بود که مدیحه‌ها را الهام می‌بخشید:

آفتاب در محدوده‌های آن طالع می‌شود و غروب می‌کند. غرب آن معبد آمون است، و جنوب آن معبد ست، الهه آستارته در شرق آن می‌درخشد و الهه واجت در شمال آن پدیدار می‌شود.

بر دیوارها و دروازه‌های اغلب معابد او می‌توان تصاویر و هیروگلیف‌هایی را مشاهده کرد که روایت رسمی نبرد فرعون با حیتی‌ها در کادش، واقع بر ساحل رود اورژنیس را در ساحل ۱۲۸۵ ق م بازگو می‌کند. اما به رغم انبوه تبلیغاتی که قدرت و قابلیت او را ستایش می‌کند، روشن است که قصد او مبنی بر بیرون راندن حیتی‌ها از سوریه و شمال لبنان به شکست انجامیده است. پس از طی یک دوران جنگ سرد، مصریان و حیتی‌ها یک پیمان عدم تجاوز امضاء کردند که در سال ۱۲۶۹ ق م رسماً به نام خدایان هر دو دولت مهر شد. سیزده سال بعد، در لوحه یادبودی در کارناک، إلفانتین و ابوسیمبل، ازدواجی بین المللی را میان رامسس دوم و دختر شاهزاده بزرگ حیتی اعلام می‌کنند. این دو دشمن قدیمی، اکنون به واسطه یک پیمان قانونی و یک ازدواج دیپلماتیک، به طور کامل با یکدیگر آشتی کرده‌اند. بنا به گزارش مصریان، شاهزاده بزرگ حیتی، وقوع خشکسالی در کشور خود را به نفوذ رامسس دوم بر خدای توفان حیتی نسبت می‌دهد، و تصمیم می‌گیرد دختر خود را همراه با خراجی نامحدود به مصر بفرستد. فرعون نزد خدای ست شفاعت می‌کند که در طول سفر شاهزاده خانم توفان‌ها را از آسمان براند. هنگامی که این شاهزاده خانم وارد مصر می‌شود، رامسس دوم از زیبایی او شگفت‌زده می‌شود. رامسس اعلام می‌کند که او از منزلت «همسر پادشاه یا مت - نفرو - رع» برخوردار است. به نظر می‌رسد که یک شاهزاده خانم حیتی دیگر نیز وارد مصر شده و او هم به همسری رامسس دوم درآمده است. شاهزاده خانم بزرگ حیتی روزهای پایان عمر خود را در حرم سلطنتی در ایالت قیوم بسر برد.

پس از گذشت یک هزار سال از این ازدواج تاریخی، می‌توانیم از طریق یک لوح یادبود بطلمیوسی که در موزه لوور نگهداری می‌شود، گذر رامسس دوم و ملکه مت - نفرو - رع را به قلمرو افسانه دنبال کنیم. این لوحه در عبادت‌گاهی در نزدیکی معبد خونسو در کارناک که اکنون از بین رفته است کشف شد، و از جعلیات کاهنانی بود که واقعیت‌های

از تاریخ به افسانه

سر و شانه‌های فرعون رامسس دوم
(۱۲۲۴-۱۲۹۰ ق م) که وحدتش با
حیتی‌ها، با یک ازدواج دیپلماتیک
تحکیم شد.



تاریخی مربوط به شاهزاده خانم حیتی را می‌دانستند، و حتی عناصری از نام مصری او را نیز به خاطر داشتند. به نظر می‌رسد که تدوین این لوح یادبود هدفی دوگانه را دنبال می‌کرده است: تأکید بر نظم سلسله مراتبی دو صورت از خدای خونسو، و با توجه به فتح مصر به دست ایرانیان و یونانیان در دوران اخیر، پرداختن به نوعی ملی‌گرایی هوشمندانه، از طریق صحنه‌سازی قصه در دوران رامسس دوم، هنگامی که یک فرعون مصری بومی بر کشور حکومت می‌کرد.

این لوحه با ترکیبی از عناوین تشریفاتی رامسس دوم و توت موسیس چهارم آغاز می‌شود. سپس گفته می‌شود که رامسس دوم در منطقه‌ای واقع در فرات علیا به نام نهارین است. به لحاظ تاریخی، رامسس دوم هیچ‌گاه موفق نشد دستاوردهای توت موسیس اول و توت موسیس سوم را که لوحه‌هایی در سواحل فرات بر جای گذاشتند تکرار کند، زیرا حیتی‌ها در نبرد کادش در شمال سوریه، جاه‌طلبی‌های او را سرکوب

کردند. به هر روی، در این لوح یادبود، رامسس دوم خراجی دریافت می‌کند که از فلزات قیمتی، سنگ لاجورد، فیروزه و الوار ارزشمند تشکیل می‌شود. شاهزادهٔ بختان دختر خود را در رأس این خراج قرار می‌دهد. مکان بختان می‌تواند کاملاً تخیلی باشد، اما شواهد و ادلهٔ موجود حکایت از آن می‌کند که این محل همان باختر یا است. رامسس دوم اسیر زیبایی او می‌شود و عنوان «همسر بزرگ دربار، نفرو - رع» را به او اعطا می‌کند.

مدتی بعد، هنگامی که رامسس دوم در تبس مشغول برگزاری «جشن زیبایی دره» به افتخار آمون - رع است، فرستاده‌ای از بختان وارد می‌شود که حامل هدایایی برای ملکه نفرو - رع است. وی همچنین حامل اخبار بدی دربارهٔ خواهر جواتر ملکه و بیماری شدید او است. نام خواهر ملکه بتترش است که بخشی از آن مصری و بخشی کنعانی است، و به معنی «دختر شادمانی» است. این نام شبیه به نام واقعی دختر - همسر رامسس دوم، بینت آنت است.

رامسس دوم کلیهٔ محققان خانهٔ زندگانی و اعضای کاخ را فرا می‌خواند و مجلسی از کلیهٔ دانشمندان، طبیبان، و جادوگران تشکیل می‌دهد. کاتب دربار که جیه‌یوتی - ام - هب نام دارد انتخاب می‌شود تا به بختان برود و دربارهٔ بیماری شاهزاده خانم بتترش به تفحص بپردازد. (پزشکان مصری در شرق نزدیک باستان معروفیت زیادی داشتند - در واقع مدت کوتاهی پیش از تنظیم این لوح، در دورهٔ سلطهٔ ایرانیان بر مصر، پزشک ارشد مصری واجاهورشن، در دربار داریوش اول در ایران روزگار می‌گذراند.) جیه‌یوتی - ام - هب تشخیص داد که بتترش به تسخیر ارواح دشمن درآمده است و فقط یک خدا می‌تواند با این ارواح مقابله کند. بختان مکانی چنان دور دست است که تقریباً سه سال پس از رسیدن اخبار بیماری شاهزاده خانم بتترش به رامسس دوم، تقاضای کمک آسمانی به او می‌رسد.

در این مقطع، رامسس با خدای خونسو، فرزند آمون - رع و موت، مشورت می‌کند و از او می‌خواهد که برای بتترش کاری بکند. نخستین و ارشدترین صورت خونسو، «خونسو، در تبس نفر - هوتپ» است. اما کاهنان مطالب را دستکاری می‌کنند، به نحوی که پاسخ درخواست رامسس از تجلی خاصی از این خدا به نام «خونسو - اجراکنندهٔ طرح‌ها» می‌رسد که مهارتش در دفع «شیاطین بیماری» است. از تمایلات آئینی (تکان دادن سر) پیکرهٔ خدا چنین برمی‌آید که تصمیم گرفته شده است «خونسو - انجام‌دهندهٔ طرح‌ها»، همراه با طلسمات جادویی خونسوی ارشد، در یک کشتی جنگی بزرگ، با اسب و ارابه به بختان فرستاده شود. هنگامی که این خدا هفده ماه بعد به بختان می‌رسد،

از این قدرت برخوردار است که بیمار را بلافاصله شفا دهد، و شاهزاده خانم کاملاً بهبود می‌یابد. روح عمده‌ای که باعث بیماری او شده بود، به برتری خونسو اعتراف می‌کند، و شگفت آنکه این خدا را ترغیب می‌کند که شاهزاده بختان را وادارد تا به افتخار این روح یک روز را جشن اعلام کند.

سپس شاهزاده بختان بی‌میلی خود را نسبت به اینکه پیکره خدا کشور را ترک کند نشان می‌دهد، و او را به مدت سه سال و نه ماه در کشور نگه می‌دارد. اما روزی خواب می‌بیند که این خدا به هیأت یک شاهین طلایی از معبدش بیرون می‌آید و بر او ظاهر می‌شود، و سپس در آسمان به سمت مصر اوج می‌گیرد. شاهزاده متوجه اشتباه خود می‌شود و پیکره را با خراجی هنگفت به تبس باز می‌گرداند. «خونسو - اجراکننده طرح‌ها» پس از ورود به تبس، هدایایی را که از بختان آورده است به «خونسو، در تب نفر هوتپ» که ارشد است تقدیم می‌کند - به استثنای چند قلم که کاهن او به عنوان حق‌العمل این سفر دشوار برای خود برمی‌دارد.



حکایت‌های تخیلی

داستان‌هایی که در این بخش انتخاب شده‌اند نشان می‌دهند که چگونه کاتبان از شگفتی‌های جادو، مکان‌های عجیب و غریب، و ماجراهای خارق‌العاده به مثابه ابزاری عالی بهره گرفته‌اند تا گریز از زندگی روزمره را سازماندهی کنند. گرچه محتوای این پاپيروس‌ها میراث ارزشمند ادبیات مصر باستان است، منشاء آنها در گنجینه قصه‌گویان نهفته است. سنت‌های شفاهی سرچشمه این آثار، سرگرمی و یارسانه روستائیان مصری بوده است. شاید کاتبان با انجام کارهای ویرایشی این قصه‌ها را پرداخته‌تر کرده باشند، اما هیچ‌گاه منابع حقیر آنها را نکوهش نکرده‌اند. وزیر پناه هوتپ، نویسنده یک کتاب امثال و حکم با عنوان *اندرز پناه هوتپ*، در حدود سال ۲۴۰۰ ق م می‌نویسد: «هنر خوب سخن راندن یقیناً هنر نادری است، اما این گفته نافی کشف آن از دهان زنی نیست که سنگ آسیای دستی را می‌چرخاند.»

مجموعه‌ای از حکایت‌های جادویی که در دوران هرم در اوائل سلسله چهارم (حدود ۲۵۰۰ ق م) تنظیم شده، در پاپيروس ۳۰۳۳ برلین نگهداری می‌شود و به پاپيروس وست کار معروف است. وست کار نام سیاحی انگلیسی است که در سفر خود به مصر در سال ۱۸۲۳-۴ این اسناد را به دست آورد. زبان این سند، زبان کلاسیک پادشاهی میانه مصر است (حدود ۱۷۸۳-۲۰۴۰ ق م)، هر چند خود این پاپيروس نسخه نسبتاً متأخری است که تاریخ آن متعلق به اوائل قرن شانزدهم است. محتوای تاریخی عمیق این چرخه افسانه‌ای، به وسیله کاتب آن به حواشی سرگرم‌کننده‌ای آراسته شده است. این شاخ و برگ‌ها حول اعمال جادوگران بزرگی دور می‌زند که در زمان تحریر پاپيروس به مدت یکهزار سال معروفیت داشته‌اند. این مجموعه در اصل از پنج حکایت تشکیل می‌شده که اولی یکپارچه و منسجم است، اما گم شده است، و دومی به گونه‌ای تأسف بار تکه‌پاره است. لذا از حکایت سوم آغاز می‌کنیم که در آن بوفر، پسر شاه خوفو (دوران حکومت،

حدود ۲۵۵۰ ق م)، احداث‌کنندهٔ هرم بزرگ در غزه، عملیات حیرت‌انگیز جادوگری را روایت می‌کند که در دوران حکومت شاه اسنه‌فرو، پدر خوفو، انجام گرفته است.

جاجا - ام - انخ و قدرت او بر آب

روزی شاه اسنه‌فرو - فرعونى که وجودش در کتیبه‌های تاریخی به خوبی مستند شده و یکی از سازندگان پرکار اهرام در مدیوم و دهشور بوده است - پریشان‌خاطر و بی‌حوصله در اطراف کاخ خود قدم می‌زند. وی جاجا - ام - انخ، کاهن - قاری اعظم خود را احضار می‌کند. در مصر باستان این عنوان از کلمات زیر تشکیل می‌شد: «کسی که کتاب مقدس را حمل می‌کند»؛ به عبارت دیگر، مقامی که می‌بایست پاپيروس‌های آئینی را نگه می‌داشت و محتوای این پاپيروس‌ها معمولاً یا مذهبی بود و یا به کفن و دفن مربوط می‌شد. این عمل احتمالاً قرائت آداب دینی در یک معبد، یا بازخوانی اورادی برای «باز کردن دهان» در مقابر بوده است؛ جایی که جسد‌های مومیایی شده دارای قوای زندگانی بودند و این قوا را از طریق جادو به دست می‌آوردند.

اما در این مورد بخصوص، جاجا - ام - انخ، نقش جادوگر دربار را بر عهده دارد و اوراد سری او در پاپيروسی که حمل می‌کند ثبت شده است. اسنه‌فرو از جادوگر خود می‌خواهد برای رفع بی‌حوصلگی او فکری بکند. جاجا - ام - انخ اظهار می‌دارد که شاه به تنفس هوای تازه در محیط مفرح دریاچه کاخ نیاز دارد، جایی که چشم‌اندازهای دلپذیر و پرندگان وحشی، نشاط خاطر او را فراهم آورد، بخصوص اگر دخترانی زیبا از حرم در مقابل شاه در دریاچه به پاروکشیدن مشغول باشند. شاه از این فکر خوشش می‌آید و دستور می‌دهد قایقی را پر از دختران بیست ساله کنند؛ دخترانی که فرزند نزائیده باشند، گیس‌هایشان به زیبایی بافته شده باشد، و پیکرهایشان پیچ و تاب‌های زیبا داشته باشد. مطلب هیجان‌انگیزتری که از ذهن پادشاه می‌گذرد این است که دستور می‌دهد دختران به جای لباس کتانی معمول خود، فقط تورهایی از منجوق آبی بر تن کنند. به آنها پاروهایی داده می‌شود که روکشی از طلا دارند، و در مقابل فرعون شروع به پاروکشیدن و بالا و پائین رفتن می‌کنند.

همه چیز به خوبی پیش می‌رود که ناگهان دختر پاروزن اول که با گیس‌های خود بازی می‌کند، گل‌سر فیروزه گران‌قیمت خود را در دریاچه گم می‌کند. (بعضی از این گل‌سرهای ماهی‌شکل را می‌توان در مجموعه‌های موزه‌ها دید.) این دختر عصبانی می‌شود، دست از پارو زدن می‌کشد، و قایق متوقف می‌شود. هنگامی که اسنه‌فرو از

جریان مطلع می‌شود، پیشنهاد می‌کند یک گل سر دیگر به دختر بدهند تا پاروکشیدن ادامه پیدا کند. می‌دانیم که او هیأت‌هایی را به معادن فیروزه منطقه مغرب، واقع در شبه‌جزیره سینا فرستاده است، و لذا ذخیره قابل توجهی از فیروزه در اختیار دارد. دختر با زبانی محاوره‌ای پاسخ می‌دهد: «من دیگ خود را بر چیزی شبیه به آن ترجیح می‌دهم»، و این معنا را می‌رساند که از نظر او فیروزه گم شده کیفیتی استثنایی داشته، و نظیر ندارد. اسنه‌فرو با کج خلقی رو به جادوگر می‌کند و به او می‌گوید از آنجا که این برنامه پیشنهاد او بوده است، او می‌تواند این مشکل را حل کند. جاجا - ام - انخ اطاعت می‌کند و با خواندن یک ورد جادویی (که متأسفانه در پاپیروس افشا نمی‌شود) مشکل را حل می‌کند. دریاچه متجاوز از ۶ متر عمق دارد، و پس از قرائت کلمات جادویی نیمی از آن روی نیمه دیگر قرار می‌گیرد، و دیواری از آب به ارتفاع ۱۲ متر تشکیل می‌شود، و به این ترتیب کف دریاچه آشکار و گل سر پیدا می‌شود. جاجا - ام - انخ آن را پیدا می‌کند و به دختر می‌دهد. سپس با خواندن یک ورد جادویی دیگر، دریاچه را به حالت اول باز می‌گرداند. کل این ماجرای هیجان‌انگیز به دستاویزی برای یک جشن گرامیداشت تبدیل می‌شود و جاجا - ام - انخ به خاطر قدرت‌های جادویی خود پاداش خوبی دریافت می‌کند.

جدی و قدرت دمیدن دوباره زندگی

در داستان بعدی، شاهزاده هورددف، پسر دیگر خوفو، و یکی از کسانی که پس از مرگ به عنوان مؤلف خردمند اندرزنامه‌ای درباره زندگی معروف شد، با پدرش از مهارت جادویی حیرت‌انگیز یکی از اتباعش سخن می‌گوید. خوفو کنجکاو می‌شود، بخصوص هنگامی که متوجه می‌شود این جادوگر که جدی نام دارد، از اتاق‌های سری عبادت‌گاه توت، خدای خرد، اطلاع دارد؛ خوفو قبلاً سعی کرده بود راز این اتاق‌ها را دریابد، تا شبیه آنها را در یکی از معابد خویش بسازد. در نتیجه، شاهزاده هورددف از ممفیس به سمت جنوب بادبان می‌کشد، و راه شهر جد - اسنه‌فرو را در پیش می‌گیرد که جدی در آن زندگی می‌کند. جدی کاملاً تندرست است و اشتهای فراوان دارد - هر روز ۵۰۰ قرص نان را همراه با یک نصفه گاو و ۱۰۰ کوزه آبجو تناول می‌کند، و این رژیم غذایی برای کسی که به سن ۱۱۰ سالگی رسیده است چندان بد نیست (۱۱۰ سالگی یک سن الگو در میان مصریان باستان بود). هنگامی که شاهزاده در کجاوه تک‌نفره خود وارد می‌شود، جدی روی بورایی در مقابل منزلش دراز کشیده و تن خود را با روغن ماساژ داده است.

پس از رد و بدل شدن احترامات متقابل، وی طومار ارزشمند خود را لوله می‌کند و در معیت هورددیف رهسپار اقامتگاه سلطنتی می‌شود.

جدی وارد تالار اصلی کاخ می‌شود و شاه خوفو از او استقبال می‌کند. شاه مشتاق است این جادوگر را ببیند و بعضی عملیات جادویی او از جمله یکپارچه کردن دوباره اجزاء جداشده بدن را که درباره آن مطالبی شنیده بود ببیند. جدی با انجام این کار موافقت می‌کند، و خوفو سنگدلانه دستور می‌دهد یک زندانی را برای این منظور حاضر کنند. اما جدی سریعاً واکنشی انسانی از خود نشان می‌دهد، و از انجام این کار روی یک موجود انسانی امتناع می‌کند، و ضمن اعتراض به این موضوع، انسان را «گوسفند برجسته» می‌نامد، کنایه از آنکه انسان گوسفند خدای آفریننده است. در نتیجه، یک غاز برای این کار انتخاب می‌شود. گردن غاز بریده می‌شود و سرش در سمت شرقی تالار و بدنش در سمت غربی قرار داده می‌شود. جدی به قرائت اوراد جادویی خود می‌پردازد که باز هم ما از آن بی‌اطلاع می‌مانیم. پیکر غاز تاتی‌تاتی‌کنان به سمت سر بریده که آن هم جان گرفته است حرکت می‌کند؛ این دو به هم می‌پیوندند و شروع به قات‌قات می‌کنند. موفقیت مشابهی نیز با یک پرنده آبجر (شاید یک فلامینگو) و یک گاو نر به دست می‌آید. متأسفانه کاتب این پاپیروس، در مورد مطلبی که قبلاً به آن اشاره شده و به موجب آن جدی قادر بوده است یک شیر وحشی را رام کند و شیر پشت سر او راه برود مطالب بیشتری ذکر نکرده است.

در این هنگام خوفو موضوع تعداد اتاق‌های مخفی موجود در عبادت‌گاه توث را مطرح می‌کند. جدی اظهار می‌دارد که خودش پاسخ این سؤال را نمی‌داند، اما می‌توان پاسخ آن را در صندوقی در انبار عبادت‌گاه خدای خورشید، واقع در هلیوپلیس یافت. بعلاوه، مقدر نیست که جدی آن شخصی باشد که صندوق مزبور را به قصر پادشاه می‌آورد.

در این جا، قصه به نوعی پیشگویی درباره تغییر خاندان سلطنت در آینده می‌پردازد. اکنون می‌دانیم که با به قدرت رسیدن سلسله پنجم در حدود سال ۲۴۶ ق م این پیشگویی در تاریخ اتفاق افتاده است. جدی به شاه خوفو می‌گوید که صندوق مزبور به وسیله رودیت یافته خواهد شد، و او همسر یکی از کاهنان خدای خورشید است که از خود خدای خورشید، رع، سه فرزند به دنیا خواهد آورد، و تاج و تخت مصر به آنها منتقل خواهد شد. خوفو از شنیدن این کلمات آشفته می‌شود، اما جدی را دلداری می‌دهد و برای او فاش می‌سازد که پیش از تحقق این پیشگویی، فرزند و نوه خوفو حکومت

خواهند کرد. (به لحاظ تاریخی، دست به دست شدن تاج و تخت در سلسله چهارم پیچیده‌تر از پیشگویی جدی از کار درآمد - در این پاپیروس مسئله راجه‌دف، جانشین بلافصل خوفو، و کسی که هرم خود را در ابو رفص واقع در شمال غزه بنا کرد، نادیده گرفته می‌شود، و آخرین فرمانروای این سلسله که شپسِسکاف نام داشت ظاهراً کم اهمیت‌تر از آن بشمار آمده که در نظر گرفته شود.) به گفته جدی، رودیت در اوائل زمستان، هنگامی که طغیان نیل فرو می‌نشیند، وضع حمل خواهد کرد. خوفو که می‌خواهد به دیدار یک عبادت‌گاه عمده رع در ساخبو برود و این ولادت را که به نظر می‌رسد با آن آشتی کرده است گرامی بدارد، به جدی می‌گوید که این سفر با مشکل روبرو خواهد شد، زیرا «شاخه دو ماهی نیل» در دلتا که او باید از آن عبور کند، در آن هنگام خشک خواهد بود. جدی به خوفو اطلاع می‌دهد که او می‌تواند با استفاده از جادوی خود، حدود ۲ متر آب را در این کانال خشک به جریان اندازد، و انجام این دیدار را میسر سازد. پاداش مهارت جدی در جادو و پیشگویی، دادن جایگاهی به او در خاندان سلطنتی و در کنار شاهزاده هورددف، و نیز دادن خوراکی‌های بیشتر به او است.

جزیره افسون‌شده

این قصه را مصرشناسان معمولاً ملوان کشتی شکسته می‌نامند، اما کاتبان عهد باستان مشخصاً بر مکان عجیب و غریب این جزیره اسرارآمیز و موجود ماوراءطبیعی که در آن زندگی می‌کند تأکید دارند. منبع این ماجرا پاپیروسی در موزه مسکو است که تاریخ آن به دوران پادشاهی میانه، یعنی دوران کلاسیک ادبیات مصر بازمی‌گردد. (احتمالاً تاریخ آن به زمانی در حدود ۱۹ قرن پیش از میلاد بازمی‌گردد). بی‌مناسبت نیست که این دوران از تمدن مصر، شاهد گسترش قدرت فراعنه در نوپیا، واقع در جنوب مرز سنگ خارا در آسوان بود. اعمال کنترل بر معادن طلا تشدید شده بود، و در اطراف دومین آبشار نیل باروهای عظیمی احداث شده بود. بعلاوه، نوعی روح اکتشاف گسترش یافته بود، و کارگزاران دربار نیز به منظور بررسی راه‌های تجاری سودآور به سودان اعزام می‌شدند. در آغاز داستان جزیره افسون‌شده، یک فرستاده بی‌نام در راه بازگشت از یک مأموریت تجاری اکتشافی در نوپیا است. از کتیبه‌های تاریخی، مانند زندگینامه خودنوشت فرمانروا هارخوف (حدود ۲۲۴۰ ق م) که بر درگاه مقبره او در قبه‌الخوا در آسوان کنده شده است چنین برمی‌آید که کالاهای تجملی مورد توجه فرعون بخور، آبنوس، عاج فیل و پوست پلنگ بوده است. فرستاده مورد بحث به شدت آشفته‌حال

است، زیرا در سفر خود آشکارا ناموفق بوده است، و نگران آن است که خالی بودن قایق خود از اشیاء ارزشمند را برای پادشاه چگونه توضیح دهد. یکی از افرادی که همراه او است - همان «ملوان کشتی شکسته» داستان - او را تشویق می‌کند که به جنبه مثبت این سفر توجه کند. سفر هیچ‌گونه تلفات جانی نداشته، و اکنون با امنیت از نوینا خارج شده‌اند و در سمت مصری آبشار اول هستند. ملوان اصرار می‌کند که ماجرای راکه خودش زمانی از سر گذرانده است برای فرستاده تعریف کند.

وی همراه با هیأتی عازم سفر به معادن سلطنتی بوده است، و در مسیر خود باید از دریای سرخ می‌گذشته‌اند. قایق آنها کاملاً باشکوه بوده، و ۶۰ متر درازا و ۴۰ متر پهنا داشته است. همراهان او (روپهم رفته ۱۲۰ ملوان بوده‌اند) افرادی جسور، بدون ترس از عناصر طبیعی، و قادر به پیش‌بینی وقوع توفان بوده‌اند. اما وزش باد و بورانی ناگهانی، موجی به ارتفاع ۴ متر پدید آورد، و بر اثر آن - به نوشته پایروس - «قایق جان داد». همه خدمه کشتی در دریا ناپدید شدند، بجز خود او که دستخوش امواج به یک جزیره می‌رسد.

به مدت سه روز در پناه درختان خود را پنهان می‌کند، اما سرانجام تشنگی باعث می‌شود که او در پی کشف و بررسی جزیره برآید. سپس متوجه می‌شود که به یک باغ عدن واقعی وارد شده است - اطراف خود را پر از انجیرها و انگورهای رسیده، سبزیجات و خیار و انبوهی از ماهیان و پرندگان وحشی می‌یابد. پس از آنکه مقدار زیادی از این میوه‌ها را می‌خورد، آتشی روشن می‌کند و به این وسیله خدایان را به خاطر زنده ماندنش سپاس می‌گوید. اما دود حاصل از آتش محل واقعی به گل‌نشستن او را آشکار می‌سازد، زیرا درختان یکی پس از دیگری بر زمین می‌افتند و جزیره شروع به لرزیدن می‌کند. سپس با ترس و وحشت مشاهده می‌کند که ماری غول‌آسا به طول ۱۶ متر به او نزدیک می‌شود. این مار یک موجود افسانه‌ای است: پوشیده از فلس‌های زرین، با ابروهایی از سنگ لاجورد، مانند یک خدا، با ریشی که بلندی آن به یک متر می‌رسید.

مار که از قوه ناطقه انسانی بهره‌مند بود بانگ برآورد و از ملوان خواست تا توضیح دهد که چگونه به جزیره وارد شده است، و تهدید کرد که چنانچه به سرعت پاسخ ندهد با شعله‌های خود او را خاکستر خواهد کرد. ملوان از ترس کنترل خود را از دست داد. مار مهربان‌تر شد و ملوان را بدن‌انداز گرفت، بدون آنکه آسیبی به او برساند. ملوان پس از آنکه قوت قلب خود را باز یافت داستان کشتی شکستگی را تعریف کرد (در گزارشی که کلمه به کلمه شبیه گزارش اصلی است، و این پدیده در سنت شفاهی شعر یا قصه‌گویی

متداول است). مار به ملوان گفت که یک نیروی آسمانی او را به جزیره‌کا هدایت کرده است. ترجمه این واژه دشوار است. «کا» نیروی حیاتی شخصی است که در عین حال که به مثابه جسمی مادی متولد شده است، در مرگ مادی نیز مانند یک هستی معنوی به بقای خود ادامه می‌دهد. یکی از مصرشناسان «جزیره فاتوم»^۱ را به عنوان ترجمه احتمالی آن پیشنهاد کرده است. به هر روی، چون «کا» یک قدرت جادویی است و می‌تواند تمثال‌های فاقد حیاتی از قبیل نان، کوزه آبجو، بخور، لباس کتان و حیوانات را وارد عرصه واقعیت کند، احتمالاً منظور مار «جزیره افسون‌شده» است. سپس به ملوان گفته می‌شود که مدت اقامتش در جزیره چهار ماه طول خواهد کشید، و پس از این مدت دوستانش از آنجا خواهند گذشت و او را نجات خواهند داد. مار تأکید می‌کند که ملوان به کشور خود خواهد رسید و در شهر خود جان خواهد سپرد. خاک سپاری در مصر اهمیت زیادی داشت، زیرا فقط در این صورت بود که آئین‌های صحیح کفن و دفن به اجرا در می‌آمد. مار همچنین خاطر نشان می‌کند که وقتی وضعیت تغییر کرد، تجربه این فاجعه با احساس رهایی و فراغ خاطر جبران خواهد شد.

در جریان بسطی دیگر، مار به بیان داستان خود در چارچوب قصه ملوان می‌پردازد، که به نوبه خود برای فرستاده روحیه‌باخته نوعی انصراف خاطر به همراه دارد. این حقه قصه در قصه قصه‌گویان که در این جا، یعنی حدود ۴۰۰۰ سال قبل به صورتی ساده اتفاق می‌افتد، مبنای بعضی از پرداخته‌ترین معجون‌های شاهزاده خانم شهرزاد در کتاب هزار و یکشب است. در جزیره افسون‌شده در آغاز هفتاد و پنج مار زندگی می‌کرده‌اند. روزی بر اثر فرو افتادن یک ستاره (که احتمالاً باید اشاره به یک شهاب‌سنگ باشد) همه مارهای دیگر در آتش می‌سوزند و نابود می‌شوند. تنها مار بازمانده غمگین می‌شود، اما سرانجام بر این اندوه خود غلبه می‌کند. به هر روی، مار رضایت خاطر از زندگی خانوادگی را به ملوان منتقل می‌کند. ملوان که از داستان او برانگیخته شده است قول می‌دهد که پس از بازگشت به مصر، بلندهمتی مار نسبت به غریبه‌هایی مانند خود را بازگوید، و قایقی پر از کالاهای گوناگون از قبیل روغن معطر و مَر به جزیره ارسال کند. مار با خنده پاسخ می‌دهد که این جزیره محصولاتی ارزشمندتر از آن دارد که ملوان حتی امید دیدنش را داشته باشد. او خود را «شاهزاده پونت» می‌نامد - سرزمینی که مصر بخور و محصولات افریقای استوایی را از آنجا وارد می‌کرد، و در منطقه رود آتبارا قرار

(۱) phantom: به معنی خیالی و غیرواقعی. م



خراج رسیده از نوبیا از نوعی که ملوان و مار غول‌نمای قصه جزیره افسون‌شده به آن اشاره کرده‌اند. بخصوص به زرافه و میمونی که از گردن او بالا می‌رود توجه کنید. مقبره رخمیر، تبس غربی، حدود ۱۴۵۰ ق م

داشت. مار ادامه می‌دهد که به محض رفتن ملوان، جزیره نیز زیر امواج دریای سرخ ناپدید خواهد شد. (البته قصه‌گو با این تمهید زیرکانه تضمین می‌کند که هیچ کس واقعیات قصه ملوان را کنترل نخواهد کرد.)

چهار ماه بعد قایقی با یک ملوان از دوستانش به جزیره نزدیک می‌شود و او که بر درختی صعود کرده است از آن استقبال می‌کند. مار بخشنده کار او را تسریع می‌کند و قایقی پر از مَر، روغن، پماد معطر، سرمه، دم زرافه، عاج فیل، سگ تازی، میمون و بوزینه را به عنوان هدیه با او همراه می‌نماید. در ساحل غربی تبس، اگر به دیوارهای معبد ملکه هاتشپ سوت در دیرالبحری و قبر صخره‌ای وزیر رخمیر نظری بیندازید، می‌توانید این نوع محصولات را که از کشورهای جنوبی وارد مصر می‌شوند ببینید. دو

ماه بعد - پس از آنکه از دریای سرخ گذشتند و وارد رود نیل شدند - ملوان به اقامتگاه شاه می‌رسد و کالاهای خود را تقدیم می‌کند. فرعون به عنوان پاداش تعدادی سرف به او می‌بخشد و او را به مقامی در دربار می‌گمارد. تعارض میان نتیجه موفقیت آمیز ماجرای ملوان، در مقابل ناکامی نومیدانه فرستاده که این قصه برای او تعریف می‌شود، زمینه را برای پایانی کنایه‌دار فراهم می‌سازد. فرستاده، استقبال کوتاهی را که قبل از روبرو شدن با فرعون از او خواهد شد، به نشان دادن قدری آب به یک غاز قبل از آنکه سرش را از تن جدا سازند تشبیه می‌کند.

برای آنکه نشان داده شود داستان به پایان رسیده است، پایروس با این کلمات خاتمه می‌یابد: «این داستان از آغاز تا پایان همان است که در این نوشته آمده است - اثر کاتب شیرین‌پنجه، ایمن - آپسر ایمنی، بادا که زنده، متنعم و سلامت باشد.»

دگردیسی‌های باتا

در موزه بریتانیا پایروسی وجود دارد (شماره ۱۰۱۸۳) که معمولاً قصه دو برادر نامیده می‌شود، و به خط هیراتی پاکیزه توسط کاتبی به نام اینه‌نا که در ربع آخر قرن سیزدهم پیش از میلاد می‌زیسته نوشته شده است. این قصه، آمیزه برانگیزنده‌ای از اسطوره، ادبیات عامیانه و طنز است. گرچه بعضی رویدادها دور از ذهن به نظر می‌رسند، اما هیچ‌گاه از عواطف و نقطه ضعف‌های انسانی فاصله نمی‌گیرند.

دو برادر به نام‌های آنویس (برادر بزرگ) و باتا در یک خانه زندگی می‌کنند. (این واقعیت که آنها نام خدایان را بر خود دارند به گونه‌ای مبهم آنها را با دنیای اسطوره مرتبط می‌کند، و این ارتباط از طریق افسانه جکال‌نوم از مصر علیا برقرار می‌شود که خود این افسانه بعدها در سند پیچیده‌ای معروف به پایروس جومیل‌هاک ثبت شده و برجای مانده است.) آنویس همسری دارد که متأسفانه نام او هیچ‌گاه برده نمی‌شود. باتا با آنها زندگی می‌کند اما در اسطبل دام‌ها می‌خوابد و مانند یک آدم همه‌فن حریف برای آنویس لباس می‌دوزد و انجام کارهای کشاورزی را نیز بر عهده دارد. نیروی پایان‌ناپذیر او برایش معروفیت فراوان به بار آورده است. وی از این موهبت برخوردار است که زبان حیوانات را می‌فهمد، و هنگامی که آنها به او می‌گویند «علف فلان و بهمان جا خوشمزه است» او آنها را برای چرا به آن مکان‌ها می‌برد. این موضوع باعث افزایش باروری دام‌ها می‌شود.

روزی در فصل شخم زدن، هنگامی که دو برادر در مزرعه به افشاندن بذر جو و شعیر

ابلیس مشغول‌اند، ذخیرهٔ بذر آنها تمام می‌شود. باتا به خانه می‌رود تا مقداری بذر بیاورد. وی پس از رسیدن به خانه با لحنی تحکم‌آمیز از همسر برادرش که مشغول بافتن گیس‌های خویش است می‌خواهد که هرچه سریع‌تر مقداری بذر به او بدهد. زن به او پاسخ می‌دهد که کار آرایش او را قطع نکند، و خودش از محل ذخیرهٔ بذر مقدار لازم را بردارد. باتا خمره‌ای برمی‌دارد تا حداکثر بذر ممکن را با خود به مزرعه ببرد. همسر برادرش از او سؤال می‌کند چه مقدار بذر می‌خواهد ببرد، او پاسخ می‌دهد «سه گونی جو و دو گونی شعیر ابلیس». این مقدار بذر، بار سنگینی معادل با یازده بوشل^۱ است. همسر برادرش با مشاهدهٔ چنین نیرویی، از نظر جنسی تحریک می‌شود. او باتا را در بغل می‌گیرد و به او پیشنهاد می‌کند از این فرصت استفاده کنند و یک ساعت با هم بخوابند. و اضافه می‌کند که باتا از این عمل لذت خواهد برد، و او هم در عوض برایش یک جامهٔ کتان زیبا خواهد دوخت. در منش اخلاقی باتا این پیشنهاد هولناک است و او را به اندازهٔ یک ببر خشمگین رعب‌آور می‌کند. پرداختن به چنین فکر ردیلا نه‌ای غیرقابل قبول است، زیرا او مانند یک فرزند با برادرش و همسر او زندگی می‌کند. به هر روی، باتا قول می‌دهد که این قضیه را برای هیچ کس افشا نکند، و به مزرعه نزد آنویس باز می‌گردد. شب هنگام باتا به اسطبل حیوانات خود می‌رود تا بخوابد.

در قطعه‌ای که زیرکی و مهارت همسر آنویس به تصویر کشیده می‌شود، باتا در قبال سرزنش کردن پیشنهاد او بهای سنگینی می‌پردازد. پیش از آنکه آنویس به خانه بازگردد همسرش چهره و ظاهر خود را طوری درست می‌کند که گویی مورد هجومی وحشیانه قرار گرفته است. بجای آنکه آتش روشن کند خانه را در تاریکی باقی می‌گذارد، و آنویس را پس از بازگشت به خانه حیرت‌زده می‌کند. رسم معمول او این است که وقتی شوهرش به خانه می‌آید آب روی دستان او بریزد، اما این کار را انجام نمی‌دهد. آنویس او را آشفته حال در بستر و در حال استفراغ کردن مشاهده می‌کند (او با بلعیدن چربی و دنبه هوشمندانه این حالت را ایجاد کرده است). شاید ضربهٔ ناشی از دیدن همسرش در حالتی چنین آشفته باعث می‌شود که آنویس بهت‌زده شود و به تفحصی احمقانه اقدام کند: «چه کسی با تو حرف زده است؟» و همسرش بلافاصله با شرح عکس آنچه که واقعاً اتفاق افتاده است، ترور شخصیت ویرانگر باتا را آغاز می‌کند. او به آنویس می‌گوید که برادر جواناترش به او پیشنهاد کرده است گیسوان خود را افشان کند و با او یک ساعت

(۱) بوشل = Bushel پیمانه‌ای معادل با ۳۶/۴ لیتر.

همبستر شود. در این داستان این او [همسر آنویس. م] است که اعتراض می‌کند و به باتا می‌گوید آنها برای او حکم پدر و مادر را دارند، و باتا با شنیدن این سخنان هراسان از پیشنهادی که کرده است او را کتک می‌زند تا مبادا به آنویس حرفی بزند. او از شوهرش می‌خواهد که باتا را بکشد، زیرا در غیر این صورت همسرش [زن. م] خواهد مرد.

اکنون آنویس خشم خود را آشکار می‌سازد. چون باتا هنوز با گوسفندان به خانه نیامده است. آنویس نیزه در دست، و آماده برای کشتن او، خود را پشت در اصطبل پنهان می‌کند. نخستین گاوی که وارد اصطبل می‌شود، با اعلام این هشدار که آنویس مسلح به نیزه در آنجا پنهان شده است، جان باتا را نجات می‌دهد. باتا با دیدن پاهای برادر خود پا به فرار می‌گذارد و آنویس سر در پی او می‌گذارد. استغاثه باتا به درگاه خدای خورشید رع - هورختی باعث می‌شود که این خدا گستره آبی پر از تمساح خلق کند، و به این وسیله دو برادر را از یکدیگر جدا نماید و جان باتا تا صبح‌گاه روز بعد ایمن باشد. باتا از محل امن خود با خشم و خروش معصومیت خود را برای آنویس توضیح می‌دهد، و توالی واقعی رویدادها را برای او تعریف می‌کند. او برادر خود را متهم می‌کند که براساس شهادت تأیید نشده یک روسپی نفرت‌انگیز در پی قتل او برآمده است. وی با بریدن آلت تناسلی خود با تیغه‌ای از نی، سوگند راستگویی خود را خطاب به رع - هورختی تضمین می‌کند. او آلت خود را به درون آب می‌افکند و این آلت لقمه‌ای غذای گربه ماهی می‌شود. برادرش که در آن سوی آب ایستاده است اشک می‌ریزد، زیرا به دلیل وجود تمساح‌ها نمی‌تواند به سوی دیگر نزد باتا برود.

باتا در آخرین سخنان خود خطاب به آنویس اعلام می‌کند که او دیگر نمی‌تواند آنجا بماند و به دره درخت سرو آزاد خواهد رفت. اگر قرار باشد این محل یک منطقه جغرافیایی واقعی را تداعی کند، باید در لبنان باشد. باتا اظهار می‌دارد که قلب خود را بیرون خواهد آورد و آن را روی یک گل سرو آزاد قرار خواهد داد. (درباره اینکه بدون قلب چگونه زنده می‌ماند در متن اشاره‌ای نشده است.) او از آنویس درخواست می‌کند که چنانچه درخت سرو قطع شد به جستجوی او برآید - زیرا این واقعه موجب مرگ باتا خواهد شد - و قلب او را نجات دهد. اگر آنویس قلب باتا را در یک ظرف آب قرار دهد، باتا از شخصی که او را کشته است انتقام خواهد گرفت. نشانه‌ای که براساس آن آنویس می‌تواند بفهمد که باتا دچار چنین مصیبتی شده آن است که یک کوزه آبجو ناگهان در دست او به جوش خواهد آمد. باتا عازم دره سرو آزاد می‌شود، و آنویس با پاشیدن خاک بر سر و صورت خود به نشانه اندوه به خانه باز می‌گردد. او همسر خود را

به قتل می‌رساند و بدون انجام هرگونه مراسمی جسد او را در مقابل سگ‌های ولگرد می‌اندازد.

در این میان باتا، در حالی که قلبش روی گل درخت سرو آزاد است، در دره سرو آزاد برای خود خانه‌ای بنا می‌کند و به تنهایی در آن زندگی می‌کند. سناریوی عجیب و غریبی که تا به اینجا مطرح شد، صرفاً سکویی برای پریدن به قلمروی از تخیل کامل است. باتا با خدایان نه‌گانه خورشید که هم فرمانروایان این سرزمین و هم فرمانروایان مصراند برخورد می‌کند. خدایان نه‌گانه به او اطلاع می‌دهند که او به حق به خوبی معروف است، و هیچ کار نادرستی نکرده است که شایسته نکوهش باشد. بعلاوه، آنویس زنی را که عامل کل ماجرا بوده کشته است. رع - هرختی برای آنکه او را از تنهایی به در آورد به خدای خنوم دستور می‌دهد زنی را به همسری باتا درآورد. خنوم زنی دلربا و زیبا می‌سریشد که گوهر خدایان در پیکر او است. با توجه به آسیب‌هایی که این زن بعداً بر باتا وارد می‌کند، به نظر می‌رسد که میان این داستان و افسانه یونانی پاندورا چیزی بیش از شباهتی گذرا وجود داشته باشد؛ پاندورا را هفایستوس به دستور زئوس می‌سریشد تا موجبات شادی خاطر انسان‌ها را فراهم آورد. هنگامی که خنوم همسر باتا را سریشید (یک زن بی‌نام دیگر) هفت هاتور، یعنی الهه‌هایی که به سرنوشت مربوط می‌شدند، پیشگویی کردند که وی مرگی دردناک خواهد داشت. نمی‌توانیم رابطه ازدواج خلاف قاعده‌ای را که میان باتای خوداخته کرده و یک زن جذاب از نظر جنسی پدید آمده است نادیده بگیریم.

روزی باتا این راز را برای همسرش فاش می‌سازد که قلبش بر فراز یک گل سرو آزاد آرمیده است. این عمل مایه تباهی او است. او این راز را به همسرش می‌گوید زیرا نگران آن است که چنانچه همسرش کنار دریا قدم بزند جریان آب او را غرق کند. او ناگزیر است این مطلب را بپذیرد که آسیب‌پذیری‌اش می‌تواند مانع از آن شود که در چنین وضعیتی به نجات همسرش بشتابد. چندی از این هشدار نمی‌گذرد که یک روز هنگامی که باتا به صحرا به شکار رفته است، و زن در کنار دریا قدم می‌زند آب دریا طغیان می‌کند. زن به درون خانه می‌گریزد، اما سرو آزادی که در مجاورت خانه قرار دارد، به نیابت از دریا طره‌ای از موی معطر او را می‌کند، و دریا آن را به ساحل مصر می‌برد؛ جایی که رختشویان فرعون به کار خود مشغول‌اند. عطر این طره مو در تمام جامه‌های کتانی که شسته می‌شوند نفوذ می‌کند و فرعون از بابت این بویان به شکایت می‌گشاید. سرانجام رئیس رختشویان طره مو را کشف می‌کند. کاتبان به تعبیر و تفسیر این ماجرا

می‌پردازند: طره مو که آغشته به گوهر خدایان است به یکی از دختران رع - هرختی تعلق دارد و به مصر آمده است تا فرعون را ترغیب کند که به جستجوی او برآید و او را از دره سرو آزاد بیاورد. نخستین نظامیانی که برای آوردن این زن به دره سرو آزاد می‌روند همگی به دست باتا کشته می‌شوند. سپاهیان و ارابه‌هایی که برای بار دوم اعزام می‌شوند، زنی را به همراه دارند که وظیفه‌اش اغفال کردن همسر باتا با استفاده از جواهرات زیبا و ترغیب او به ترک زندگی محدودش در لبنان و رفتن به دربار باشکوه مصر است. این نقشه با موفقیت به اجرا درمی‌آید و همسر باتا به مصر می‌آید. در مصر فرعون به او عشق می‌ورزد، و در دربار جایگاهی رفیع پیدا می‌کند. فرعون بر این راز که قلب باتا روی گل درخت سرو آزاد است پی می‌برد و دستور می‌دهد که این درخت را قطع کنند. هنگامی که درخت قطع می‌شود باتا بر زمین می‌افتد و می‌میرد.

روز بعد آنویس مشاهده می‌کند که آبجو در کوزه به غلیان آمده است و بیاد فاجعه‌ای می‌افتد که باتا دربارهاش صحبت کرده بود. آنویس به دره درخت سرو آزاد می‌رود و باتا را مرده در خانه‌اش می‌یابد. جستجو برای یافتن قلب باتا متجاوز از سه سال طول می‌کشد و آنویس سرانجام متوجه می‌شود که این قلب برای آنکه ایمن بماند به هیأت میوه‌ای درآمده است. آنویس قلب را در یک ظرف آب قرار می‌دهد، و پیکر باتا شروع به تکان خوردن می‌کند.

تا به این جا، دگرذیسی باتا از یک جوان نیرومند به یک خواجه و یک جسد بوده است، اما هنوز تغییرات دیگری در پیش است. او که می‌خواهد از همسر خود انتقام بگیرد، تصمیم می‌گیرد در هیأت یک گاو رنگارنگ شگفت‌انگیز به مصر برود. آنویس بر پشت گاو سوار می‌شود و هر دو به اقامتگاه سلطنتی می‌روند. فرعون بلافاصله مسحور زیبایی گاو می‌شود و در ازاء دریافت آن به آنویس طلا و نقره پاداش می‌دهد. باتا که به شکل گاو درآمده است مورد توجه فرعون قرار می‌گیرد و از او بخوبی پذیرایی می‌شود. روزی این گاو با همسر پیشین خود روبرو می‌شود. هنگامی که هویت خود را برای او فاش می‌کند و به او می‌گوید چون باعث قطع درخت سرو آزاد شده است باید از او انتقام بگیرد، زن وحشت‌زده می‌شود. باتا او را ترک می‌کند، اما همسرش در فکر تنظیم نقشه‌ای برای از میان بردن این تهدید است. هنگامی که فرعون پس از یک جشن دلپذیر مشغول باده‌نوشی است، از او قول می‌گیرد که اجازه داشته باشد جگر باتای گاو شده را بخورد. فرعون بعداً از قولی که داده است پشیمان می‌شود، اما در تغییر آن همان قدر فاقد قدرت است که هرود، اسیر در کمند عشق سالومه، در لغو فرمان اعدام ژان تعمیددهنده

بود. روز بعد باتای گاو شده به عنوان قربانی ذبح می‌شود، اما هنگامی که عده‌ای از افراد پیکر گاو را به سمت دروازه بزرگ کاخ پادشاه حمل می‌کنند، باتا از گردن بریده خود دو قطره خون بر زمین می‌چکاند. در طول شب دو درخت پرسی عظیم در دروازه می‌روید. فرعون این واقعه را به فال نیک می‌گیرد و به افتخار آن جشنی ترتیب می‌دهد.

مدت‌ها پس از این واقعه، فرعون یک بار عام رسمی ترتیب می‌دهد و در «پنجره حضور» ظاهر می‌شود. («پنجره حضور» یک شاه‌نشین آئینی است که نمونه کاملاً سالمی از آن برجای مانده است. این نمونه در مدینت هبو، در ساحل غربی رود تبس قرار دارد، متعلق به دوره رامسس سوم است و کاخ را به معبد اجساد متصل می‌کند.) سپس همراه با همسر باتا که اکنون سوگلی دربار است، سوار بر ارابه‌ای زرین می‌شود و به بازدید درختان پرسی می‌رود. در حالی که زوج سلطنتی در سایه درختان آرمیده‌اند، باتا برای همسرش فاش می‌سازد که او از هیأت گاو به هیأت درختان پرسی درآمده و هنوز کاملاً زنده است و تصمیم دارد انتقام خود را بگیرد. زن یک بار دیگر جذابیت و اغواگری خود را به کار می‌گیرد تا فرعون را راضی کند که درختان پرسی را قطع کنند و از آنها مبل و اثاثیه چوبی تهیه نمایند. هنگامی که وی شاهد اجرای فرامین شاه توسط نجاران است، یک تراشه چوب‌کنده می‌شود و وارد دهانش می‌شود. وی بلافاصله آبستن می‌شود و پس از گذراندن دوران بارداری پسری به دنیا می‌آورد که هیچ کس، بجز شوهر پیشین‌اش باتا، هویت واقعی او را نمی‌داند. فرعون از شادی پر درمی‌آورد. باتای دوباره ولادت یافته با تعظیم و تکریم بزرگ می‌شود، زیرا دارای عنوان «فرزندکوش پادشاه» است، و این عنوان مسئولیت منابع طلای عظیم نوبیا، و وراثت تاج و تخت را به او می‌بخشد.

هنگامی که فرعون می‌میرد باتا به پادشاهی می‌رسد و صاحب‌منصبان بزرگ مصر را به حضور می‌طلبند، و ماجراهای خود و دگردیسی‌هایش را برای آنها نقل می‌کند. سپس زن - مادر او احضار می‌شود و قضات در مورد محاکمه او توافق می‌کنند. درست همان‌طور که در سند تاریخی «پاپیروس توطئه» اتفاق می‌افتد - این پاپیروس در موزه تورین نگهداری می‌شود، و در آن سرنوشت یکی از ملکه‌های رامسس سوم که متهم به توطئه برای کشتن شاه و بر تخت نشاندن فرزند خویش است مشخص نمی‌شود - توصیف تصمیمی که درباره همسر باتا گرفته می‌شود نیز مبهم است. به هر روی، در هر دو مورد، حکم قطعی، اعدام یا دعوت به خودکشی است. آنویس به ولایت عهدی می‌رسد، و هنگامی که باتا پس از سی سال حکومت سرانجام می‌میرد - بدون آنکه در این جهان به شکل دیگری در آید - برادر بزرگترش پادشاه مصر می‌شود.

پیشنهادهایی برای مطالعه بیشتر

مطمئن‌ترین راه فهم پیچیدگی‌های اسطوره‌شناسی مصر آن است که شخص خود را در ترجمه‌های تحت‌اللفظی جدید از اسناد باستانی اصیل غرق کند. ترجمه‌های قابل اعتماد بسیاری از منابع مربوط به اسطوره‌ها و افسانه‌هایی را که در این کتاب بحث شده‌اند می‌توان در آثار زیر یافت:

J. B. Pritchard (ed.), *Ancient Near Eastern Texts relating to the old testament* (3rd edn with supplement), Princeton University Press 1969.

M. Lichtheim, *Ancient Egyptian Literature* (3 vols covering the Old Kingdom to the Late Period), University of California Press 1973, 1976, 1980.

به منظور مطالعه کوشش‌هایی که برای ارائه هم‌نهادی از جنبه‌های مهم دین مصری انجام گرفته است، اثر زیر را توصیه می‌کنم:

E. Hornung, *Conceptions of God in Ancient Egypt - The One and the Many*, Routledge and Kegan Paul 1983.

S. Morenz, *Egyptian Religion*, Methuen 1973.

برای مراجعه‌ای سریع به ماهیت اساسی خدایانی که در این اسطوره‌ها تصویر شده‌اند می‌توانید از اثر زیر استفاده کنید:

G. Hart, *Dictionary of Egyptian Gods and Goddesses*, Routledge & Kegan Paul 1986.

فصول مربوط به ساختار کیهان و انتقال تاج و تخت مصر از اوزیریس به هوروس را می‌توان در منابع عمده زیر دنبال کرد:

R. O. Faulkner, *The Ancient Egyptian Pyramid Texts*, Oxford University Press 1969.

R. O. Faulkner, *The Ancient Egyptian Coffin Texts* (3 vols), Aris and Philips 1973, 1977, 1987.

نمایشنامه ادفو درباره نابودی سث به دست هوروس را می توان در اثر زیر مطالعه کرد:

H. W. Fairman, *The Triumph of Horus*, Batsford, 1974

برای مطالعه مشاهدات عالمانه درباره اسطوره پادشاهی رجوع کنید به:

J. Gwyn-Griffiths, *plutarch's De Iside et Osiride*, University of wales 1970.

برای مطالعه مباحثی برانگیزنده درباره کیهان شناسی و پادشاهی می توانید آثار زیر را ببینید:

J. R. Allen, *Genesis in Egypt - The Philosophy of Ancient Egyptian Creation Accounts*, Yale University 1988.

H. Frankfort, *Kingship and the Gods - A study of Near Eastern religion as the integration of society and nature*, University of Chicago Press 1948.

برای بررسی ایزیس به عنوان منبع عالی قدرت جادویی، اوراد اصلی برای پژوهش های اولیه بسیار لازم اند، و در اثر زیر گردآوری شده اند:

J. F. Bourghouts, *Ancient Egyption Magical Texts*, E. J. Brill 1978.

اکنون باید عمیقاً در تخیل غنی جهان زیرین مصر غرق شوید که در اثر زیر ترجمه و با گشاده دستی مصور شده است:

A. piankoff, *The Tomb of Ramesses VI* (2 vols), pantheon Books 1954.

بهترین کتاب درباره مقبره های سلطنتی تبس و تکمیل کننده مطالب مربوط به جهان زیرین عبارت است از:

E. Hornung, *Tal der Könige-Die Ruhestätte der pharaonen*, Artemis 1988.

درباره زندگانی پس از مرگ میرندگان غیر سلطنتی، اثر زیر را مطالعه کنید:

R. O. Faulkner, (ed. C. A. R. Andrews), *The Ancient Egyption Book of the Dead*, British Museum Publications 1989.

برای دنبال کردن مفصل تر اشخاص معروفی که به مقام خدایی رسیده یا وارد دنیای افسانه ها شده اند می توانید به اثر زیر رجوع کنید:

D. Wildung, *Egyption saints-Deification in pharaonic Egypt*, New York University press 1977.

و یا اثر دقیق تر و محققانه تر او:

Imhotep und Amenhotep, Munich 1977.

سرانجام باید گفت که هیچ تمدنی به اندازه مصر باستان، باورهای خود را به تصویر

نکشیده است. برای مشاهده تصاویری از بعضی اسطوره‌ها و خدایان مطرح شده در این کتاب می‌توانید با لذت به تابلوهای گردآوری شده در اثر زیر نگاه کنید:

E. Otto, *Egyptian Art and the cults of Osiris and Amun*, Thames and Hudson 1968.

E. Brunner - Traut, (et al.) *Osiris Kreuz und Halbmond*, Philipp von Zabern, Muinz am Rhein 1984.

نمایه

جو ۲۷، ۴۳، ۹۶، ۹۷	پاپیروس لیدن ۲۲، ۷	اسنه‌فرو Sneferu ۹۰، ۸۹	آئین‌نامه سلطنتی تورین
جوسر Djoser ۸۰، ۷۸	پاپیروس وست‌کار ۸۸	الاشمونین El-Ashmunein	Turin ۵۸، ۳۳
جهه‌بوتی Djeheuty ۱۹، ۸۳، ۸۲	پاپیروس هاریس ۸۰	۲۱، ۱۹	آبیدوس Abydos ۱۱، ۳۳-۳۷
جهه‌بوتی - ام - هب Djeheuty-hab ۸۶	پناه ۷، ۱۹-۱۶، ۲۶، ۳۳	العمارنه ۲۲	آپوفیس Apophis ۴۰، ۱، ۷۳-۷۶، ۶۸، ۶۷
چستربیٹی Chester Beatty ۴۴	۵۷، ۵۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲	الیفانتین ۸۴، ۲۷	آئین ۱۱
حیتی ۸۴، ۸۵	پناه هوتب ۸۸	المزاوله ۲۱	آتوم Atum ۱۱، ۹-۱۱، ۱۲
خپری Khepri ۱۶، ۶۴، ۶۶	پتوسیریس Petosiris ۲۱، ۲۲	آنخ Ankh ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۷۴	۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۲، ۷۳
خیره‌دوانخ Khereduankh ۷۷، ۷۶، ۶۹	پسژت هلیوپلیس Pesdjjet	اندروز پناه هوتب ۸۸	آخین آئین ۵۷، ۲۳، ۱۱
۸۱	۱۰	اوزیریس Osiris ۵، ۸، ۹	آرنیفر ۱۵
خینو ۱۹، ۲۲	پلوتارک ۲۶، ۳۳، ۴۸	۳۹، ۳۲-۳۷، ۲۱، ۱۲، ۱۰	آستارته ۸۴
خیمس ۳۸	پیانخی Piye (Piankhi) ۷	۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶-۵۱	آسوان ۹۲، ۶۰، ۳۶، ۲۵
خینتامنتیو ۳۳	تا-تین Ta-tenen ۱۷، ۲۵	۶۵، ۶۸-۶۶، ۷۱، ۷۲	آگدواد ۲۵، ۲۱، ۱۹
خنوم ۲۶، ۳۰-۲۷، ۹۹	تانیس ۲۴	۷۷-۷۴، ۱۰۲	آماونیت ۲۱، ۲۰
خوفو ۹۲-۸۸	تیس Thebes ۲۱، ۲۳، ۲۴	ایزیس Isis ۱۲، ۳۵-۳۲	آمین موس Amenmos ۳۳، ۳۷
خونسو ۸۶، ۸۷	۲۶، ۲۹، ۶۲، ۸۱، ۸۶، ۸۷	۴۲-۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۸	آمین مهت سوم ۴۷
دنرا ۸۱	۱۰۱	۵۵-۴۹، ۶۶، ۱۰۳	آمین هوتب Amenhotep ۶۴، ۸۱
دوات Duat ۶۲، ۶۵، ۶۹	تفتوت Tefnut ۱۱-۹	ایلخرنوفرت IKhernofret	آمین هوتب دوم ۱۶
۷۶، ۷۴، ۷۲	توتان‌خامون Tutankhamun	۳۵، ۳۲	آمین هوتب سوم ۸۱، ۳۰، ۲۹
دوران هرم ۸۸	۶۲، ۶۱، ۵۸، ۵۷، ۱۴، ۱۱	ایمن - آ Imen-aa ۹۶	آمون ۷، ۲۶-۲۰، ۳۱-۲۹
دیرالبحری Deir el-Bahri ۹۵، ۸۱، ۲۹، ۷	توت ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۸	ایم‌هوتب Imhotep ۷۸، ۸۲-۷۹	آمون - رع ۸۳، ۵۸، ۵۷، ۲۵
دیرالمدينه ۵۷، ۱۵، ۹	۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸	اینیتف Intef ۸۰	۸۶
دیونیسوس ۸۲	۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۶، ۹۰، ۹۱	باتا Bata ۱۰۱-۹۶	آنتونینوس پیوس Antoninus pius ۲۶، ۱۰۱-۹۶
راج‌دهف Radjedef ۹۲	توت‌موسیس اول Tuthmosis ۸۵	باختریا Bactria ۸۶	آنوبیس Anubis ۴۹، ۵
رامسس چهارم ۶۴	توت‌موسیس چهارم Tuthmosis ۸۵، ۲۹	بان‌بجدت Banebdjedet ۸۱	آنهور ۴۰
رامسس دوم ۱۶، ۱۷، ۲۴	توت‌موسیس سوم ۶۳، ۶۴	برادر ۹۶	آواز هارپر Harper ۸۰
۸۶، ۸۵، ۸۴	۸۲، ۸۳، ۸۵	بطل‌میسو نهم ۴۴	ابو رفص ۹۲
۱۰۱، ۲۶	تیب‌روس ۸۱	بعل Baal ۳۹	ابوسمیل ۸۴
رامسس ششم ۱۲، ۶۴، ۷۰	جاجا - ام - آنخ	بن‌بن Benben ۸، ۹، ۱۴	ادفو Edfu ۷، ۳۲، ۴۴، ۴۵
رامسس‌ها ۱۷، ۷	۹۰، ۸۹، Jadja-em-ankh	بن‌ترش Bentresh ۸۶	آسترت Astarte ۳۹
ریشپ Reshep ۱۹	جبل بارکال Gebel Barkal ۷	بنو Benu ۱۴، ۱۵، ۱۶	اسطوره فاجعه ۵۶، ۵۸
رع Re ۱۶، ۲۲، ۲۶، ۳۳	جد - اسنه‌فرو ۹۰	بوفر Bauffer ۸۸	اسکله‌پیه یاس ۸۱
۶۴-۷۴، ۵۸-۶۱، ۳۸-۴۴	جدی Djedi ۹۰، ۹۱، ۹۲	ببنت آنک Bint-Anat ۸۶	اسکندر کبیر ۲۹، ۲۲
۹۲، ۹۱، ۷۱	جزیره افسون‌شده ۹۲، ۹۴	پاپیروس برشیراوند Bremner	اشنا Esna ۷، ۲۹-۲۷
رع - آتوم ۱۶	۹۵	۱۰، ۶ - Rhind	
	جزیره شعله ۲۱	پاپیروس بطل‌میسو ۳۲	
		پاپیروس چستربیٹی Chester	
		۵۳، ۳۲ Beatty	

۴۲، ۱۴	مت - نفرو - رع Mat-nefru	۶۹، ۳۹	رع - هورختی Re-Horakhti
۸۶	۸۴ Re	شهرزاد ۹۴	۹۸-۱۰۰، ۱۶، ۱۱، ۹
۸۴	متون تابوتی ۲۰، ۱۷، ۸	عربستان ۱۵، ۱۴	رویدت Rudedet ۹۲، ۹۱
۸۸	متون هرمی ۵، ۸، ۹، ۱۱	عمرخیام ۲۸، ۱۹	روزتا ۳۳
Hatshepsut	هاتشپسوت ۳۴، ۳۲، ۱۶، ۱۴	غزه ۹۲، ۸۹	ژوبه ۸۳
۹۵، ۸۱، ۲۹	میجدو ۸۲	فرانکفورت، هنری Frankfort	ساخبو Sakhbu ۹۲
۲۶	مدینت هبو Medinet Habu	۲۰ Henry	ساخت ۶۰، ۵۹
۵۹، ۴۹، ۴۲، ۴۰، ۳۰	هاتور ۲۶	فیلانه Philae ۵۳	ساکارا Sakkara ۷۸، ۷۳، ۵
۸۱	مریم باکره ۸۱	قیوم ۸۴	۸۱، ۷۹
۹۲	مشخنت Meskhenet ۳۰	قبة الهوا Qubbet el-Hawa	سنتی اول ۶۴، ۳۷
۱۶	ملوان کشتی شکسته ۹۳، ۹۲	۹۲	سث Seth ۳۲-۳۵، ۱۲، ۹
۷۹	ممفیس Memphis ۷، ۶	قنوس ۱۶، ۱۵، ۱۴	۱۰۳، ۷۵، ۱۴، ۵۱، ۳۹-۴۸
۱۹	هرمس Hermes ۸۰، ۴۶، ۳۳، ۱۶-۱۸، ۱۴	کا Ka ۹۴، ۳۰	سیخمخت Sekhemkhet ۸۰
۲۰، ۱۹، ۷، ۵	هرموبلیس ۹۰، ۸۲، ۸۱	کادش Kadesh ۸۴	سیرکت Serket ۷۶، ۳۰
۲۶، ۲۲، ۲۱	موت - ایم - ویا Mut-em-wiya ۲۶-۳۱	کارناک ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۱۱	سرگین غلتان ۶۶، ۶۴، ۱۶
۱۶، ۱۵، ۱۴، ۷، ۲	نخت آمون Nakht-Amun	۵۷، ۸۱، ۶۰، ۸۴	۶۸، ۷۲، ۶۹، ۷۶
۹۴	۶۸	Am-Duat	سنگ شاباکا Shabaka ۷، ۶
۵	نیدیت Nedyet ۳۵، ۳۴	۶۴	سنوسرت دوم Senwosret ۳
Heliopolis	نفتیس ۴۸، ۳۵، ۳۳، ۱۲، ۱۰، ۴۹، ۶۶	کتاب اموات ۱۴، ۱۱	سین ووسرت اول ۴۷، ۲۳
۱۴-۱۷، ۱۲، ۱۱، ۹، ۸، ۶	نفرتوم Nefertum ۱۴	کتاب دروازه‌ها ۷۷، ۷۲، ۶۴	سین ووسرت سوم ۳۵
۳۸، ۳۳، ۲۶، ۲۵، ۲۱، ۲۰	نفرو - رع ۸۶	کتاب گاو آسمان ۵۸	سودان ۲۷، ۷
۹۱، ۷۸، ۷۳، ۶۰، ۳۹	نقده Naqada ۳۴	کتاب مردگان ۷۷	سوگر Sokar ۶۵، ۳۷
۸	نو Nu(Nun) ۱۴، ۱۲، ۸	کتاب مغاره‌ها ۷۰، ۶۹، ۶۴	سیت - هاتور - یونیت Sit-Hathor-Yunet ۳
Hewet-Ka	نویان Nubian ۷	کیم - آتف Kem-atef ۲۶	سیمتار ۲۴
۱۶ Ptah	نوت Nut ۳۳، ۲۰، ۱۰-۱۲	کورت ست Kurt sethe ۱۹	شاباکا Shabaka ۱۷، ۷، ۶
۸۰	نیث Neith ۴۳، ۳۹، ۳۰	۲۵	۴۵، ۳۲، ۱۹
۹۱، ۹۰	نیل ۹۶، ۹۲، ۴۹، ۴۶، ۲۷، ۸	گپ ۳۶، ۳۳، ۱۴، ۱۰-۱۲	شاهزاده پونت Punt ۹۴
۶۴	هوردیف Hor-dedef ۷۶، ۵۹، ۳۳، ۲۰، ۱۹، ۱۷	۴۸-۴۶، ۷۶	شاه ونیس ۵
۶۴	هورشوب Horemheb ۷۱	لوخور Luxor ۲۹، ۷	شعیر ابلیس ۹۷، ۴۳، ۲۷
۳۳، ۳۲، ۲۹، ۷	۷۱	مات Maet ۳۳	شو Shu ۳۳، ۲۰، ۹-۱۲
۶۸، ۵۵، ۵۰-۵۳، ۳۶-۴۷	۴۳، ۳۹، ۳۰	مت Maat ۵۷، ۶، ۵	
۱۰۳، ۱۰۲، ۷۵	مه ۲۰		

